



فروغ ولایت در دعای ندبه

حضرت آیت الله العظمی
حاج آقا لطف الله صافی گلپایگانی

بسم الله الرحمن الرحیم

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۲): فروغ ولایت در دعای ندبه

نویسنده:

آیت الله شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۲): فروغ ولایت در دعای ندبه

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : فروغ ولایت در دعای ندبه/لطف الله صافی گلپایگانی

مشخصات نشر : قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عج، ۱۳۹۱

مشخصات ظاهری : ۱۵۲ص.

فروست : سلسله مباحث امامت و مهدویت؛ ۲

شابک : ۲۷۰۰۰ ریال:۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۴۶-۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۰۴۹۵۶

ص: ۱

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۲)

فروغ ولایت

در دعای ندبه

حضرت آیت اللّه العظمی

آقای حاج شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی

سلسله مباحث امامت و مهدویت

نام کتاب: فروغ ولایت در دعای ندبه

مؤلف: آیت اللّه العظمی لطف اللّه صافی گلپایگانی

صفحه آرا: امیرسعید سعیدی

ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران

چاپخانه و شمارگان: وفا / ۲۰۰۰ جلد

نوبت و تاریخ چاپ: اوّل / بهار ۱۳۹۰

قیمت: ۱۶۰۰ تومان

شابک: ۱ ۲۹۶ ۹۷۳ ۹۶۴ ۹۷۸

مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران

تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ ۰۲۵۱

قم صندوق پستی: ۶۱۷

فهرست مطالب

بسم اللّه الرحمن الرحيم

الحمدللّه رب العالمين و صلى اللّه على محمّد نبيه

و آله و سلّم تسليما

«اَللّهُمَّ وَنَحْنُ عَبِيدُكَ التّآئِقُونَ إِلى وَلِيِّكَ الْمُذَكِّرِ بِكَ وَبِنَبِيِّكَ، خَلَقْتَهُ لَنا عِصْمَةً وَمَلاذا، وَأَقَمْتَهُ لَنا قِواما وَمَعاذا، وَجَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنّا إِماما، فَبَلِّغْهُ مِنّا تَحِيَّةً وَسَلاما، وَزِدْنا بِذلِكَ يا رَبِّ إِكْراما؛

«بارالها! ما بندگان ناتوان توييم كه به ولىّ تو كه (ديدار و يادش) تو را و پيغمبرت را به ياد آرد، پناهنده و مشتاقيم، تو او را براى ما پناه گاه و تكيه گاه آفريدى و وى را براى بقاى ما ملجأ و نگهدار، و براى مؤمنين از ما، پيشواى مفترض الطاعه قرار دادى، پس از ما به حضرت او درود و سلامى فرست و مهربانى و نوازش خود را به ما بدين وسيله افزون فرماى».

«قسمتى از دعاى ندبه»

پیشگفتار

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

«وَقالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِیآ أَسْتَجِبْ لَکُمْ...»؛(۱)

«و گفت پروردگار شما که بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را...».

یکی از احساسات اصیل و حقیقی بشر که ریشه فطری دارد، توجّه به دعا و ارتباط یافتن با عالم غیب و مبدأ آفرینش و قدرت ازلی الهی است.

حاجت به دعا در ذات بشر موجود است، و در هنگام اضطرار و ناامیدی از وسایل متعارف و اسباب و قوای مادّی آشکارتر می شود و انسان بی اختیار، با جان و دل به سوی خداوند کریمِ کارساز روی می آورد و از او یاری و مدد می طلبد.

دعا بهترین غذای روح و نشاط بخش روان است، و هیچ وسیله ای برای اقناع روح وسیع بشر از آن مؤثرتر نیست.

دعا سلاح مؤمن است، خستگی ها را می برد و فشار مصایب و آلام را سبک می سازد.

۱- سوره مؤمن، آیه ۶۰.

انوار دعا، ضمایر را روشن و تیرگی قلوب را برطرف می نماید.

چه احساسی از احساس احتیاج به دعا بهتر، و برای کمال نفس مفیدتر است؟!

دعاکننده ضعف و فقر و نیاز و حاجت خود را، که تمام هویّت هر ممکن است، درک می کند، و به قدرت و توانایی و بی نیازی مطلق خدای جهان پناه می برد، و با منبع واقعی تمام قدرت ها و بی نیازی ها و کمالات، ارتباط برقرار می کند و ضعف و فقر و حاجت خود را با آن جبران می نماید، و با اطمینان و اعتماد، به سوی آینده هرچه بهتر گام برمی دارد.

اگر دعا نباشد و اگر بشر خدا را نخواند، چگونه می تواند بر حوادث پیروز شود؟ و در سختی ها و شداید، چه پناه گاهی دارد؟

فواید نفسی و روحی و تربیتی دعا، و حتی تأثیر آن در ترقّی فکر و معالجه بیماری های روانی ثابت شده است و بشر عصر فضا، به این فواید بیشتر از گذشته نیاز دارد.

چون دعا برای انسان یک امر فطری است و شعور هر کس به آن مسلّم است، پیشرفت علم و صنعت، بشر را از آن بی نیاز نساخته؛ بلکه دعا یک امر لازم و ضروری زندگی انسان شناخته شده، و در اجتماعات به اصطلاح پیشرفته، توجّه به مظاهر دعا رو به افزایش است.

در روش دعا نیز، مثل نواحی دیگر، انسان محتاج به هدایت های صحیح و معقول است که این احساس فطری و ضرورت روحی، سبب

گمراهی و سقوط او نشود، و وسیله ای برای افراد سودجو و منحرف نگردد.

مظاهر دعا در جاهلیت و میان ملل قبل از اسلام و ملل غیر مسلمان معاصر، مظاهری بود که به انحطاط فکری و اخلاقی و خرافه پرستی(۱) کمک می کرد، و تبهکاری ها را زیاد و اعمال غیر انسانی و وحشیانه را ترویج می نمود.

وقتی آفتاب جهان تاب اسلام در جهان تابید، و پرده های خرافات را درید، چنانچه می دانیم انقلاب عظیم آن، همه شؤون زندگی اجتماعی، معنوی، اخلاقی، فکری و سیاسی را فرا گرفت، و در همه نواحی وارد شد و تاریکی ها را برطرف کرد.

دعا نیز از اموری بود که طبعا در درجه نخست، مستقیم و غیر

۱-اگر بعضی گمان کنند ملل به اصطلاح پیشرفته عصر ما، از خرافات و اندیشه های بی اصل و باورهایی که حاکی از عدم رشد و علیل بودن قوای فکری است، آزاد شده اند، اشتباه می نمایند. آنها با همه ادّعاهایی که دارند، چنان گرفتار خرافات هستند که واقعا عجیب است. آمارهایی که گاهی در مجلّات و روزنامه ها می خوانیم، معلوم می سازد که این صاحب اختیار آن جوامع انسانی محروم، در هر رشته از مظاهر زندگی تا چه حدّ گرفتار خرافات و روش های ناپسند هستند که اگر یک صدم آن از یک جامعه شرقی ظاهر شود، از هر سو چماق ارتجاع و عقب ماندگی را بر سرش می کوبند. هم اکنون در کشورهای غربی، مردم اعتقاد عجیبی به فالگیرها دارند که متأسفانه غرب زدگی، بعضی جراید ما را نیز مشوق آن ساخته است. تنها فرانسه طبق یک خبر رسمی (روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱۴۶۰) در یک سال، بیش از سیصد میلیارد فرانک به فالگیرها پرداخته است. در سایر رشته ها نیز زندگی این جوامع، پُر است از تضادّ و ضعف قوای عقلانی و اعمال خلاف شرف و فضیلت. باز در همین روزنامه (اطلاعات، شماره ۱۳۸۲۳، ص ۶) مقاله "در قلب آمریکای متمدّن" را بخوانید تا از انحطاط قوای فکری و معنوی به اصطلاح پیشرفته و مافوق بشر مطّلع شوید.

مستقیم مشمول این انقلاب گشت و برنامه آن، طوری ریخته شد که شایسته شأن هر بشر آزاد و مترقّی و فهمیده، و برای همه طبقات و تربیت عموم، مفید و مدرسه آموزش و پرورش باشد.

اسلام برنامه های آزادی بخش دعا را اجرا کرد، و شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیای آن حضرت علیهم السلام برنامه های دعا را به مسلمانان آموختند، و بسیاری از اهداف عالیه اسلام را در ضمن دعا به مردم تعلیم و در دسترس جامعه گذاردند.

یکی از ذخایر بزرگ علمی و تربیتی اسلام را باید دعا شمرد؛ زیرا مسایل توحید و الهیات و نبوّت و نظام حکومت و زمامداری و اخلاق و حقوق مدنی و احکام و آداب مختلف، همه در دعاهایی که از اهل بیت رسالت علیهم السلام رسیده، مطرح شده و به طور تحقیق، مدرسه دعای اهل بیت، یکی از مدارس عالیه ای است که در رشد فکری و ترقّی روحی و اجتماعی مسلمانان اگر از آن استفاده شود اثر عظیم دارد. و تا مسلمان این مدرسه را نبیند، شخصیت اسلامی او کامل نمی شود؛ مدرسه ای است که درب آن همواره شب و روز به روی همگان باز، و تکرار درس های آن، شخص را علی الدوام از درجه ای به درجه بالاتر صعود می دهد.

ما در اینجا نمی خواهیم فلسفه و اسرار دعا و ارزش ادعیه مأثوره از اهل بیت علیهم السلام ؛ مانند صحیفه سجادیه و نقش دعا را در ساختن شخصیت بیان کنیم و نمونه هایی از جمله های ادعیه و مضامین بلند آنها را در هر

موضوع بیاوریم،(۱) تـا معلوم شود دین مـا در هر نـاحیه تـا چه حـدّ غنی است و چه سـرمایه هـای باارزش و وسایل سـعادت و نیکبختی در دسترس ما قرار دارد و از آن استفاده نمی کنیم؛ زیرا این موضوع محتاج به تألیف کتابی جداگانه است؛ بلکه فقط می خواستیم متوجّه باشـیم که هدایت های اسـلام به حدّ کافی و وافی دعا را نیز فرا گرفته، و به طور صـحیح تقاضای فطرت ما را برآورده و برداشت بهترین بهره ها را از دعا پیشنهاد کرده است.

دعای ندبه

یکی از دعاهای مشـهور که همواره بسیاری از مؤمنان و مشتاقان و منتظران ظهور دولت حقّ و حکومت جهانی عدالت اسلام و ارادتمندان درگاه ولایتمدار حضرت بقیه اللّه، ناموس الدهر و ولی عصر، مولانا و سیدنا صاحب الزمان ارواح العالمین له الفداء خواندن آن را شعار خود قرار داده و در مناسبت ها و فرصت های معین، با آن رهبر ابرار و سرسلسله اخیار و احرار تجدید عهد نموده و مجالسی پرشور و روحانی، به عنوان قرائت آن تشکیل می دهند، دعای شریف ندبه است.

نظر به اینکه بعضی از آقایان عزیز، از این ناچیز توضیحاتی در مورد

۱- در کتـاب «عـالی ترین مکتب تربیت و اخلاق، یا ماه مبارک رمضان» اثر نگارنـده به طور اختصار پیرامون دعا و برنامه های ماه مبارک مطالبی که با این بحث ارتباط دارد، نوشته شده است.

این دعا خواسته اند و ردّ تقاضای آنان را سزاوار ندیدم، با کثرت اشتغال و ضعف مزاج، به طور مختصر پاسخ پرسش های ایشان و دیگران را به عرض می رسانم.

امید است مورد قبول چاکران آستان ولیّ زمان، و قطب دوران عجل اللّه تعالی فرجه الشریف واقع شود.

مقدمه

امام صادق علیه السلام و ندبه بر حضرت مهدی علیه السلام

پوشیده نمانـد که ندبه بر حضـرت مهدی علیه السـلام و اظهار شوق به لقای آن حضـرت، و گریه و ابراز نگرانی از مفارقت و محروم بـودن از فیض حضـور، و دعـا برای تعجیـل فرج و ظهـور و ذکر فضایـل و منـاقب و اقـدامات و برنـامه هـای انقلابی و اصـلاحی آن وجود مبـارک، و اظهـار تـأسف از اوضـاع ناهنجـار و روی کـار بودن حکومت های باطل و مستبد و روش های بیدادگرانه، یک سنّت حسنه ای است که همواره شیعه بر آن مداومت داشته و آن را شعار خود قرار داده و تا ظهور دولت حقّ و تأسیس حکومت جهانی اسـلام و آزادی و نجات تمام انسان ها، این شـعار برقرار و روشـنگر خواسـته های ارزنده و باارج و هدف مترقّی و نجات بخش اسلام است.

و در ضـمن، یک نوع اِنکار مُنکَر و محکوم کردن باطل و نکوهش ظلم و بیـداد و فساد و گناه، و پشتیبانی از حقّ و عـدالت، و نشانه زنده بودن احساسات انسانی پیروان مکتب مبارزه قرآن و تشیّع است که:

«مَنْ تَرَکَ إِنْکارَ الْمُنْکَرِ بِقَلْبِهِ وَیَدِهِ وَلِسانِهِ، فَهُوَ مَیِّتٌ بَیْنَ الْاَحْیآءِ»؛(۱)

«هرکس انکار منکَر را ترک کند (نهی از منکر ننماید) به دل و دست و زبان، پس او مرده ای است میان زندگان».

شیعه این ندبه را از امامان خود، که کار و عملشان سرمشق، و پیروی از گفتار و رفتارشان برحسب حدیث متواتر ثقلین و احادیث صحیح دیگر وظیفه هر مسلمان است، آموخته اند.

حضرت رسول اکرم و ائمه علیهم السلام برحسب روایات، کرارا ضمن آن که از اوضاع آخرالزمان و فتنه هایی که ظاهر می شود و فشارهایی که بر اهل حقّ وارد می گردد، خبر می دادند، نگرانی و تأثّر خود را هم اظهار می فرمودند.

شیخ صدوق و شیخ طوسی رضوان اللّه علیهما هر یک به سند خود، حدیث مفصلی را از "سدیر صیرفی"(۲) روایت کرده اند که در آن، گریه و ندبه امام جعفر صادق علیه السلام بر غیبت صاحب الزمان عجل اللّه تعالی فرجه بیان شده است. ما برای رعایت اختصار، جمله ها و مضمون قسمتی از این حدیث شریف را که ارتباط با ندبه دارد، در اینجا نقل می نماییم.

۱- وافی، ج ۹، ب ۲۲، ص ۲۸.

۲- سدیر صیرفی از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهماالسلام است که «کشّی» در رجال خود، ص ۱۳۸، طبع بمبئی حدیث معتبری روایت کرده است که بر بلندی پایه او دلالت دارد.

سُدیر صیرفی می گوید: من و مُفضّل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب به محضر آقایمان حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدیم. دیدیم حضرت بر روی خاک نشسته و لباسی که از مو بافته شده و طوق دار و بی گریبان بود، پوشیده است و مانند فرزند مرده جگرسوخته گریه می کند. آثار حزن و اندوه از گونه و رخسارش آشکار، و اشک کاسه چشم هایش را پر کرده بود و می فرمود:

«سَیِّدِی! غَیْبَتُکَ نَفَتْ رُقادِی، وَضَیَّقَتْ عَلَیَّ مِهادِی، وَابْتَزَّتْ مِنِّی راحَهَ فُؤادِی. سَیِّدِی! غَیْبَتُکَ أَوْصَلَتْ مُصابِی بِفَجایِعِ الْاءَبَدِ، وَفَقْدُ الْواحِدِ بَعْدَ الْواحِدِ یَفْنَی الْجَمْعَ وَالْعَدَدَ، فَما أُحِسُّ بِدَمْعَهٍ تَرْقُیُ مِنْ عَیْنِی وَأَنِینِ یَفْتُرُ مِنْ صَدْرِی عَنْ دَوارِجِ الرَّزایا وَسَوالِفِ الْبَلایا إِلاّ مَثَّلَ بِعَیْنِی عَنْ غَوابِرِ أَعْظَمِها وَأَفْظَعِها وَبَواقِی أَشَدِّها وَأَنْکَرِها، وَنَوائِبِ مَخْلُوطَهٍ بِغَضَبِکَ، وَنَوازِلِ مَعْجُونَهٍ بِسَخَطِکَ»؛

«ای آقای من! غیبت (دوری) تو خوابم را گرفته و خوابگاهم را بر من تنگ کرده و آرامش و راحت دلم را ربوده است. آقای من! غیبت تو مصیبتم را به مصیبت های دردناک ابدی پیوسته، و از دست دادن یکی پس از دیگری، جمع و عدد را فانی می سازد. پس احساس نمی کنم به اشکی که در چشمم خشک می گردد و ناله ای که در سینه ام آرام می گیرد، مگر آنکه مصایب

بزرگ تر و دلخراش تر و پیشامدهای سخت تر و ناشناخته تر در برابر دیده ام مجسّم می شود».

سدیر گفت: عقل از سر ما پرید و دل های ما از غم و اندوه این پیشامد هولناک و حادثه خطرناک پاره شد، و گمان کردیم از اتّفاق ناگوار کوبنده ای این چنین گریان و سوگوار است، یا از روزگار به او مصیبتی رسیده است.

عرض کردیم: خدا دیدگانت را نگریاند ای پسر خیر الوری! از چه پیشامدی این گونه گریانی و از دیده اشک می باری؟ چه حالی روی داده که این گونه سوگواری؟

حضرت چنان آه عمیقی کشید که ناراحتی اش از آن افزون شد، و فرمود: وای بر شما، بامداد امروز در کتاب "جَفر" نگاه کردم و آن کتابی است که علم مرگ ها و بلاها و آنچه واقع شده و تا روز قیامت واقع می شود، در آن مندرج است و خدای، محمّد صلی الله علیه و آله و امامان بعد از او را به آن اختصاص داده است. و تأمّل کردم در موضوع ولادت غایب ما و غیبت و طول عمر او(۱) و گرفتاری های مؤمنان در آن زمان، و شک هایی که از جهت طول غیبت در دل هایشان پیدا می شود، و اینکه بیشتر آنها از دین برگردند و رشته اسلام را از گردن بردارند (تا آخر

۱- در موضوع طول عمر و فلسفه غیبت آن حضرت رجوع شود به دو کتاب از نگارنده «منتخب الاثر» باب ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ از فصل دوم و «نوید امن و امان» بخش دوم، ص ۱۴۵ ۲۰۶ و بخش سوم ص ۲۰۷ ۲۹۱.

حدیث که طولانی و مفصل است و مشتمل است بر دلیل بر طول عمر آن حضرت و اینکه خداوند متعال نسبت به حضرت قائم علیه السلام سه برنامه را که در مورد سه پیغمبر جاری شده اجرا فرموده است).(۱)

فرمایش سیّد بن طاووس

سیّد اجلّ، اورع، ازهد، صاحب کرامات، سیّد رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس حسنی حسینی (ت ۶۶۴ ه) در کتاب مستطاب اقبال الاعمال، ص ۲۶۰، پس از ذکر دعاهای وداع ماه رمضان، بیاناتی فرموده که ترجمه اش بدین مضمون است:

«از وظایف شیعه امامیه؛ بلکه از وظایف امّت محمّدی این است که در این اوقات و این فرصت ها متأسف و اندوهناک باشند برای محروم بودن از برکات فیض حضور، و سعادت ظهور حضرت مهدی علیه السلام ، تا خدا ببیند که بر قدم صفا و وفا و اخلاص و ارادت به آن رهبران بزرگ ثابت و استوارند، و باید مضمون این شعر را از روی تأسف بگویند:

أُرَدِّدُ طَرْفِی فِی الدِّیارِ فَلا أَری وُجُوهَ أَحِبّائِیَ الَّذِینَ أُرِیدُ(۲)

زیرا مصیبت هجران و حرمان از لقای امام، از مصیبت گذشتن ماه رمضان بزرگ تر است.

اگر به فراق پدر مهربان یا برادر پشتیبان، یا فرزند عزیز گرفتار

۱- رجوع شود به کتاب های «کمال الدین» ص ۳۵۲ ۳۵۷ و «غیبت شیخ طوسی» ص ۱۰۴ ۱۰۸ و ترجمه بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۶ ۱۷۰.

۲- می گردانم نگاهم را در خانه، پس نمی بینم صورت دوستانی را که می خواهم.

شونـد، وحشـت زده و نـاراحت و غمنـاک می شونـد، در حـالی کـه بهره و انتفـاع از پـدر و برادر و فرزنـد، در برابر برکـات و انتفاعات مهم ما از حضـرت مهدی علیه السلام که خلیفه خاتم الانبیا و امام حضرت عیسی در نماز و ولیّ امور و برطرف کننده انواع گرفتاری ها و بلیّات و مصلح تمام کارها است، ارزشی ندارد».

پرسش هایی که پیرامون دعای ندبه می شود

پرسش هایی که پیرامون دعای ندبه می شود(۱)

۱- نکته ای که در اینجا یـادآوری آن منـاسب است، این است که: یکی از بیمـاری های خطرناک و مسری، بیماری تردیـد و شک پـذیری در مسائل دینی و مـذهبی است. ماننـد آنکه یک آمادگی و گرایشـی به این پذیرش فراهم شده باشد، شـبهه ها، شک ها و مغلطه کاری ها را بدون تحقیق و بررسـی کامل می پذیرند و به عکس در مسایل عصر و علمی و اجتماعی و تربیتی و آنچـه بـه دروغ، تجـدّد و ترقّی و محصـول دنیـای مـادّی و ماشـینی و اجتماعـات غربی و شکسـتن سـدّهای اخلاقی اسـت، زودپـذیری و زودبـاوری رایـج شـده و حتی خرافات را به جای حقایق می پذیرنـد، و رفتارهای ننگین و کردار زشت و ناپسـند بیگانگـان را به جـای آداب حسـنه بر می گزیننـد و بـا افتخـار و بی چون و چرا از آنها تقلیـد می کننـد. در سـنّت های دینی و دسـتورات اسـلامی تا می توانند خرده گیری های ناهنجار و بی معنی می نمایند و از فلسفه و فایده آنها می پرسند؛ ولی عادات و آداب اجانب را در لباس و خوراک و مو و سبیل و امور اجتماعی و خانوادگی و فرهنگی ندانسته و بـدون اینکه فایده ای از آن در نظر بگیرنـد، سـرمشق خود قرار داده و بلکه غالبا با علم به ضـرر، از بیگانگان پیروی می کنند. در احادیثی که در کتاب هـای معتبر روایت شـده و مردان خبیر و اهـل فن و اطّلاع به آن اعتمـاد کرده انـد شـبهه می کننـد و نمی پذیرنـد درحـالی که خبرهـای مؤسـسات خبرسازی و شایعه پردازی را با وجود هزار علّت و احتمال جعل و دروغ، قبول می کننـد. بـدیهی است این حال ناشـی از ضـعف اخلاق و جهل و غفلت و خودباختگی و تسلیم کورکورانه افکار و عادات بیگانگان بودن است. پاره ای هم پیدا شده اند که با القای شبهه و استهزا و مسخره کردن آداب دینی یا خودداری از انجام وظایف اسلامی، می خواهند خود را در جمع روشـنفکران وارد و اهل تحقیق و منطق معرفی نمایند. این روش در سـطح های مختلف و پیرامون موضوعات متنوع ظـاهر می شود. از مسائـل اصول دین و الهیّات و محرمـات و مسـتحبات و مکروهات سـخنی می گوینـد و به طور تحقیرآمیز و اسـتفهام پرسـش می نماینـد. ما آنچه دیده ایم بیشتر این افراد یا از صـلاحیت علمی محروم و عامی و بی سوادند و یا اینکه می خواهند با این روش خود را نواندیش معرفی کرده و در جمع برخی جوانان و کسانی که با مسائل دینی آشنایی کامل ندارند و باور کردن بسیاری از حقایق برایشان دشوار است، جایی باز کنند و صاحب مکتبی شوند. اینها بیشتر برای فریفتن و اِغفال افراد خـام و نپخته، حتی از الفـاظ داغ و اصـطلاحات و لغـات انگلیسـی و فرانسه و اسـامی مکتب های گوناگون نیز اسـتفاده کرده و کسـانی را که غرب زده و عاشق الفاظ فرنگی مآبانه هسـتند، فریفته و در اشـتباه می اندازنـد؛ چون اگر ساده و بی پیرایه سـخن بگوینـد، مقاصـدی که دارند آشـکار شده و بیشتر مردم ملتفت می شوند و کالای آنها را نمی خرند. پس افکارشان در لابلای الفاظ و لغات بیگانه یا اصطلاحات جدید می گویند تا افراد غیر وارد، گمان کنند سـخن آنها مبتنی بر یک اساس مسلّم علمی جدیـد، و فلسفه پـذیرفته شـده تـازه است. به هر حـال در عین حـال که معتقـدیم بایـد بـاب بحث و نظر و پی جویی و تعقل و

بررسی آزاد، به روی همه باز باشد و از این جهت از کسی گله نمی کنیم؛ بلکه از آن استقبال کرده و آن را سبب تنویر افکار و روشن شدن حقایق و تجلّی هرچه بیشتر انوار معارف اسلام می دانیم، به این اشخاص نیز نصیحت می کنیم که آقایان! اشتباه کاری و تدلیس و اظهار شک و تردید، شبهه سازی و مسخره کردن حقایق و سست کردن عقاید عامّه از راه تمسخر و استهزا، و بیانات جسارت آمیز و حمله به این و آن، دشنام دادن و مردم را به هم بدگمان کردن و سرگردان نمودن و اندیشه های سوء را رشد دادن، کار آسانی است. آنچه مشکل و دشوار است و کار همه کس نیست مردم را بر یک اصول صحیح استوار داشتن، و متّحد کردن و از شبهه و شک خارج گردانیدن و به سوی یک مسیر معقول و مقرون به خیر و سعادت دنیا و آخرت راهنمایی کردن است که فقط انبیا و اولیا و رجال الهی از عهده این خدمت برآمده اند و حتی فلاسفه و حکما نیز در جنبه ایجابی و مثبت این موضوع نتوانستند مقام سازنده و مؤثر داشته باشند. آنان که نقش مخرّب را بازی کرده و خواستند این کاخ باعظمت و این یگانه پناهگاهی را که انبیا به امر خدا برای مردم ساختند خراب و ویران سازند، سرانجام جز ایجاد نابسامانی و بی مأخذی و بی مقصدی و لا مسلکی چه دردی را درمان کردند؟ و بر کجای این همه زخم هایی که پیکر جامعه انسانیت از دست جهل و نادانی و فساد اخلاقی و تکبر و حسد و غرور و جاه پرستی برداشته، مرهمی گذاردند. اگر در بیان این نکته بیش از حدّ این کتاب سخن طولانی شد، برای این است که معلوم باشد حقیقت جویی و تلاش برای بالا- بردن سطح معرفت و بصیرت و روشن شدن اذهان و تحصیل یقین کامل تر و همچنین مجاهده برای جستن حقّ، یک مطلب است و شبهه سازی و مسخره کردن حقایق و اتّکا به غرور و دانستن یک سلسله الفاظ فریبنده و توخالی، مطلب دیگر است. آن کسانی که رجال قهرمان آن میدان مقدّس هستند، با افرادی که در میدان دوم خودنمایی می کنند از زمین تا آسمان فرق دارند و نباید آنها را با هم اشتباه کرد و شبهه سازی را حقیقت جویی شمرد. ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس به هر دستی نباید داد دست ای بسا ابلیس آدم وار زشت که برد انسان به دوزخ نه بهشت

پرسش هایی که پیرامون این دعا می شود، چهارده پرسش است به این شرح:

۱ اعتبار دعا از جهت سند

۲ جمله:

«لَیْتَ شِعْرِی أَیْنَ اسْتَقَرَّتْ بِکَ النَّوی؛ بَلْ أَیُّ أَرْضٍ تُقِلُّکَ أَوْ ثَری؟! أَ بِرَضْوی أَوْ غَیْرِها أَمْ ذِی طُوی؟»؛

«ای کاش می دانستم در کدام زمین قرار داری، آیا در کوه رضوی یا ذی طوی یا نه اینجا و نه آنجا؟»

چه ارتباط به امام زمان علیه السلام دارد، و چرا سراغ آن حضرت را در "ذی طوی" و کوه "رضوی" می گیرند، و حال آنکه به عقیده فرقه کیسانیه، "رَضوی" جایگاه و محل اختفا و غیبت محمّد حنفیه است و معتقد بودند که در این کوه از انظار مخفی و از آنجا ظهور خواهد کرد.

و حال آن که امام زمان علیه السلام ؛ نه در غیبت صغری و نه در غیبت کبری و نه پس از ظهور، هیچ رابطه ای با این کوه ندارد و اساسا غیبت آن حضرت به این صورت نیست که در جای مخصوصی قرار گرفته باشند؛ بلکه در همه جا و هر مکان بخواهند حاضر می شوند و این ما هستیم که آن ولیّ خدا را نمی شناسیم و تشخیص نمی دهیم.

بنابراین، سؤال از اینکه: تو در کدام جایگاه مخفی به سر می بری؟ ظاهرا با نوع غیبت حضرت مهدی موعود از دیدگاه شیعه امامیه سازگار نیست؟

۳ از مطالعه دقیق متن دعا، که از ائمه اثنی عشر علیهم السلام به تصریح و ترتیب نام برده نشده، و پس از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ، که به تفصیل از مناقب و فضایل آن حضرت سخن می گوید، ناگهان و بی واسطه به امام غایب خطاب می کند، باز این سؤال (سؤال دوم) بیشتر در ذهن طرح می شود.

۴ جمله:

«وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلی سَمآئِکَ»؛

«و روح او را به آسمانت عروج دادی».

نیز با اجماع و اتفاق و آیات قرآن مجید و اخبار و احادیث که دلالت بر جسمانی بودن معراج حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله دارند، مخالفت دارد.

۵ چگونه ممکن است این دعا منسوب به یکی از امامان باشد که همه عاقل و کامل بودند؟ چگونه با اینکه هنوز امام زمان علیه السلام به دنیا نیامده بود، در این دعا به او خطاب کرده اند:

«لَیْتَ شِعْرِی أَیْنَ اسْتَقَرَّتْ بِکَ النَّوی...»؛

«کاش می دانستم در کجا سکونت داری...».

۶ دعای ندبه بعد از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام پیدا شده و به ایشان نسبت داده شده و بدعت است؟

۷ این جمله دعا:

«وَسَأَلَکَ لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ، فَأَجَبْتَهُ وَجَعَلْتَ ذلِکَ عَلِیّا»؛

«و از تو برای خویش نام نیک بین آیندگان خواست، پس او را اجابت کردی و آن را عالی و بلندمرتبه قرار دادی».

با قرآن مخالف است؟

۸ جمله:

«وَأَوْطَأْتَهُ مَشارِقَکَ وَمَغارِبَکَ»؛

«و وارد ساختی او را به مشارق و مغارب خود».

نیز مخالف با قرآن مجید است؟

۹ این جمله:

«وَأَوْدَعْتَهُ عِلْمَ ما کانَ وَما یَکُونُ إِلَی انْقِضآءِ خَلْقِکَ»؛

«و دانش گذشته و آینده تا پایان آفرینشت را به وی ودیعه دادی».

نیز با قرآن مخالفت دارد؟

۱۰ این جمله:

«ثُمَّ جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِی کِتابِکَ...»؛

«سپس اجر محمّد صلواتک علیه و آله را در کتاب خویش مودّت و دوستی و پیوند با ایشان قرار دادی...».

نیز با قرآن سازگار نیست؟

۱۱ پرسش دیگر این است که: این دعا را در هزار مسجد و مکان می خوانند. آیا امام در همه جا حاضر و شنوا و لامکان و حاضر در هر مکان است، مانند خدا؟ البته خیر! پس اگر در همه جا حاضر نیست، چرا در دعا می خوانیم:

«یَابْنَ السّادَهِ الْمُقَرَّبِینَ! یَابْنَ النُّجَبآءِ الاْءَکْرَمِینَ!»؛

«ای زاده آقایان مقرب درگاه خدا، ای زاده نجیبان گرامی».

پس این دعا خلاف عقل است؟

۱۲ یکی از موارد دیگر که مخالف با عقل است، این جمله است:

«یَابْنَ یسآ وَالذّارِیاتِ! یَابْنَ الطُّورِ وَالْعادِیاتِ!».

۱۳ خواندن غیر خدا شرک است و چون در این دعا، امام خوانده می شود؛ پس خواندن آن کفر و شرک است؟

۱۴ خواندن این دعا، سبب رکود فعالیت های اسلامی، و خمود و تخدیر افکار، و اقناع نفوس به ندبه و گریه و مانع از اشتعال آتش ناراحتی ها و نارضایتی ها و انقلاب و قیام علیه اهل باطل می شود، و افراد را از امر به معروف و نهی از منکر و تلاش و کوشش برای برقرار

نظم صحیح اسلامی و حرکت و اقدام باز می دارد؟

شاید پرسش هایی که پیرامون این دعای شریف می شود، بیش از این چهارده سؤال نباشد که ما به حول و قوه الهی، به هر یک جداگانه پاسخ می دهیم.

تذکّر مهم

معتبر دانستن دعای شریف ندبه از اصول دین نیست، و معتبر نشناختن آن، به صحّت عقاید و اصولی که در نزد شیعه معتبر است، خللی وارد نمی آورد.

این موضوع یک مسأله فرعی است و اظهار نظر درباره آن، برای کسی که اهل اجتهاد باشد، آزاد است و من دوست نمی دارم این هم یک عنوانی باشد که سبب تشکیل دو جبهه موافق و مخالف شود.

بله بعضی از شبهاتی که بر عدم اعتبار این دعا القا شده، و حکایت از دارا بودن یک سلیقه و روش های خاص مذهبی و گرایش به آرای فرقه وهابیه و نواصب و دشمنان عترت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دارد، مخالف مذهب شیعه و طریقه اهل بیت رسالت علیهم السلام است.

عَصَمَنَا اللّه ُوَجَمِیعَ إِخْوانِنا مِنَ الزَّلّاتِ

وَهَدانا إِلی صِراطِهِ الْمُسْتَقِیمِ

چهارده پرسش پیرامون دعای ندبه

اشاره

۱: اعتبار سند دعای ندبه

اشاره

در بـاب حجّیت خبر واحـد، بالاـخره در علم اصول، اطمینـان به صـدور، میزان اعتبار شـناخته شـده و روش عرف و عقلا نیز بر همین نحو قرار دارد؛ بلکه به اخبـار تـاریخی و نقـل هایی که بسا از نظر محـدّث مورد اعتماد نیست، اعتماد می کننـد، و همین قدر که تاریخ معتبر یا مشـهوری واقعه ای را نقل کرده باشد، آن را قبول می نمایند؛ ولی علمای اسـلام در اخبار و احادیث، به خصوص راجع به احکام شـرع، تعیین هدف ها، تعالیم دین و تفسیر قرآن و فقه، از این روش عرف، پا را فراتر نهاده و تحقیق و دقّت و رسـیدگی بیشتری می کننـد و در رجال سـند احادیث و عـدالت و ثِقه بودن راوی و سوابق اخلاقی، و عقیده و مسـلک سیاسـی او، کاملاًـ کنجکـاوی می نماینـد و تـا اطمینـان پیـدا نکننـد، به حـدیث عمل نمی نماینـد و اصولی که در این موضوع مراعات می شود، حاکی از نهایت دقّت و تفحص و اعتنای شیعه به واقع جویی و حقیقت پژوهی است.

این جهت هم هست که این فحص و رسیدگی و تحصیل اطمینان به

صدور حدیث، در مورد احادیثی که راجع به حکم الزامی شرعی مثل واجب و حرام، یا معاملات و امور مالی و حقوقی و سیاسی باشد، بیشتر انجام می شود و معمولاً در احادیث دیگر، مانند اخبار مربوط به اصول عقاید(۱) و مستحبات، به این مقدار رسیدگی و دقّت نیاز پیدا نمی شود.

راجع به دعا هم، در صورتی که مضامین آن مقبول و شرع پسند باشد، اگر سند آن معتبر نباشد و ورود آن بالخصوص ثابت نشد؛ چون به نحو عموم، دعا وارد و راجح و از عبادات مؤکّده است، خواندن آن برحسب عمومات قرآن مجید و روایات دعا، راجح و مستحبّ است و در مقام عمل، حاجت زیادی به معرفت سند دعا نیست، و به همین قصد خوانده می شود و برای درک فیض و ثواب مخصوص آن نیز برحسب اخبار «مَن بَلَغ» رجاءً هم که بخوانند، به آن نایل می شوند.

قوّت متن و الفاظ و مضامین هم، بر اعتبار دعا می افزاید و سخن شناسان و کسانی که با اخبار و سخنان اهل بیت علیهم السلام و دعاهایی که از ایشان رسیده مأنوس هستند، آن را می شناسند. چنانچه از جمله بندی های سست و مضامین کوتاه بعضی از دعاها می فهمند که از اهل بیت علیهم السلام نیست.

پس از این مقدّمه فشرده و مختصر، راجع به اعتبار دعای شریف ندبه می گوییم: این دعا از حیث سند، اگرچه مسند نباشد، مع ذلک

۱- در قسمت هایی که عقلی خالص باشد فقط متن حدیث ملاحظه می شود؛ ولی در قسمت هایی که دلیل اثبات آن نقل باشد، سند حدیث را هم باید ملاحظه کرد.

اطمینان بخش و معتبر است و برای اینکه آن را بخوانیم و مانند یکی از دعاهای مشهور و متداول مواظبت بر آن داشته باشیم، به اعتبار بیشتر نیازی نیست؛ زیرا:

۱ این دعا را سیّد جلیل، صاحب مناقب و مفاخر "سید رضی الدین علی بن طاووس قدس سره " که از اعلام قرن هفتم هجری و از رجال بزرگ شیعه و در علم و ورع و زهد و عبادت معروف و بااطّلاع از کتب و تصنیفات بوده، در کتاب مستطاب "اقبال الاعمال" (ص ۲۹۵ ۲۹۹) و در کتاب "مصباح الزائر" فصل هفتم، و شیخ جلیل "محمّد بن جعفر بن علی مشهدی حائری" از اعلام قرن ششم در کتاب "مزار" معروف به "مزار محمّد بن المشهدی" که علّامه مجلسی آن را "مزار کبیر" نامیده، (دعای صد و هفتم) نقل کرده اند و همچنین در مزار قدیم که ظاهرا از تألیفات "قطب راوندی" است، نیز نقل شده و نقل دعا در مثل هریک از این سه کتاب، دلیل این است که این شخصیت های بزرگ و متبحّر و حدیث شناس، این دعا را معتبر شناخته اند.

اگر کسی بگوید: مدرکی برای این دعا جز کتاب سیّد بن طاووس نیست و سید هم این دعا را از بعضی شیعیان مجهول الحال نقل کرده است؛ زیرا عبارت او این است:

«ذَکَرَ بَعْضُ أَصْحابِنا قالَ: قالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیّ بْنِ أَبِی قُرَّهِ: نَقَلْتُ مِنْ کِتابِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سُفْیانِ الْبَزَوفَرِیّ رضی الله عنه دُعآءَ النُّدْبَهِ، وَذَکَرَ أَنَّهُ لِصاحِبِ الزَّمانِ صَلَواتُ اللّه عَلَیْهِ، وَیُسْتَحَبُّ أَنْ یُدْعی بِهِ فِی الْأَعْیادِ الْأَرْبَعَهِ».

جواب این است که:

اوّلاً: چنانچه گفته شد و پس از این هم خواهیم گفت، در کتاب هایی که پیش از عصر سیّد تألیف شده، این دعا ذکر شده است.

ثانیا: فردی چون سیّد بن طاووس، از مجهول الحال، به این الفاظ «بعض اصحابنا» که مشعر بر تعظیم و احترام است، نقل نمی کند.

ثالثا: هرکس اهل فن باشد، ملتفت می شود که مراد ایشان هم از «بعض اصحابنا»، همان «شیخ محمّد بن المشهدی» صاحب مزار کبیر است و عبارت او در مزار کبیر که دعای صد و هفتم آن است، این است که:

«اَلدُّعآءُ النُّدْبَهُ، قالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی قُرَّه: نَقَلْتُ مِنْ کِتابِ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سُفْیانِ الْبَزَوْفَرِیّ رضی الله عنه هذَا الدُّعاءِ، وَذَکَرَ فِیهِ: أَنَّهُ لِصاحِبِ الزَّمانِ صَلَواتُ اللّه عَلَیْهِ وَعَجَّلَ اللّه تَعالی فَرَجَهُ وَفَرَجَنا بِهِ وَیُسْتَحَبُّ أَنْ یُدْعی بِهِ فِی الْأَعْیادِ الْأَرْبَعَهِ».

این عبارت را با عبارت سیّد بن طاووس پیش هم بگذارید، و خودتان داوری کنید.

۲ پیش از این سه بزرگوار، شیخ جلیل ثقه «ابوالفرج محمّد بن علی بن یعقوب بن اسحاق بن ابی قره قنانی» معاصر نجاشی از شیوخ و بزرگان قرن پنجم، در کتاب دعایی که شیخ محمّد بن المشهدی در کتاب مزار، و سید بن طاووس در مصباح الزائر و اقبال، از آن بسیار نقل

کرده و بر آن اعتماد فرموده انـد، و همچنین از مآخـذ کتاب مزار قـدیم می باشد، این دعا را روایت کرده است و چنانچه گفته شـد ایشـان نیز از رجال شـیعه می باشـد و علاوه بر کتاب دعای مـذکور، کتاب دیگری به نام "التهجـد" دارد، و در کتبی مثل رجال نجاشی و علّامه توثیق شده است و نقل ایشان نیز دلیل این است که این دعا را معتبر شناخته و بلکه استحباب خواندن آن را در اعیاد اربعه تأیید کرده است، چنانچه ظاهر این است که سیّد بن طاووس و شیخ محمّد بن المشهدی علیهما الرحمه نیز آن را بخصوص مستحب می دانسته اند.

۳ شـیخ جلیل ثقه، ابوجعفر محمّد بن الحسـین بن سفیان بزوفری(۱) در کتـاب دعای خود، دعای نـدبه را روایت کرده است و ایشان از مشایخ شیخ مفید رضوان اللّه علیهما است که بر حسب اسانید روایات کتاب امالی شیخ ابی علی طوسی، شیخ مفید از او بسیار روایت کرده و برای او طلب رحمت نموده است، و محدّث نوری، در خاتمه "مستدرک"، او را چهل و دومین شیخ از مشایخ شـیخ مفید شـمرده، و وثاقت و جلالت قدر او را گواهی فرموده است، و این شـیخ جلیل نیز صریحا به استحباب خواندن این دعا فتوا داده است.

اگر گفته شود: صاحب کتب رجال، محمّد بن حسین بزوفری را مجهول الحال دانسته اند.

۱- بزوفر بفتحتین و سـکون واو، و فتـح فاء، ده بزرگی است از توابع قوسان در نزدیکی واسط و بغـداد، در کنار نهر موفقی در غربی دجله (معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۶۶).

جواب این است که: چنانچه تحقیق آن شد، ایشان معلوم الحال و از مشایخ شیخ مفید بوده، و آن مرد بزرگ از او بسیار روایت کرده(۱) و برای او طلب رحمت نموده است، چنانچه محمّد بن المشهدی و "سید" در حقّ او «رضی اللّه عنه» فرموده اند.

اگر کسی بگوید: محمّد بن الحسین بزوفری در عصر ائمه نبوده تا از امام این دعا را اخذ کرده باشد، و معلوم نیست از چه کسی و از کجا این دعا را گرفته است؟

جواب می دهیم: مگر کسی گفته است: محمّد بن الحسین بن سفیان بزوفری، بدون واسطه این دعا را از امام روایت کرده است؟ مگر لازم است هرکس روایتی را از امام روایت می کند، معاصر با ائمه باشد؟ مگر نمی شود حدیثی را با سند در کتاب خود روایت کرده باشد، یا روایت معتبر و مسلّمی را با حذف سند به طور ارسال نقل نماید؟ بلکه چون در آن اعصار که نزدیک به عصر ائمه علیهم السلام بوده، رسم بر این نبوده است که در کتاب ها روایتی بدون سند بیاورند، و اگر هم بدون سند می آوردند، عین متن را ذکر می کردند.

اطمینان حاصل است که یا این دعا در کتاب بزوفری با سند بوده

۱- مرحوم استاد اعظم، زعیم اکبر، آیت اللّه بروجردی قدس سره که در علم رجال و حدیث، و معرفت طبقات و تمیز مشترکات مانند سایر علوم اسلامی یگانه و بی نظیر بود، می فرمود: یکی از طرق معرفت رجال، شخصیت تلامذه و شاگردان آنها است که وقتی شخصیتی مثل مفید از کسی کثیر الروایه باشد و قدحی هم در او نشده باشد، اماره است بر آنکه او مورد وثوق و اعتماد بوده است.

و پس از اینکه از کتاب او نقل شده، مسامحةً سند آن را نقل نکرده اند، و یا اینکه آن قدر معروف و مشهور بوده که بزوفری هم خود را از ذکر سند آن بی نیاز می شمرده است.

بنابراین می توان حدس زد خواندن این دعا، در اعصار نزدیک به عصر ائمه علیهم السلام و غیبت صغری هم، مثل عصر ما، بین شیعه متداول و مرسوم بوده و این شعاری است که دست به دست رسیده و اَخلاف از اَسلاف و بازماندگان از گذشتگان آن را گرفته و در محضر و منظر محدّثین و شیوخ آن اعصار که همه متبحر در علم حدیث، و استاد فن بوده و از خواندن دعاهای بی مأخذ و پیروی از روش های بی مدرک به شدّت ممانعت می فرمودند، خوانده می شده و کسی بر اعتبار آن ایرادی نداشته است.

۴ علّامه مجلسی با دقت و تتبع و احاطه و اطّلاع وسیع و فوق العاده ای که در اخبار و احادیث و رجال روایات و معرفت اسانید دارد، علاوه بر آنکه این دعا را در کتاب هایی مثل بحار و تحفه الزائر که در مقدّمه به اعتبار سند ادعیه آن شهادت داده است نقل فرموده، صریحا و بالخصوص، اعتبار سند دعای ندبه را که منتهی به امام جعفر صادق علیه السلام می شود، تصدیق فرموده است. عبارت این افتخار عالم اسلام و نابغه جهان علم، در کتاب مستطاب "زاد المعاد" این است:

«و امّا دعای ندبه که مشتمل است بر عقاید حقّه، و تأسف بر غیبت حضرت قائم علیه السلام به سند معتبر، از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است،

و مستحب است این دعای ندبه را در چهار عید بخوانند؛ یعنی جمعه، عید فطر، عید قربان و عید غدیر».

محقق است که ایشان، چنین کلام صریح و شهادت محکمی را بدون مأخذ و مصدر معتبر نفرموده است.

علاوه بر ایشان، سیّد جلیل علّامه صدرالدین محمّد طباطبایی یزدی (متوفّی ۱۱۵۴ هجری) نیز در ابتدای شرحی که به دعای ندبه مرقوم فرموده، استناد به روایت مرویه از امام جعفر صادق علیه السلام نموده است.

با توجّه به مجموع مطالبی که عرض شد، اعتبار این دعا، به خصوص به ملاحظه متن آن، مُحرز و صدور آن از امام علیه السلام مورد اطمینان است و استحباب خواندن آن نیز بالخصوص و حداقل از جهت ادلّه عامّه مسلّم و ثابت است و محل هیچ گونه اشکالی نمی باشد و محتاج به تمسک به اخبار «مَن بَلَغ» نیست.

اخبار «مَن بَلَغ» و تسامح در ادلّه سنن

بعضی گمان کرده اند: مستند کسانی که این دعا را در کتاب های خود نقل کرده و فتوا به استحباب خواندن آن داده اند، اخبار «من بلغ» و تسامح در ادلّه سنن است. لذا اشکال کرده اند که تسامح در ادلّه سنن در جایی است که با سند ضعیفی به معصوم برسد و برای دعای ندبه سندی که منتهی به معصوم بشود، ذکر نکرده اند.

جواب اشکال این است که:

اوّلاً: ورود و صدور این دعا از معصوم علیه السلام مورد اطمینان است، و آن

چیزی که ملاک حجّیت خبر واحد است، اطمینان به صدور است و لذا به اخبار موقوفه هم گاهی در فقه اعتماد می شود.

ثانیا: به نفس اطلاق ادلّه عامّه دعا، استحباب این دعا هم ثابت است.

ثالثا: در باب تسامح در ادلّه سنن و اخبار «مَن بَلَغ» ذکر نشده است که باید بلوغ با سند متصل به معصوم باشد؛ بلکه بلوغ و رسیدن به هر نحو باشد مسندا یا مرسلاً کفایت می کند. شما چرا به قاعده و احادیث، بی دلیل حاشیه می زنید و اطلاق آن را مقید می سازید. حتی فتوای فقیه به رجحان عمل، اگر استناد او به روایتی محتمل باشد، نیز در بلوغ کافی است، چنانچه شیخ اعظم، شیخ مرتضی انصاری رحمه الله هم در تنبیه پنجم از تنبیهات رساله ای که در جواز تسامح در ادلّه سنن مرقوم فرموده، تصریح کرده است و اولی به اعتبار، فتوای فقهایی است که در کتب فتوایی نیز متون روایات را ذکر می کرده اند. جایی که قُدما به رساله «علی بن بابویه قمی» در موارد فقدان نصّ یا به زبان علمی «عند إعواز النصوص» عمل می کردند، در مورد مستحبات با وجود اخبار «من بلغ» ورود مطلق خبر، و فتوای فقیه به طریق اولی کافی است.(۱)

۱- راجع به مطالب این فصل رجوع شود به رجال نجاشی، ص۲۸۳؛ رجال علاّمه، ص ۱۶۴؛ هدیه الزائرین، ص ۵۰۷؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۴۰۳؛ بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸؛ الذریعه، ج ۸، ص ۱۸۴ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ج ۴، ص ۵۰۳؛ مصباح الزائر، فصل ۷ (نسخه خطی) مزار محمّد بن المشهدی، دعای ۱۰۷ (نسخه خطی) هر دو نسخه از کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی؛ اقبال، ص ۲۵۵ ۲۹۹؛ مستدرک، ج ۳، ص ۵۲۱؛ زاد المعاد و تحفه الزائر علاّمه مجلسی، رساله جواز تسامح در ادله سنن شیخ؛ معجم البلدان، شرح دعای ندبه شریف صدر الدین محمّد طباطبایی.

۲: ارتباط امام علیه السلام با ذی طوی و رضوی

اشاره

برای اینکه بررسی بهتر این پرسش، لازم است نخست ذو طوی و رضوی، این دو مکان مقدّس را بشناسیم و سپس جواب را مطرح کنیم.

ذو طوی: "مجمع البحرین" می گوید: ذو طوی به فتح طاء و ضمّ؛ امّا ضمّ مشهورتر است موضعی است در داخل حرم، در یک فرسخی مکّه که از آنجا خانه های مکّه دیده می شود.

"قاموس" گفته است: ذو طوی مثلثه الطاء که گاهی هم با تنوین تلفظ می شود موضعی است نزدیک مکّه.

"معجم البلدان" از جوهری نقل کرده است: ذی طوی به ضم طاء موضعی است نزدیک مکّه.

"اخبار مکّه المشرفه"(۱) می نویسد: ذوطوی نمازگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله است. هر زمان آن حضرت به مکّه تشریف می آوردند در ذی طوی فرود

۱- ج ۱، ص ۴۳۶.

می آمدند و شب را در آنجا توقف فرموده، نماز صبح را در آنجا می خواندند.

و نیز در "اخبار مکّه المشرفه"(۱) روایت شده است: ذوطوی بطن مکّه؛ یعنی زمین آن است.

بنابراین، به هریک از این دو معنا که مراد باشد، ذوطوی مکانی است مقدّس و محترم و مبارك و محل نزول رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

رضوی: رضوی به فتح راء مانند سَکری؛ کوهی است مقدّس و مبارك که از کوه های مدینه طیبه بوده و در نزدیکی "ینبُع" قرار دارد و دارای درّه ها و زمین ها و مسیل ها و آب ها و درخت ها می باشد و آن، ابتدای کوه های تهامه است و تا مدینه چهار شب راه است و در مدح و فضل آن روایاتی وارد شده است.(۲)

امّا پاسخ:

اینکه فرمودید: غیبت امام علیه السلام به این صورت نیست که در مکان مخصوصی منزل گزیده باشد و از آنجا بیرون نرود، سخنی حقّ و صحیح است. آن حضرت نَه در رضوی و ذی طوی، و نه در سرداب غیبت، چنانچه بعضی از اهل سنّت به شیعه افترا بسته اند، پنهان نمی باشند. و این سخن که آن حضرت در سرداب غایب شده و از آنجا

۱- ج ۱، ص ۱۹۷.

۲- وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی، فصل ۷ از باب پنجم و فصل ۸ از باب هفتم، ص ۹۲۶ و ۹۲۷، ج ۳، ص ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹، ج ۴.

ظاهر می شود و شیعه انتظار بیرون آمدن ایشان را از سرداب می کشند، یکی از افتراهای شاخ دار آشکار است.(۱)

در موضوع رضوی و ذی طوی نیز مطلب به همین قرار است؛ یعنی این دو محل نیز جایگاه حضرت صاحب الزمان علیه السلام در طول زمان غیبت نمی باشد؛ نه شیعه امامیه این را گفته و حتی اهل سنّت هم به ایشان آن را نسبت نداده اند. بله! فقط در مورد محمّد حنفیه نقل شده، که برخی از فِرَق کیسانیه(۲)، که قرن ها منقرض شده و از بین رفته اند، این عقیده را داشته اند که وی در کوه رضوی اقامت گزیده است.

این مطلب نیز که آن حضرت در عصر غیبت، در مکان معیّنی قرار ندارند؛ بلکه به هرجا و هر مکان بخواهند تشریف می برند و وظایفی را که دارند انجام می دهند و این ما هستیم که آن حضرت را نمی بینیم، صحیح است و در همین دعای ندبه در این جمله:

«بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لَمْ يَخْلُ مِنّا»؛

«جانم به فدایت ای که از چشم ما نهانی؛ ولی از اجتماع ما به دور نیستی».

۱- در دو کتاب نوید امن و امان، ص ۲۰۴ و ۲۰۶ و منتخب الاثر، ص ۳۷۱ ۳۷۳، تألیف نگارنده، این موضوع به طور مفصل بیان شده و بطلان این افترا آشکار گردیده است.

۲- کیسانیه فِرق متعددی بوده اند: فرقه ای می گفتند محمّد حنفیه نمرده و غیبت کرده و جایش معلوم نیست. فرقه ای می گفتند: در جبال رضوی مقیم شده و فرقه دیگر گفتند او از جهان رفته و فرزندش عبداللّه ابوهاشم بعد از او قائم مقامش شد. بالجمله فرق و اختلافات زیاد داشتند و آنها که گفتند در کوه رضوی است یک فرقه از کیسانیه بوده اند. (رجوع شود به فرق الشیعه نوبختی، ص ۲۶ ۳۶؛ التبصیر، ص ۳۴ ۳۸).

به این معنی تصـریح شده است، و از نهج البلاغه و اخبار و احادیث دیگر نیز اسـتفاده می شود(۱) و در عبارت یکی از زیارات است:

«اَلسَّلامُ عَلَی الْاءِمامِ الْغائِبِ عَنِ الْاءَبْصارِ الْحاضِرِ فِی الْاءَمْصارِ»؛

«سلام بر آن امامی که از چشم ها پنهان و حاضر در شهرها است».

ارتباط امام علیه السلام با ذی طوی و رضوی

از آنچه گفته شـد، معلـوم شـد که امـام علیه السـلام نه در ذی طـوی و نه در رضوی قرار ندارنـد و این جمله «لَیْتَ شِعْرِی أَیْنَ اسْتَقَرَّتْ بِکَ النَّوی؛ بَلْ أَیُّ أَرْضٍ تُقِلُّکَ أَوْ ثَری؟!» هم پرسش از قرارگاه دائمی آن حضرت نمی باشد و پرسش از زمان حال و همان هنگام خطاب و دعا است؛ بلکه پرسـش و اسـتفهام حقیقی نیست؛ زیرا برحسب احادیث، کسـی بر قرارگاه آن حضرت مطّلع نیست.(۲) و عبارات و استفهام هایی که در این دعا است، همین موضوع را تأیید می کند.

پس این جمله دلالـت دارد که آن حضـرت قرارگـاه مشـخص و معینی ندارنـد و بـا عقیـده کیسانیه، که یک فرقه از بین رفته و منقرض شده اند، ارتباطی ندارد؛ بلکه این جمله و بسیاری از جمله های این دعا، صریحا

۱- رجوع شود به نهـج البلاـغه، خطبه ۱۵۰ که ابتدای آن این است: «وأخذوا یمینا وشـمالاً»؛ و غیبت شـیخ طوسـی، ص ۱۰۲ و منتخب الاثر نگارنده، باب ۲۷ فصل ۲، ص۲۵۷ و ۲۶۲.

۲- غیبت شیخ طوسی، ص ۱۰۲.

عقیده کیسانیه را ابطال می کند و این استبعادی را که شده است، ردّ می نماید.

آقای من! شما ببینید این جمله ها با عقاید کیسانیه و یا محمّد حنفیه چه ارتباطی دارد و غیر از این است که صریحا عقاید کیسانیه و امامت و مهدویت محمّد حنفیه را رد می کند؟

«أَیْنَ الْحَسَنُ أَیْنَ الْحُسَیْنُ؟ أَیْنَ أَبْنآءُ الْحُسَیْنِ؟ صالِحٌ بَعْدَ صالِحٍ، وَصادِقٌ بَعْدَ صادِقٍ! أَیْنَ السَّبیلُ بَعْدَ السَّبیلِ؟ أَیْنَ الْخِیَرَهُ بَعْدَ الْخِیَرَهِ؟ أَیْنَ الشُّمُوسُ الطّالِعَهُ؟... أَیْنَ ابْنُ النَّبِیِّ الْمُصْطَفی وَابْنُ عَلِیٍّ الْمُرْتَضی، وَابْنُ خَدیجَهَ الْغَرّآءِ وَابْنُ فاطِمَهَ الْکُبْری؟! بِأَبی أَنْتَ وَأُمّی وَنَفْسِی لَکَ الْوِقآءُ وَالْحِمی! یَابْنَ السّادَهِ الْمُقَرَّبینَ! یَابْنَ النُّجَبآءِ الاْءَکْرَمینَ...»؛

«چه شد امام حسن و چه شد امام حسین و چه شدند فرزندان حسین علیهم السلام که هریک پس از دیگری خلف صالح از سلف صالح و جانشین راستین پس از پیشوای راستین بودند. کجاست راه (و راهنمای هدایت) پس از راه (و راهنمای هدایت)؟... کجاست فرزند پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله و علی مرتضی؟ کجاست فرزند خدیجه غرّاء و فاطمه کبری؟ جان من و پدر و مادرم در راهت نثار باد...».

ده ها از این گونه جمله ها که همه موافق با مذهب شیعه اثنی عشری است و کیسانیه و قائلین به امامت محمّد حنفیه را رد می کند، در این دعا موجود است.

اگر گفته شود: با اینکه به طور یقین این جمله هیچ تأییدی از عقیده کیسانیه ندارد، و خود این جمله و سایر جملات مذکور به صراحت، بطلان عقیده آنها را اعلام می کند، پس ارتباط حضرت صاحب الزمان عجل اللّه تعالی فرجه با این دو مکان از چه جهت است، و چرا این دو مکان بالخصوص در دعا ذکر شده است؟

پاسخ این است که: ارتباط آن حضرت با این دو مکان، مانند ارتباط ایشان با سایر اماکن مقدّسه و متبرّکه دیگر است که پرستش و عبادت خدا در آن اماکن فضیلت دارد. مثل مسجدالحرام و مسجد مدینه طیّبه و مشهد غروی حسینی و مسجد کوفه و سهله که معلوم شده است حضرت در این اماکن رفت و آمد دارند و این دو مکان را نیز به واسطه همین دو خصوصیت در دعا نام می برند؛ زیرا چنانچه از بعضی اخبار استفاده می شود، در غیبت صغری و کبری، کوه رضوی نیز یکی از مقامات آن حضرت، و از اماکنی است که گاهی آنجا تشریف می برند.(۱)

نکته دیگر اینکه: این دو مکانی که در این دعا نام برده شده علاوه بر اینکه ممکن است اشاره به اشتباه کیسانیه در تعیین مهدی باشد، و اینکه آن موعودی که همه در انتظار ظهور او با هم شریکند، از عترت پیغمبر و از اولاد علی و فاطمه و فرزند امامان و حجت های الهی است نکته ای ادبی است؛ زیرا در مقام ندبه و اظهار تأثّر از بی اطّلاعی از جا و مکان آن حضرت، ذکر این دو مکان مناسب تر و در قلوب نافذتر

۱- غیبت شیخ طوسی ص۱۰۳؛ بحارالانوار ج۲۲، ص۲۶۷؛ مصابیح الانوار ج۲، ص۳۴۵.

است تا اماکن دیگر، مانند خانه آن حضرت در سامرّا یا مسجد الحرام یا مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله .

مثل اینکه اگر بخواهیم محبوب سفر کرده ای را یاد کنیم و از سوزش آتش هجران و فِراق او بنالیم و از بی خبری از حال و جا و مکان و آسایشگاهش اظهار نگرانی کنیم، سراغ آن مسافر عزیز را در کوه و دریا و بیابان و هوا می گیریم، نمی گوییم: «نمی دانیم اکنون در کجایی، به منزل رسیده ای یا در بستر خواب آرمیده ای یا در اطاق یا کنار جویبار و سبزه نشسته ای»؛ زیرا این مضمون ها ندبه را تسکین می دهد؛ بلکه مناسب این است که بگوییم: «نمی دانیم اکنون در کجایی، در حال حرکتی یا در بیابان و در کوه و دور از آبادی، ناراحت و تنها هستی؟»

برحسب بلاغت و تکلم به مقتضای حال، باید این گونه جمله ها در حال ندبه آورده شود و ذوق سلیم و طبع مستقیم و مأنوس باادب، این نکات را درک می کند.

و ممکن است ذکر اماکنی مثل رضوی و ذی طوی برای اشاره به این باشد که همه مکان های مقدّس، حتی ذی طوی و رضوی هم که مورد نظر کیسانیه بوده، تحت تصرف امام و آمد و شد آن حضرت هستند.

و احتمال دیگری نیز بعد از این سه احتمال هست، و آن این است که: مراد از ذی طوی، چنانچه از "اخبار مکّه المشرفه" هم نقل شد، خود مکّه معظمه و مراد از رضوی، مدینه طیّبه باشد.(۱)

۱- به قرینه مقابله.

به هر حال، ذکر این دو مکان در مثل این دعا به رعایت این گونه نکات ادبی یا معنایی است و به هیچ وجه، متن آن را سست نمی سازد و به خصوص با توجّه به جمله هایی مثل «بِنَفْسِی أَنْتَ...» و کلمه «أَوْ غَیْرِها» و کلمه «أَمْ ذِی طُوی» که هم صراحت دارند بر اینکه سراغ آن حضرت را در مکان معینی نمی گیریم و هم اینکه آن حضرت قرارگاه معلومی ندارند، معلوم می شود که بالمرّه با عقاید کیسانیه بی ارتباط است.

نکته قابل توجه

این جمله پرسش آمیز «لَیْتَ شِعْرِی...» در زیارت های دیگر نیز وارد شده و علاوه بر علّامه مجلسی در بحار،(۱) علّامه متبحر سیّد عبداللّه شبّر نیز از مشایخ خود، در ضمن یکی از زیارت ها روایت فرموده است، به این لفظ:

«لَیْتَ شِعْرِی أَیْنَ اسْتَقَرَّتْ بِکَ النَّوی؛ أَمْ أَیُّ أَرْضٍ تُقِلُّکَ أَوْ ثَری؟! أَبِرَضْوی أَنْتَ أَوْ ذِی طُوی؟».(۲)

بنابراین، صحّت و اعتبار این جمله از این راه نیز تأیید می شود و به اصطلاح اهل فن، حدیث از غرابت متن هم خارج می شود.

۱- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۴۰.

۲- مصابیح الانوار، ج ۲، ص ۳۴۴، ح ۲۰۳.

۳: دعای ندبه و امامت ائمّه اثنی عشر علیهم السلام

اشاره

تصریح نداشتن دعا به نام و عدد ائمّه اثنی عشر علیهم السلام از قوّت متن آن چیزی نمی کاهد و از این جهت، در اعتبار آن خللی وارد نمی شود، و عدم تصریح در اینجا مفهوم ندارد، خصوصا که تصریح یا اشاره به مطلبی که خلاف مذهب شیعه اثنی عشری باشد، به هیچ وجه در دعا وجود ندارد.

در دعای ندبه، مطالب عمده و حسّاس و ارزنده ای در موضوع نبوّت مطرح شده و سپس مسأله خلافت و ولایت علی علیه السلام و بعضی از نصوص و ادلّه این موضوع، و مجاهدات و فداکاری ها و فضایل و مناقب آن حضرت عنوان شده و همچنین به مخالفت ها و دشمنی هایی که اهل کینه و نفاق و جاه پرستان با آن خلیفه منصوب و تعیین شده از جانب خدا و رسول کردند، و مسیر واقعی اسلام را که منتهی به سعادت و آزادی همه انسان ها می شد تغییر دادند و شد آنچه شد و رهبر واقعی اسلام را خانه نشین ساختند، اشاره گردیده است.

بدیهی است مسأله اساسی و مهم که بیشتر در احادیث و اخبار

و ادعیه مورد تعرّض قرار می گیرد، مسأله زمامداری است که ترک تمسّک به امام منصوب و تعیین شده از آغاز کار و روز اوّل، سنّت سیّئه زمامداری نااهلان را چون عصر جاهلیت جلو آورد، و اجرای برنامه های نجات دهنده و آزادی بخش اسلام را به طور یکپارچه و دربست و جهانی تا ظهور حضرت بقیه اللّه صاحب الزمان عجل اللّه تعالی فرجه به تأخیر و تعویق انداخت.

این مصیبت از هر مصیبت بالاتر بود که با آن همه سفارش های پیغمبر صلی الله علیه و آله و اعلام های متعدد و با آن تعیین رسمی و تاریخی غدیر، و با آن همه تأکیدات رسا، برای حبّ جاه و کینه هایی که از مولای متقیان علی علیه السلام از غزوه بدر و احد و خیبر و حنین و احزاب و غیر اینها در دل داشتند، آن یگانه مرد حقّ و عدالت و پیشوای لایق و عالم و فاتح را کنار گذاشتند و چون خویشاوندان مشرک و مستبد و استثمارگر آنها را که سدّ راه نجات جوامع محروم و مانع از پیشرفت دین توحید و برنامه های الهی و مترقّی اسلام و مهاجم به حوزه دین و دعوت خدا بودند از میان برداشته بود، با او به مخالفت برخاستند و با اشتباه کاری و نیرنگ و اغفال مردم، یکی از اساسی ترین برنامه های اسلام را پایمال کرده و جامعه را تا امروز، گرفتار این همه مفاسد و دردسرها و نابسامانی ها ساختند.

سایر مفاسد هم از اینجا ایجاد شد و موضوعی که باید به آن توجّه بیشتر شود، همین است. لذا در دعای انقلابی و سیاسی ندبه هم در مقدمه، همین مصیبت مطرح شده است.

مع ذلک، در جمله هایی از این دعا، سخن از امامان دیگر و مصایبی که در راه هدایت خلق متحمل شدند، نیز گفته شده، از جمله:

«لَمْ یُمْتَثَلْ أَمْرُ رَسُولِ اللّه ِ صلی الله علیه و آله فِی الْهادِینَ بَعْدَ الْهادِینَ،... فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ، وَسُبِیَ مَنْ سُبِیَ، وَأُقْصِیَ مَنْ أُقْصِیَ»؛

«فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره هدایت کنندگان پی در پی اطاعت نشد... شخصیت هایی کشته شدند، عدّه ای اسیر گشتند و دسته ای از وطن آواره گردیدند».

و جمله های بعد، همه تذکّر مصایب اهل بیت علیهم السلام و مطابق مذهب شیعه است که امامت را در فرزندان حسین علیه السلام می دانند؛ مانند این جمله ها:

«أَیْنَ الْحَسَنُ أَیْنَ الْحُسَیْنُ؟ أَیْنَ أَبْناءُ الْحُسَیْنِ؟... أَیْنَ...» و بالجمله فقرات دعا در مورد مصایب و فضایل ائمّه علیهم السلام و خصوصیات و نشانه های حضرت ولی عصر ارواحنا فداه همه متضمّن مطالبی است که در روایات و احادیث کثیر، صحّت آن مسلم و ثابت شده است و یکی از جهاتی که موجب قوّت این دعا شده، همین متن محکم و پر از نکات اعتقادی و مهیّج عواطف می باشد. و چنانچه علمای حدیث می فرمایند، گاهی متن سبب قوت اعتبار سند و گاهی به عکس، سبب ضعف می گردد و اینجا از همان مواردی است که سبب قوّت می شود.

توضیح دیگر

این دعـا برای نـدبه است، و در چنین دعایی، شـرح تمام مناقب ائمّه علیهم السـلام موجب طولانی شـدن کلام و خلاف بلاغت است. غرض بیان عقاید حقّه به طور تفصیل نیست؛ بلکه غرض دعا و ندبه با اشاره به بعضی مطالب است که خواننده به واسطه انس و سابقه ذهنی می فهمـد که مراد و مقصود از آن چیست، هرچنـد بعضـی جمله ها فشـرده باشـد، لذا مثلاً وقتی می گوید: «أَيْنَ الْحَسَنُ أَيْنَ الْحُسَيْنُ؟»، همه مصایب این دو امام را به خاطر می آورد و در ذهنش مجسم می شود.

۴: دعای ندبه و معراج جسمانی

اشاره

چنان که گفته شد، پرسش دیگر این است که: جمله «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلی سَمآئِکَ» با اجماع و اتفاق آیات و اخبار که دلالت دارند بر جسمانی بودن معراج رسول اکرم صلی الله علیه و آله مخالفت دارد و به این جهت، متن دعا ضعیف و موجب عدم اطمینان به صدور آن از امام علیه السلام می شود.

پاسخ این است که: این جمله نزد اهل فنّ علی التحقیق تحریف شده، که صحیح آن «وَعَرَجْتَ بِهِ إِلی سَمآئِکَ» می باشد:

۱ محدّث نوری رحمه اللّه علیه در "تحیّه الزائر"(۱) فرموده است: در کتاب مزار محمّد بن المشهدی و کتاب مزار قدیم که تألیف هردو مدّت ها قبل از تألیف "مصباح الزائر" بوده عبارت دعا چنین است که نقل کردیم: «وَعَرَجْتَ بِهِ إِلی سَمآئِکَ»، و در بعضی از نُسخ مصباح الزائر که حقیر دیدم نیز چنین بود، و لیکن در جمله ای از نسخ مصباح، این فقره چنین است: «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلی سَمآئِکَ» و نسخه مصباح مجلسی

۱- ص ۲۶۰.

نیز از این نسخ بوده. پس معلوم می شود در نسخ مصباح به وسیله بعضی از ناسخین که مبتلا به امراض قلبی و عقاید فاسد بوده اند، تحریفی شده است.

۲ مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی نیز در "هدیه الزائر "(۱) همین سخن استاد خود، محدث نوری را شرح داده و تأیید کرده است.

۳ در نسخه خطّی قدیمی نفیسی از مزار کبیر محمّـد بن المشهدی، که قبلاً ـ به آن اشاره کردیم، این جمله «وَعَرَجْتَ بِهِ إِلی سَمآئِکَ» ضبط شده است.

۴ جمله: «وَأَوْطَأْتَهُ مَشارِقَکَ وَمَغارِبَکَ» نیز شاهد و مؤید این است که نسخه «وَعَرَجْتَ بِهِ» صحیح است؛ زیرا «أَوْطَأْتَ» ظاهر در جسمانی بودن است، چنان که «وَسَخَّرْتَ لَهُ الْبُراقَ» نیز همین معنی را تأیید می کند؛ چون عروج روحی احتیاج به مرکب ندارد.

۵ همین دو جمله دلالت دارند بر اینکه: فرضا نسخه «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ» صحیح باشد، مراد عروج روحی تنها نیست.

۶ علاوه بر وجه پنجم، بر فرض صحّت نسخه «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ»، می گوییم: این فقره صراحت ندارد که معراج فقط با روح بوده است؛ زیرا در زبان عرب و عجم، استعمال لفظ موضوع برای جزء در کلّ بسیار متداول است؛ مانند استعمال لفظ رقبه در انسان. و شاید به همین

۱- هدیه الزائر، ص ۵۰۶ و ۵۰۷.

معنا باشد: «رُوحِی لَکَ الْفِداءُ» و «جِئْتُکَ بِرُوحِی». در فارسی نیز استعمال در جان می شود و از آن، اعم از جان و بدن؛ بلکه گاهی خصوص بدن، اراده می شود، مثل این شعر:

جانا هزاران آفرین بر جانت از سر تا قدم صانع خدایی کاین وجود آورد بیرون از عدم

کلام تحقیقی یکی از اساتید بزرگ علم و ادب

برای اینکه این موضوع کاملاً روشن شود، کلام علاّمه شهیر حاج میرزا ابوالفضل تهرانی (متولد ۱۳۱۶ ه) را که در علوم عقلی و نقلی استاد و از مفاخر فن ادب و شعر و لغت و بلاغت، و ممدوح شاعر بزرگ سیّد حیدر حلّی، و سید محمّد سعید حبوبی قدس سرهم بوده است، نقل می کنیم.

این مرد ادیب دانشمند می فرماید:

گاه روح را به علاقه حالّ و محلّ یا ملابست به معنی جسم با روح استعمال می کنند، چنانچه عرب فعلاً می گویند: «شالَ رُوحُهُ» یا می گویند: «جَرُحَ رُوحُهُ». در عراق و حجاز، این استعمالات متعارف است که می گویند: جانش را پوشید یا جانش زخم شده و این علاقه ای صحیح و استعمالی است فصیح، و عبارت دعای ندبه «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلی سَمآئِکَ» منزّل بر این است؛ چون ضرورت قائم است بر معراج جسمانی و برهان نیز مساعد او است، چنانچه در جای خود مقرر شده.(۱)

۱- شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور، ص ۱۰۸.

ایشـان پس از تحقیقـاتی در شـرح این جمله از زیارت عاشورا «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلَی الاْءَرْواحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنآئِکَ» در بیان اینکه مراد از ارواح، همه اصحاب باوفای حضرت مولانا ابی عبداللّه علیه السلام می باشد، می فرماید:

نسبت حلول و اناخه به آنها به چند اعتبار جایز و در نظر صحیح می آید: یکی اینکه مراد از ارواح، همان اجسام مقدّس و طاهر باشـد. چنانچه اشاره شد که روح به این معنا اسـتعمال می شود، و چون اصـحاب آن جناب، البتّه حیات جاودانی دارند که قدر متیقّن و مصداق حقیقی از مقتول فی سبیل اللّه اند و خدای تعالی می فرماید:

«وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّه ِ أَمْواتا بَلْ أَحْیآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ»؛(۱)

«کسانی را که در راه خدا کشته شدند، مرده مپندارید؛ بلکه زنده به حیات ابدی شده و نزد خدا متنعّم هستند».

پس اطلاق روح و اراده این اجسام مکرّمه مانعی نـدارد، و مؤید این وجه است فقره زیارت جابر که: «الْمُنِیخَهُ بِقَبْرِ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ» گفته است. بنابراین مراد از رحل و فنا، همان قبر و حائر است که شیخ مفید رضی الله عنه در کتاب ارشاد می فرماید: ما شک نداریم که اصحاب آن جناب از حائر بیرون نیستند، اگرچه خصوصیات

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

قبور آنها را ندانیم، و قبر حضرت عباس علیه السلام اگرچه دور است؛ ولی داخل در فِنا و رحل سیّد الشهداء است. و شاید مراد، همان حلول جسمانی در ایام حیات باشد که در رحل آن حضرت نازل شدند و به ساحت او بار انداختند، و این معنا با ظاهر رحل و فنا انسب و اقرب است و عبارت زیارت اقبال، شاهد این احتمال می شود.(۱)

و حاصل و خلاصه جواب این است که: این جمله طبق نسخه های صحیح خطی «وَعَرَجْتَ بِهِ» است و امّا نسخه «بِرُوحِهِ» هم غیر ثابت و بلکه به فرمایش محدّث نوری تحریف شده است، و هم با این بیانات دقیق ادبی صاحب "شفاء الصدور"، هیچ شبهه ای باقی نمی ماند که مراد از روح در این جمله، جسم با روح است و با ادلّه معراج جسمانی کاملاً قابل جمع و سازگار است و به هر حال، از این راه خللی به صحّت دعا وارد نمی شود.

و مخفی نماند که در بیان مراد از این جمله، علّامه متبحر سیّد صدرالدین محمّد حسنی طباطبایی وجه دقیق دیگری را در شرح دعای ندبه فرموده است که چون بیش از این، اطاله کلام را مناسب ندیدیم، از نقل آن صرف نظر شد. کسانی که بخواهند به شرح دعای ندبه ایشان مراجعه نمایند.(۲)

۱- شفاء الصدور، ص ۱۰۹.

۲- شرح دعای ندبه، سیّد صدرالدین، ص ۱۱۶.

۵: دعای ندبه و امکان انتساب آن به ائمّه علیهم السلام

یکی از پرسش ها یا ایراداتی که به دعای ندبه شده، این است که: چگونه ممکن است این دعا منسوب به یکی از امامان باشد که همه عاقل و کامل بودند؟ چگونه با اینکه هنوز امام زمان علیه السلام به دنیا نیامده بود، در این دعا به او می گویند:

«لَیْتَ شِعْرِی أَیْنَ اسْتَقَرَّتْ بِکَ النَّوی، أَمْ أَیُّ أَرْضٍ تُقِلُّکَ أَوْ ثَری؟! أَبِرَضْوی أَنْتَ أَوْ ذِیطُوی؟ بِنَفْسِی أَنْتَ مِنْ مُغَیَّبٍ لَمْ یَخْلُ مِنّا».

آیا معقول است امام ششم یا دهم یا هر امام دیگر، به نواده اش که هنوز به دنیا نیامده و غایب نشده، بگوید: تو کجایی؟ و اگر بگویند: امام زمان خودش برای خود، این دعا را خوانده و از فراق خود ناله کرده، آن هم معقول نیست که آن حضرت جای خودش را نداند... .

جواب: اوّلاً: سبحان اللّه! مگر کسی گفته است که امامان گذشته این دعا را می خوانده اند و امام ششم یا دهم به حضرت صاحب الزمان علیه السلام این خطابات را فرموده یا خود امام زمان علیه السلام به خودشان خطاب فرموده و از فراق خود ناله و ندبه کرده اند.

علّامه مجلسی می فرماید: این دعا به سند معتبر از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمودند: مستحب است این دعا را در چهار عید بخوانند. از کجای فرمایش او، همچنین سیّد بن طاووس و شیخ محمّد بن المشهدی و محمّد بن علی بن ابی قره و بزوفری استفاده می شود که ائمّه آن را می خوانده اند یا امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه خودشان برای خود آن را خوانده اند.

از فرمایش این بزرگان، بیش از این استفاده نمی شود که دستورالعمل است برای مؤمنانی که در عصر غیبت زندگی می کنند، این دعا را در اعیاد اربعه بخوانند. این چه ربطی دارد به اینکه ائمه هدی علیهم السلام هم این دعا را می خوانده یا نمی خوانده اند؟

ثانیا: مخاطب قرار دادن کسی که هنوز به دنیا نیامده و معلوم است که به دنیا می آید و نور و حقیقت وجود او آفریده شده، اگرچه هنوز به این بدن عنصری تعلق نیافته؛ ولی از کسانی که با آن عوالم ارتباط دارند، چه مانعی دارد؟ مگر نه برحسب قرآن مجید در سوره اعراف (آیات ۲۶ و ۲۷ و ۳۱ و ۳۵) خداوند به بنی آدم در حالی که هنوز وجود پیدا نکرده بودند، خطاب فرموده است،(۱) یا اگر بعضی وجود داشتند، این خطابات که عامّ است؛ مثل: "یا بنی آدم!" شامل همه معدومین و موجودین است.

ثالثا: این دعا، دعای ندبه است و در مقام ندبه، مجازا این گونه خطابات به جا و موافق با ذوق است. گوینده خود را مانند یکی از

۱- رجوع شود به تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۰۹ و ۴۱۲ و ۴۱۵؛ تفسیر تبیان، م ۴، ص ۴۰۷ ۴۰۹ ۴۱۵ ۴۲۱.

کسانی که در دوره غیبت زندگی می کنند و در آتش فِراق و هجران ولی عصر علیه السلام می سوزند و از ستمگران، ستم و جفا می بینند، فرض می کند و این خطابات را می نماید و برای آن دوران و آن روزگار و آن سختی ها و امتحانات که جلو می آید، ندبه می کند، نه اینکه واقعا بخواهد جای امام زمان را پیدا کند.

این گونه خطابات در آثار ادبی بسیار است که غایب را حاضر و بعید را قریب و موجود نشده را موجود می شمارند؛ بلکه به زمان و مکان و غیر ذوی العقول خطاب می کنند و احساسات خود را اظهار یا آتش درونی را خاموش و ناراحتی ها و آلام روحی را تخفیف می دهند.

غرض این جمله ها، همه تعلیم ندبه و ابراز علاقه به ولی عصر و اظهار حالت انتظار است.

پس هیچ مانعی ندارد و خلاف ذوق و عقل نیست اگر امامان گذشته هم این دعای ندبه را خوانده باشند و یا اینکه خود حضرت صاحب الزمان ارواحنا فداه آن را تعلیم فرموده باشد. با وجود اینکه قبلاً گفتیم، در هیچ یک از مدارک و مصادر این دعا دیده نشده که یکی از امامان یا خود ولی عصر علیهم السلام آن را خوانده باشند.

بله، در روایات دیگر از بعضی ائمه علیهم السلام خطاب به آن حضرت و دعا برای ایشان روایت شده است؛ مثل روایت سُدیر صیرفی که قبلاً- نقل کردیم و مثل دعای امام زین العابدین علیه السلام برای آن حضرت در دعای عرفه، و مثل دعایی که در تعقیب نماز ظهر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است، از عباد بن محمّد مداینی که گفت: در مدینه به حضور امام

جعفر صادق علیه السلام شرفیاب شدم، هنگامی که از نماز ظهر فراغت یافته، دست های مبارک را به سوی آسمان بلند کرده و عرض می کرد:

«أَیْ سامِعَ کُلِّ صَوْتٍ! أَیْ جامِعَ کُلِّ فَوْتٍ! أَیْ بارِئَ النُّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ! أَیْ باعِثُ! أَیْ وارِثُ! أَیْ سَیِّدَ السّاداتِ! أَیْ إِلهَ الْآلِهَهِ! أَیْ جَبّارُ الْجَبابِرَهِ! أَیْ مالِکَ الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ! أَیْ رَبَّ الْأَرْبابِ! أَیْ مَلِکَ الْمُلُوکِ! أَیْ بَطّاشُ! أَیْ ذَا الْبَطْشِ الشَّدِیدِ! أَیْ فَعّالاً لِما یُرِیدُ! أَیْ مُحْصِیَ عَدَدِ الْأَنْفاسِ وَنَقْلِ الْأَقْدامِ! أَیْ مَنِ السِّرُّ عِنْدَهُ عَلانِیَهٌ! أَیْ مُبْدِئُ! أَیْ مُعِیدُ! أَسْئَلُکَ بِحَقِّکَ عَلی خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَبِحَقِّهِم الَّذِی أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلی نَفْسِکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَیْتِهِ، وَأَنْ تَمُنَّ عَلَیَّ السّاعَهَ بِفَکاکِ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ. وَأَنْجِزْ لِوَلِیِّکَ الدّاعِی إِلَیْکَ بِإِذْنِکَ، وَأَمِینِکَ فِی خَلْقِکَ، وَعَیْنِکَ فِی عِبادِکَ، وَحُجَّتِکَ عَلی خَلْقِکَ عَلَیْهِ صَلَواتُکَ وَبَرَکاتُکَ وَعْدَهُ. اَللّهُمَّ أَیِّدْهُ بِنَصْرِکَ وَانْصُرْ عَبْدَکَ، وَقَوِّ أَصْحابَکَ بِهِ وَصَبِّرْهُمْ وَافْتَحْ لَهُمْ مِنْ لَدُنْکَ سُلْطانا نَصِیرا، وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَأَمْکِنْهُ مِنْ أَعْدآئِکَ وَأَعْداءِ رَسُولِکَ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ»؛

«ای شنونده هر صدا! ای جمع کننده هر فوت! ای آفریننده نفوس بعد از موت! ای برانگیزنده! ای ارث برنده! ای آقای آقایان!... سؤال می کنم تو را به حقّ تو بر برگزیدگانت از خلق تو و به حقی که برای ایشان بر خودت واجب کردی، که درود فرستی بر محمّد و اهل بیت او، و اینکه منّت گذاری بر من در

این ساعت به آزادی ام از آتش. و وفا کن از برای ولیّ خودت که دعوت کننده به سوی تو، به اذن تو است و امین تو در خلق تو و عین و دیـده تو در بنـدگان تو بر خلق تو است بر او باد صـلوات و برکات تو که وعده دادی او را. خدایا تأیید کن او را به نصـرت خودت و یاری کن بنده ات را و نیرو بده به وسیله او اصحابت را و شکیبا گردان ایشان را و فتح کن برای ایشان از نزد خودت سـلطنت و استیلای یاری کننـده ای را (یا یاری شـده) و نزدیک ساز فرج او را و مسـلّط ساز او را بر دشـمنان خودت و دشمنان پیغمبرت. ای رحم کننده ترین رحم کنندگان».

(عباد بن محمّد که این دعاها را شنید) عرض کرد: آیا برای خود دعا کردی فدایت شوم؟ فرمود:

«دَعَوْتُ لِنُورِ آلِ مُحَمَّدٍ وَسابِقِهِمْ وَالْمُنْتَقِمِ بِأَمْرِ اللّه ِ مِنْ أَعْدآئِهِمْ»؛

«برای نور آل محمّد و سابق ایشان و انتقام گیرنده به امر خدا از دشمنانشان دعا کردم».

سپس راوی خبر، از علایم ظهـور آن حضـرت پرسـید و جواب شـنید و این روایت را که از آن اسـتفاده می شود مراد به ولیّ مطلق در لسـان ائمه علیهم السـلام حضـرت صـاحب الزمـان علیه السـلام است، جمعی از علمـا ماننـد شـیخ طوسـی در مصـباح المتهجد روایت کرده اند.(۱)

۱- رجوع شود به باب سوم، از فصل دهم کتاب منتخب الاثر، تألیف نگارنده.

۶: دعای ندبه و بدعت

اگر کسی بگوید: دعای ندبه بدعت است و بعد از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام پیدا شده و به ایشان بسته شده و کسانی که مهدیه می سازند و دعای ندبه برای عوام می خوانند و مردم را سگ امام زمان کرده و عوعو می کنند، اهل بدعت و دشمن امامند. آیا زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مهدیه یا زینبیه و یا خانقاه و صومعه در اسلام بوده و آیا شرافت مؤمن سگ شدن است و یا آدم حقیقی شدن؟

جوابش این است که: بدعت، وارد کردن کار و روشی است از پیش خود در برنامه های شرعیه، که نه بالخصوص از پیغمبر و ائمه علیهم السلام درباره آن دستوری صادر شده و نه عموم یا اطلاق دستورات و اوامر آن بزرگواران شامل آن باشد؛ ولی دعای ندبه:

اوّلاً: چنان که گفته شد بالخصوص وارد شده و اطمینان به صدورش هست و هیچ کس از پیش خود آن را نیاورده و لااقل کسانی که می خوانند اطمینان به صدور آن دارند.

ثانیا: به واسطه آنکه متضمّن حمد و سپاس خدا بر قضا و قدر او و ذکر فضایل و مناقب و مصائب اهل بیت است، عمومات دعا و حمد

و ذکر فضایل و مناقب و مصائب شامل آن می شود.

ثالثا: این دعای ندبه را اگر شخص از پیش خود هم انشا کند و بخواند، بدعت نیست، مثل اینکه خطبه یا قصیده ای مشتمل بر این مطالب انشا کند و مانند «دوازده امام خواجه» آن را برای مردم بخواند، یا مردم آن را بخوانند. این نه خلاف سنّت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و نه بدعت و نه وارد کردن چیزی است در دین. این همان اجرای تعالیم و برنامه های دین است که به حسب صور و مصادیق و مظاهر، مختلف می شود.

و امّا ساختن مهدیه و منتظریه و قائمیه نیز بدعت نیست مانند حسینیه؛(۱) زیرا اگر ما برای ذکر فضایل و مناقب، خانه ای بسازیم و آنجا را «دارالفضایل» بنامیم، یا برای قرائت قرآن و تعلیم تجوید خانه ای به نام «دارالقرائه» یا «دارالحفّاظ» بنا کنیم، یا برای تعلّم و آموزش علوم اسلامی و فقه و تفسیر و حدیث، خانه دیگر و اسم آن را «مدرسه» بگذاریم، یا برای مطالعه و قرائت کتب «دارالکتب» یا «کتابخانه» درست کنیم، یا برای رسیدگی به حال فقرا و مستمندان و جمع آوری اعانه،

۱- مؤید مشروع بودن این ابنیه برای ذکر فضایل و گریه در مصائب پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام این است که: حضرت امیرالمؤمنین برای حضرت فاطمه زهرا علیهماالسلام در بقیع بیت الاحزان بنا فرمود و سیده نساء عالمیان وقتی صبح می کرد، با حسنین علیهماالسلام به آنجا می رفت و تا شب در آنجا می گریست. هنگامی که شب می شد، امیرالمؤمنین علیه السلام می آمد و آن مظلومه محزونه را به منزل می آورد (بیت الاحزان، ص ۷۳).

محلی به نام خانه نیکوکاری بسازیم یا «دار الایتام» یا پرورشگاه یا بیمارستان یا زایشگاه قربه الی اللّه تعالی تأسیس کنیم همه مشروع و اجرای دستورات اسلام و برنامه های دین و اطاعت اوامر:

«وَتَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوی»؛(۱)

«همکاری و معاونت کنید بر نیکی و پرهیزکاری».

«وَلْتَکُنْ مِنکُمْ أُمَّهٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ وَیَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنکَرِ»؛(۲)

«و باید بوده باشد از شما گروهی که می خوانند به سوی خیر، و امر می کنند به معروف و نهی می کنند از منکر».

«إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاءِحْسانِ»؛(۳)

«به درستی که خدا فرمان می دهد به عدل و احسان».

و اوامر دیگر است.

مجرد اینکه در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله این بناها نبوده، دلیل بدعت نمی شود.

بله! اگر غرض کسی از این بناها، ایجاد تفرقه بین مسلمانان و تشعّب و دودستگی و اغراض شخصی و فردی و هم چشمی و رقابت و سوء استفاده و جاه طلبی باشد، البته مذموم است، و اگر به قصد منصرف ساختن مسلمانان از مساجد و ایجاد ما به الامتیاز مذهبی و اجرای

۱- سوره مائده، آیه ۲.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.

۳- سوره نحل، آیه ۹۰.

برنامه های غیر مشترک و غیر وارد و خواندن اوراد و اذکاری که نرسیده (مثل ذکر جبرئیلیه یا یونسیه به عدد مخصوص و امثال آن) محلی مثل خانقاه بسازد، بدعت و ضلالت است.

غرض این دو جهت را نباید با هم اشتباه کرد، و باید متوجّه بود که دارالحفاظ و دارالضیافه و دارالمعلمین یا دارالوعاظ یا حسینیه و مهدیه، با خانقاه و صومعه خیلی فرق دارد. اینجا (خانقاه) مرکز یک فرقه خاصّ و دسته ای است که ملتزم به طریقه مخصوص و شیخ و پیرو و مرشد و سلسله ای شده اند که از شرع نرسیده است و آنجا یک مرکز آزاد برای همه و بدون قید و شرط است.

مع ذلک چون مقام، مقام بیان حقیقت است، تذکّر می دهم که حفظ مرکزیت مساجد که خانه خدا و خانه عموم مسلمانان است لازم است و همه باید با هم در عمران مساجد به جماعات و مجالس دعا و وعظ و تبلیغ و قرائت قرآن و غیر اینها همکاری کنند تا باشکوه ترین اجتماعات دینی در مساجد تشکیل شود و قدر و منزلت مسجد محفوظ بماند. و اگر این مؤسسات را هم به نام آن حضرت در مسجد قرار دهند یا رواقی از رواق های مسجد را به این عنوان بنامند، یا آنکه مدارس و مراکز تبلیغی تأسیس کنند و به نام جامع المهدی یا مسجد المهدی یا رواق صاحب الامر، یا مدرسه المهدی و مکتبه المهدی بنامند، و در موقع خواندن دعای ندبه یا کمیل یا ادعیه دیگر از آنجا استفاده کنند، مناسب تر و با نظر مبارک خود آن حضرت موافق تر است،

به علاوه در تأسیس این اماکن، وضع محیط ها و مساجد و مناسبت ها را هم باید در نظر گرفت.

امّا اینکه نوشته شده: بعضی خود یا دیگران را سگ امام می شمارند و شرافت مؤمن به این است که آدم حقیقی باشد نه سگ.

جواب این است که: هیچ کس نمی گوید مؤمن سگ است، و این عبارات که من سگ درگاه خدا یا سگ در خانه پیغمبر یا امام هستم، معنایش این نیست که من سگ هستم. این الفاظ معنای لطیف و دل پسندی دارد که خود به خود در ذهن شنونده وارد می شود و لذا کسی جز شما به گوینده آن اعتراض نمی کند که چرا خود را سگ خواندی و چرا دروغ گفتی. غرض این است که همان گونه که سگ در خانه صاحبش را رها نمی کند و اگر او را براند و دور کند به جای دیگر روی نمی آورد و وفا و حق شناسی دارد و پاس احترام ولیّ نعمت خود را نگاه می دارد و از صاحبش و خانه اش دفاع می کند و عنایت کم و لقمه نان صاحبش را بر سفره های چرب دیگران بر می گزیند، من هم بر سر کوی شما مقیم شده و در خانه شما را رها نمی کنم، و به پاسبانی منزل محبوب و مراد خود افتخار می کنم.

این تعبیر بسیار عرف پسند و شیرین و عاطفی و مهیّج است و در اشعار شعرا و اهل ذوق عرب و عجم، بسیار است که درگاه خدا، یا پیغمبر یا امام، حقیرانه خود را سگ می شمارند؛ مانند این اشعار:

لقمه نانی به این سگ کن عطا کم نگردد از عطایت ای خدا

شاها چو تو را سگی بباید گر من بودم آن سگ تو شاید

هستم سگکی ز حبس جسته بر شاخ گل هوات بسته

از مدح تو با قلاده زر زنجیر وفا به حلقم اندر

خود را به قبول رایگانت بستم به طویله سگانت

افکن نظری بر این سگ خویش سنگم مزن و مرانم از پیش

من سگ اصحاب کهفم بر در پاکان مقیم نیم نانی می رسد تا نیم جانی در تن است

و این ضعیف هم در منظومه مناجات علی علیه السلام خطاب به آن حضرت عرض کرده ام:

بسته سنبل گیسوی توام فخرم این بس که سگ کوی توام

نابغه علم و ادب و افتخار جامعه شیعه و اسلام، شیخ بهاء الدین عاملی قدس سره برای کسی مثل شاه عباس کبیر از بین تمام القاب شاهانه این لقب را برگزیده و در آغاز کتاب "جامع عباسی" چنین می فرماید:

«چون توجّه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس، کلب آستان علی بن ابی طالب علیه السلام شاه عباس الحسینی الموسوی...»

به نظر ما این جمله «کلب آستان علی بن ابی طالب علیه السلام » برای معرفی شاه عباس کبیر از تمام القاب نفرت انگیز و پر از مبالغه ای که برای شاهان صفوی و سلاطین دیگر گفته شده، دلپذیرتر و ارزنده تر و جذاب تر است و لطفی که در این جمله به کار رفته در هیچ یک از عناوینی که در ابتدای کتاب ها برای پادشاهان نوشته شده، وجود ندارد.

هم اکنون از تاریخ وفات عضد الدوله دیلمی قریب یک هزار و بیست سال می گذرد، و این افتخار در ضمن مفاخر او در کتاب ها نوشته می شود که در روی سنگ قبر او در نجف اشرف، در جوار مرقد مطهر مولای متقیان علی علیه السلام این آیه نوشته شده:

«وَكَلْبُهُم باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصِيدِ».(۱)

مع ذلک، ما نمی گوییم: گویندگان همه این گونه الفاظ را در هر مجلس و منبر، یا در هر شعر و قصیده تکرار کنند و از طریق بلاغت و تکلم به مقتضای حال بیرون روند.

۱- سوره کهف، آیه ۱۸.

۷: دعای ندبه و آیه: « وَاجْعَل لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ »

ایراد دیگری به متن دعای ندبه شده است که: این جمله که راجع به حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام می گوید:

«وَسَأَلَکَ لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ، فَأَجَبْتَهُ وَجَعَلْتَ ذلِکَ عَلِیّا».

با قرآن مخالف است؛ یعنی حضرت ابراهیم از تو سؤال کرد برای او زبان راستی قرار دهی در آیندگان، پس اجابت کردی او را و قرار دادی آن را علیّ و این افترا به قرآن و حضرت ابراهیم است؛ زیرا حضرت ابراهیم، چنان که در قرآن سوره شعرا آیه ۸۴ گفته: « وَاجْعَل لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ » و مقصود او این بوده است که آیندگان از امم درباره او خوش گفتار باشند و دروغ به او نبندند و تهمت هایی که به حضرت داوود و سلیمان و عیسی علیهم السلام زدند به او نزنند و خدا او را اجابت کرده و تمام امّت ها، چه یهود و چه نصاری و چه مسلمین، به حضرت ابراهیم خوش بین و او را قبول دارند، و او را بت شکن می دانند و این

تناسبی با جمله «وَجَعَلْتَ ذلِکَ عَلِیّا» ندارد. خدا در کجای قرآن حضرت ابراهیم یا مقصود او را علی قرار داد؟ اصلًا «او را علی قرار دادی» معنی ندارد. بله مقصود از «علیّا» در سوره مریم ارتفاع و بلندی است برای گفتار تمام انبیا.

جواب: این جمله دعای ندبه از قرآن اقتباس شده و دلیل بر قوّت متن آن است. شما در آیه ۴۹ و ۵۰ از سوره مریم و آیه ۸۳ و ۸۴ سوره شعرا دقت کنید و ببینید دعای ندبه با این لطف تعبیر چگونه مضمون این آیات را بیان می کند و قرآن و دعای ندبه هر دو یک حقیقت را می پرورانند و هیچ گونه مخالفتی با هم ندارند.

در سوره شعرا آیه ۸۳ و ۸۴، از حضرت ابراهیم نقل می فرماید که این گونه از خدا مسألت کرد:

«رَبِّ هَبْ لِی حُکْما وَأَلْحِقْنِی بِالصّالِحِینَ * وَاجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ»؛

«پروردگارم مرا حکمی عطا کن و به شایستگان ملحق ساز، و برای من زبان راستی در آیندگان قرار ده».

و در سوره مریم آیات ۴۹ و ۵۰ می فرماید:

«فَلَمّا اعْتَزَلَهُمْ وَما یَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللّه ِ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَیَعْقُوبَ وَکُلاًّ جَعَلْنا نَبِیّا * وَوَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا وَجَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیّا»؛

«چون ابراهیم از آنها و آنچه که غیر از خدا می پرستیدند

کناره گیری کرد، اسحق و یعقوب را به او بخشیدیم و همه را نبیّ گردانیدیم و از رحمت خودمان به آنها بخشیدیم و برای ایشان (یعقوب و اسحاق و ابراهیم) لسان صدق علیّ قرار دادیم».

حال ملاحظه فرمایید جمله ای که در دعای ندبه است، مضمون همین آیات است و هیچ مخالفتی با قرآن در آن تصور نمی شود.

شما چطور این جمله را با قرآن مخالف می گیرید؟ بر حسب این آیات، نه سؤال حضرت ابراهیم از خدا قابل انکار است و نه اجابت خدا، شما می گویید مقصود از «علیا» در سوره مریم ارتفاع و بلندی برای گفتار تمام انبیا است، تا این دو آیه را از هم جدا کنید. چرا ضمیر «لَهم» را به مرجعی که باید طبق سیاق کلام به آن ارجاع داد، ارجاع نمی دهید؟

چرا قرآن را مطابق میل خودتان تفسیر می کنید و جمله دعا را به نحو دیگر معنی می نمایید، تا مخالفت درست شود و دلیل بر بی اعتباری دعای ندبه بتراشید، و جمله ای را که حقّا دلیل اعتبار دعا است دلیل بی اعتباری آن قرار می دهید؟

عجیب است؛ شما بفرمایید: مراد از این آیات قرآن این است که ابراهیم از خدا خواست که ذکر نیک او در بین امم باقی و نام نیکش بر زبان ها جاری باشد و خدا هم این دعا را مستجاب گردانید و نام نیک او را بلند، و اسم و آوازه او را علی قرار داد و این جمله دعا را هم به همین معنی حمل کنید، و «وَجَعَلْتَ ذلِکَ عَلِیّا» را چنان که در آیه «لِسانَ صِدْقٍ عَلِیّا» به معنی علی علیه السلام نگفتید، در جمله دعا هم نگویید، مختارید. امّا

چرا قرآن را به یک نحو معنی می کنید و دعای ندبه را نحو دیگر، و بعد می گویید: دعا با قرآن مخالف است؟!

چرا می گویید: «جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیّا» که امتیازی برای حضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب در بین انبیای گذشته است، ارتفاع و بلندی گفتار تمام انبیا است، و آیه را برخلاف ظاهرش تفسیر می کنید؟ به علاوه اگر هم مربوط به تمام انبیا باشد، چه اشکالی دارد که اعلام اجابت دعای حضرت ابراهیم نیز در اینجا مراد باشد؟ مگر دعای ابراهیم نباید مستجاب شود؟

به هر حال یا به این نحو بگویید، یا به تفسیر مراجعه کنید و احادیث و روایات اهل بیت علیهم السلام را در تفسیر قرآن بپذیرید و روایت علی بن ابراهیم قمی، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را ملاحظه کنید که امام می فرماید: «وَجَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیّا» یعنی امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه .(۱)

اگر این حدیث را در تفسیر آیه مستند قرار دهیم که طبق احادیث متواتره ثقلین و «امان و سفینه» و غیر اینها، باید همین حدیث را مستند تفسیر قرار بدهیم، باز هم آیه و جمله دعا با هم مطابق و موافقند، و باز هم این جمله چون موافق با قرآن و تفسیر آن می شود، بر اعتبار دعا می افزاید.

پس معلوم شد که به هر نحو در تفسیر آیه بگوییم، این موضوع تأیید می شود که این جمله دعا از کتاب خدا اخذ شده و با قرآن مجید موافق است.

۱- تفسیر صافی، م ۲، ص ۴۷؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۳۹.

۸: قرآن مجید و جمله: «وَأَوْطَأْتَهُ مَشارِقَکَ وَمَغارِبَکَ»

اشاره

اشکال دیگری که به متن دعای ندبه کرده اند این است که جمله: «وَأَوْطَأْتَهُ مَشارِقَکَ وَمَغارِبَکَ» که می گوید پیغمبر را داخل کردی به تمام مشرق ها و مغرب ها، با آیه اوّل سوره أسری مخالف است؛ زیرا خدا در این آیه می فرماید:

«سُبْحانَ الَّذِیآ أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْاءَقْصی»(۱)

یعنی منزّه است خدایی که سیر داد بنده خود را از مسجد الحرام تا مسجد اقصی، نه تمام مشرق ها و مغرب ها و ثانیا زمین، مشرق ها و مغرب ها دارد؛ امّا برای خدا مشرق ها و مغرب ها نیست؛ زیرا خدا همه جا هست و مکان ندارد. گوینده دعای ندبه خدا را در وسط مشرق ها و مغرب ها قرار داده.

۱- سوره اسراء، آیه ۱.

جواب از این اشکال این است که:

اوّلاً: لفظ مشارق و مغارب در این مقامات، صریح در اینکه مراد تمام مشارق و مغارب است، نیست. مثل اینکه می گوییم: فلانی سفر دریا کرده و حیوانات دریایی را دیده یا به فلان شهر رفت و مردم آن شهر را دید، یا مناظر فلان قارّه را تماشا کرد، یا مملکت شما را دید، که غرض این است که از این نقاط دیدن کرده و از وضع فلان شهر یا مناظر فلان قاره یا اوضاع فلان مملکت با اطّلاع است. در این جمله نیز ممکن است مراد این باشد که خدا آن حضرت را در مشارق و مغارب وارد گردانید. بله البته باید به قدری باشد که این اطلاق که معرض توهّم تمام افراد است، حُسن استعمال داشته باشد.

ثانیا: این مشارق و مغارب، مشارق و مغارب زمین نیست؛ زیرا مردم دیگر هم این مشارق و مغارب را کم و بیش دیده اند و امتیازی برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمی شود، بلکه مراد از این مشارق و مغارب، مشارق و مغارب کرات و ستارگان و شموس و کهکشان ها و عوالمی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله را خدا بر آنها سیر داد و امکان دارد که مراد هم مشارق و مغارب تمام آنها باشد؛ زیرا با اعجاز، همان طور که سیر دادن آن حضرت به اکثر این مشارق و مغارب امکان پذیر است، به تمام آنها نیز امکان دارد.

بنابراین، اگر مراد از «إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصی» در آیه شریفه بیت المقدس باشد، با این جمله منافات ندارد؛ زیرا این جمله به جریان

معراج از بعد از مسجد اقصی اشاره می کند، و آیات و اخبار دیگر را شرح می دهد. و اگر مراد از مسجد اقصی در آسمان باشد(۱) که خدا پیغمبر صلی الله علیه و آله را به آنجا سیر داد، پس سیر به مشارق و مغارب کرات دیگر برای آن حضرت حاصل شد و این جمله موافق با مضمون همین آیه نیز هست.

به هر حال و به هر نحو که آیه تفسیر شود، به هیچ وجه دلالت بر عدم ورود پیغمبر صلی الله علیه و آله به مشارق و مغارب ندارد و مخالفتی بین دعا و قرآن از این نظر فرض نمی شود.

و امّا جواب اشکال دوم: اگر کسی اندک ذوق و آشنایی به ادب و لسان عرب و عجم داشته باشد، می داند معنی این اضافه این نیست که خدا هم دارای مشرق ها و مغرب ها است، بلکه مقصود از این اضافه، اضافه شی ء است به مالک و صاحب و مربّی و صانع و خالقش، مثل اینکه می گوییم: «سَمائُکَ وَأَرْضُکَ وَبَحْرُکَ وَبَرُّکَ»؛ یعنی آسمان و زمین تو و برّ و بحر تو. این معنایش این نیست که ذات خدا آسمان و زمین، دریا و خشکی دارد، یا اینکه آسمان و زمین و برّ و بحر مکان خدا است، بلکه معنایش این است که او مالک و صاحب اختیار و خالق آنها است. مشارق و مغارب هم چون از آیات خدا است، به خدا اضافه می شود؛ زیرا او جاعل و قرار دهنده نظام مشارق و مغارب و پدید آورنده همه

۱- به کتب تفاسیر مراجعه شود.

است، و اگر کسی این معنی را که بر ذوق هیچ کس حتی عوام هم پوشیده نیست، ملتفت نشود واقعا جای تعجب است.

یک نکته راجع به قرآن

این جمله «وَأَوْطَأْتَهُ مَشارِقَکَ وَمَغارِبَکَ» هم، جمله ای است که از قرآن اقتباس شده، از آیه:

«رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْاٴَرْضِ وَما بَیْنَهُما وَرَبُّ الْمَشارِقِ»؛(۱)

«پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آنها است و پروردگار مشرق ها».

و نیز آیه:

«فَلاَ أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَالْمَغارِبِ»؛(۲)

«پس نه قسم به پروردگار مشرق ها و مغرب ها».

و این دو آیه و آیه:

«وَأَوْرَثْنا الْقَوْمَ الَّذِینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَمَغارِبَها»؛(۳)

«و به ارث دادیم قومی را که استضعاف می شدند، مشرق های زمین و مغرب های آن».

از معجزات علمی قرآن شمرده شده است؛ زیرا با اینکه در عصر نزول قرآن، کرویت زمین و سایر کرات کشف نشده بود و زمین را ساکن

۱- سوره صافات، آیه ۵.

۲- سوره معارج، آیه ۴۰.

۳- سوره اعراف، آیه ۱۳۷.

و مرکز می دانستند، و برای آن یک مشرق و مغرب حقیقی بیشتر تصور نمی کردند و از قارّه جدید اطلاع نداشتند، این آیات از مشارق و مغارب حقیقی زمین و کرات دیگر و منظومه های شمسی خبر می دهد، و اعلام می دارد که به طور دائم و متوالی و متعاقب به واسطه کرویت زمین و حرکت آن به دور خود، طلوع آفتاب بر هر نقطه ای از نقاط ارض، حقیقتا مستلزم غروب آن از نقطه دیگر است تمام نقاط زمین، مشرق و مغرب حقیقی می شود.

در ضمن، این آیات از نظام واحدی که در تمام این کرات و از مشارق و مغارب صدها میلیون کره و منظومه و کهکشان برقرار است خبر می دهد و نیز خبر می دهد که پروردگار و به وجود آورنده این نظم محیرالعقول، خدای واحد یگانه است و این معانی در اخبار نیز مطرح شده و اهل بیت رسالت علیهم السلام هم که مفسر قرآن هستند، از آن خبر داده اند(۱) که اینجا محل بیان تفصیلات آن نیست.

۱- صحیفه سجادیه، «دعائه عند الصباح و المساء»؛ وسائل، ج ۱، ب ۱۱۶، ص ۲۳۷.

۹: دعای ندبه و علم پیغمبر و امام

اشاره

ایراد دیگری که شده است این است که در دعای ندبه می گوید:

«وَأَوْدَعْتَهُ عِلْمَ ما کانَ وَما یَکُونُ إِلَی انْقِضآءِ خَلْقِکَ»؛

«علم آنچه بوده و خواهد بود را تا انقراض عالم به او سپردی».

در حالی که چند جای قرآن ضد این جمله است؛ در یک جا قرآن فرموده:

«یَسْئَلُونَکَ عَنِ السّاعَهِ أَیّانَ مُرْسیها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبّی»؛(۱)

«من که پیغمبرم، علمی به وقت قیامت ندارم».

و در آخر سوره لقمان می فرماید:

«إِنَّ اللّه َ عِنْدَهُ عِلْمُ السّاعَهِ وَیُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَیَعْلَمُ ما فِی الْأَرْحامِ وَما تَدْرِی نَفْسٌ ماذا تَکْسِبُ غَدا وَما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ»؛

۱- سوره اعراف، آیه ۱۸۷. و این معنایی که از آیه شده معنای مفهومی است، نه منطوقی و اعتبار معنی مفهومی مورد خلاف است.

«همانـا علم به سـاعت (قیامت) نزد خـدا است، و او باران را فرو بارد و او آنچه در رحم های آبسـتن (نر و ماده و زشت و زیبا) است می داند و هیچ کس نمی داند که فردا چه خواهد کرد و هیچ کس نمی داند که در کدام سـرزمین مرگش فرا می رسـد پس خدا به همه چیز خلایق عالم و آگاه است».

که علم این پنج چیز را خدا منحصـر به خود قرار داده و حضـرت امیر علیه السـلام در نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸ فرموده: این پنج چیز را نه پیغمبر می داند، و نه وصی او و در سوره توبه فرموده:

«وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِینَهِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ وَنَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»؛(۱)

«بعضی از مردم مدینه ثابت بر نفاقند تو نمی دانی، ما که خدایم می دانیم».

و در سوره مطففین فرموده:

«وَما أَدْریکَ ما سِجّینٌ * وَما أَدْریکَ ما عِلِّیُّونَ»؛(۲)

«تو نمی دانی سجین و علیین چیست».

و در سوره احقاف آیه ۹ فرموده:

«وَما أَدْرِی ما یُفْعَلُ بِی وَلا بِکُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما یُوحی»؛

«بگو نمی دانم با من و شما چه خواهد شد، من پیروی نمی کنم مگر آنچه وحی شود».

۱- سوره توبه، آیه ۱۰۱.

۲- سوره مطفّفین، آیه ۸ و ۱۹.

و در سوره اسری فرموده:

«وَما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّ قَلِيلاً»؛(۱)

«عطا نشد به شما مگر کمی از علم».

و در سوره کهف آیه ۲۴ وارد شده که از رسول خدا سؤالی کردند و گفت: جواب می دهم، ولی ان شاء اللّه نگفت، پس تا چهل روز وحی نیامد، و رسول خدا ندانست جواب گوید.

پس اگر علم «ما کان و ما یکون» داشت، جواب می داد، پس این جمله ضدّ قرآن است.

جواب:

این جمله، در روایات بسیار، به همین لفظ یا مانند آن وارد شده و می توان نسبت به صدور آن دعوای تواتر اجمالی نمود، پس صدور این متن و دلالت آن بر اینکه پیغمبر و ائمه علیهم السلام دارای علم «ما کان و ما یکون» می باشند، قابل انکار نمی باشد و وجود آن در دعای ندبه، سبب ضعف آن نمی گردد.

در کتاب کافی و وافی بابی است به این عنوان:

«باب انّ الائمه علیهم السلام یعلمون علم ما کان و ما یکون، و انّه لا یخفی علیهم الشی ء صلوات اللّه علیهم»؛

«باب اینکه امامان علیهم السلام می دانند علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود و اینکه پنهان نمی گردد از ایشان چیزی، درود خدا بر ایشان».

۱- سوره اسراء، آیه ۸۵.

علاوه بر ابواب دیگر و روایات زیاد، سایر کتب حدیث نیز همه عنوان این باب را تأیید می کنند.

و اگرچه مسأله علم پیغمبر و امام، از مباحث مهم و پیچیده است، ولی اهل فن و کسانی که آشنا به علوم اهل بیت، و حدیث شناس می باشند، اطراف و جوانب آن را روشن ساخته و در کتب حدیث و همچنین کتاب هایی که بالخصوص در علم امام و حدود آن تألیف شده(۱) توهم تنافی بین روایات و ظواهر بعضی از آیات قرآن رفع شده است، و چگونه می شود که این روایات که به صدورشان یقین داریم، اگر مخالف با قرآن باشند، از امام علیه السلام که اعلم مردم به علوم و مقاصد قرآن است صادر شده باشد.

مضافا بر اینکه در همین پنج موردی که شما گمان کرده اید آیه دلالت بر عدم تعلق علم امام به آن دارد، به طور مسلّم در موارد بسیار، پیغمبر و ائمه صلوات اللّه علیهم خبر داده اند، و بلکه بر حسب قرآن، از این موارد ملائکه و انبیا خبر داده و انبیای گذشته از انبیای آینده خبر داده اند و همچنین علم آجال خلق در نزد ملک الموت است.

لذا باید گفت حتی آیه: «إِنَّ اللّهَ عِندَهُ عِلْمُ السّاعَهِ» با وجود این قرائن معلوم، این گونه ظهوری را که شما گمان می کنید ندارد.

۱- مانند کتاب «معارف السلمانی بمراتب الخلفاء الرحمانی» که نسخه چاپی آن در کتابخانه جامع مرحوم آیت اللّه العظمی آقای بروجردی قدس سره در قم موجود است، و کتاب «علم الامام» که ترجمه آن نیز با مقدمه ارزنده ای از علّامه قاضی طباطبایی طبع شده است.

پس در طرح پرسش در این موضوع باید سؤال از مفاد و تفسیر این آیات کرد به این بیان:

سؤال:

با اینکه به طور قطع و یقین، و بر حسب تواریخ مسلّم و احادیث معتبر بین اهل اسلام و آیات قرآن مجید، پیغمبران و ملائکه و ائمه علیهم السلام از موارد مذکور در همین آیه مانند:

«ما فِی الْأَرْحامِ»؛

«آنچه که در رَحم ها است».

آجال و آینده اشخاص خبر داده اند، پس مراد از این آیه و سایر آیاتی که ظاهر آن، نفی علم غیب از غیر خدا و اختصاص آن به خداوند متعال است، چیست؟ و معنی اختصاص علم این امور به خدا با اینکه به قول ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۶۲ در شرح خطبه ۱۲۶ که ایرادکننده به آن استشهاد کرده، خدا پیغمبرش را از حوادث آینده خبر داد، مانند اینکه فرمود:

«سَتَفْتَحُ مَکَّهَ»؛

«به زودی مکّه را فتح خواهی کرد».

یا پیغمبر، وصی خود را از آینده و فردایش خبر داد مانند:

«سَتُقاتِلُ النّاکِثِینَ»؛

«به زودی با پیمان شکنان جنگ خواهی کرد».

چه می باشد؟

جواب می دهیم: این آیات بر دو دسته هستند؛ یک دسته آیاتی هستند که ظاهر آن به طور اجمال، اختصاص علم غیب به خدا است که اطلاق یا عمومشان، مخصص و مقید شده است به آیه: «إِنَّ اللّه َعِندَهُ عِلْمُ السّاعَهِ» و پس از این تخصیص که به حکم «القرآن یخصّص بعضه بعضا کما یفسّر بعضه بعضا» مسلّم و معتبر است، می گوییم:

تفسیر آیه به نحوی صحیح است که با آن علم ضروری بدیهی و اخبار پنجگانه به موجب تاریخ و حوادث و وقایع کثیر ثابت و محرز است و قابل انکار نیست و کتاب و سنّت هم آن را تأیید می کند.

پس در تفسیر این آیات اگر نگوییم از آیات متشابه است، تفسیر صحیح این است که با آنچه خارجا وقوع یافته موافق باشد و از ظاهر لفظ و کلام نیز عرفا خارج نباشد.

و این به یکی از چند وجه ممکن است:(۱)

وجه اوّل:

مراد از علم غیب مختص به ذات الوهیت، علم غیب ذاتی است که عین ذات او و قدیم است و به افاضه و اعطای کسی نیست و در عرض آن علمی و عالمی فرض نمی شود و مراد از علم پیغمبر و امام (چه علم حضوری و چه علم حصولی اشائی باشد) آن علمی است که به طریق

۱- بعضی از وجوهی که ذکر می شود، با بعضی دیگر متّحد است ولی از نظر واضح شدن مطلب با عبارات و بیان دیگر نیز جداگانه و علی حده نوشته شده، چنان که اگر کسی در این وجوه دقت کند، برای او جواب اشکالاتی که در هر دو دسته از آیات تصور شده، واضح می شود.

الهام یا وسایل دیگر، از جانب خدا به آنها اعطا شده است که فرق حقیقی بین علم معصوم، و هر کسی که به غیبی اطّلاع دارد حتی خود ما هم که به بسیاری از غیب ها به وسیله قرآن و اخبار پیغمبر و امام آگاهیم با علم خدا همین است که علم ما ذاتی نیست و عین ذات نیست و حادث است و قدیم نیست، امّا علم خدا ذاتی و عین ذات و قدیم است و به عبارت اخری علم پیغمبر و امام، آخرین درجه علم ممکن است و علم خدا علم واجب الوجود است و این وجه به طور کلی نسبت به تمام آیات بدون آنکه نیازی باشد به تقیید اطلاق آنها به موارد پنجگانه جاری است و مؤید این معنی است آیه شریفه:

«عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَدا * إِلاّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدا»؛(۱)

«خدا عالم غیب است و احدی را بر غیب خود مطّلع ننماید مگر رسول مرتضی و برگزیده را که از پیش رو و از پشت سر او نگهبان قرار داده است».

و همچنین آیه:

«وَما کانَ اللّه ُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ وَلکِنَّ اللّه َ یَجْتَبِی مِن رُسُلِهِ مَن یَشآءُ»؛(۲)

۱- سوره جن، آیه ۲۶ و ۲۷.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۷۹؛ محتمل است غیبی که در این آیه مذکور است، همان غیب مختصّ به ذات خدا باشد که جز انبیا و ائمّه، کسی بدون واسطه استعداد تعلّم آن را از ذی علم نداشته باشد و مقصود این است که بدون واسطه انبیای الهی شما را به سرّ غیب آگاه نمی کند ولی از پیغمبرانش بر می گزیند هر که را بخواهد تا شما را از غیب آگاه کنند. و گرنه معلوم است که بسیاری از مردم حتی به وسیله خواب و مانند آن را بعضی غیب ها آگاه می شوند و به واسطه انبیا هم بر بسیاری از غیب ها اطّلاع داریم. پس این دلیل بر این است که علم غیب را باید از انبیا گرفت. و ممکن است مراد این باشد که خدا غیر از انبیا کسی را با واسطه یا بدون واسطه از علم غیبی که مختص به ذات او است، آگاه نمی سازد و بنابر هر دو احتمال اگر دقت شود، آیه: «إِنَّ اللّه َ عِندَهُ عِلْمُ السّاعَهِ» تقیید می شود و به کلی اشکال مرتفع می گردد.

«خدا شما را بر غیب مطّلع نمی گرداند ولیکن از پیغمبرانش هر کسی را که بخواهد برای اطّلاع بر آن برمی گزیند».

وجه دوم:

که پس از تقیید اطلاقات به این موارد پنجگانه گفته می شود، این است که علم خدا حضوری ذاتی و عین ذات، و علم پیغمبر و امام نسبت به غیر موارد پنجگانه حضوری غیر ذاتی و نسبت به موارد پنجگانه حصولی و اشائی است.

وجه سوم:

اینکه مراد از این آیه این باشد که علم این موارد پنجگانه به طور عموم به نحوی که شامل تمام افراد و انواع و مجردات و مادیّات باشد، اختصاص به خدا دارد، امّا برای ولیّ و امام تا حدودی که بر ما مشخص نیست نیز این علوم حاصل می شود و به عبارت دیگر به طور نامحدود این علوم مختص به خدا است و برای پیغمبر و امام به طور محدود حاصل می شود و ممکن است مؤید این وجه باشد، این آیه شریفه:

«اَللّه ُیَعْلَمُ ما تَحْمِلُ کُلُّ أُنْثی وَما تَغِیضُ الْاءَرْحامُ وَما تَزْدادُ وَکُلُّ شَیْ ءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدارٍ»؛(۱)

«خدا آنچه را که هر (جنس) ماده ای بر می دارد و آنچه را رحم ها می کاهد و آنچه را زیاد می سازد می داند و همه چیز نزد او به اندازه است».

وجه چهارم:

اینکه نفی علم به موارد پنجگانه از غیر خدا بالذات است، یعنی هویّت و ذات غیر او حاجت محض و فقر مطلق است، پس منافات ندارد که بالعَرض و به افاضه خدا این علوم را دارا شود.

وجه پنجم:

این است که مراد از اختصاص علم غیب به خدا این است که مصداق واقعی و حقیقی علم که از هیچ لحاظ جهلی در آن متصوّر نیست، علم خدا است که ذاتی است و هویتش عین علم و عین حیات و عین قدرت و سایر صفات ذاتیه کمالیه است، چنان که مصداق واقعی حقیقی عالم نیز که نه زمانا و نه رتبهً و نه از حیث ذات، جهلی در او نیست خدا است که تمام موجودات در ذات خود جاهل و محتاج هستند و فقط او عالم بالذّات و غنی بالذات است. اگر آنی فیض او قطع شود، همه دانایان و همه موجودات در جهل تام و نیستی مطلق سقوط می کنند:

۱- سوره رعد، آیه ۸.

«قُلْ أَرَءَیْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللّه ُسَمْعَکُمْ وَأَبْصارَکُمْ وَخَتَمَ عَلی قُلُوبِکُمْ مَنْ إِلهٌ غَیْرُ اللّه ِیَأْتِیکُم بِهِ»؛(۱)

«بگو آیا می بینید شما، اگر بگیرد خدا گوش و چشم شما را و مهر زند بر دل های شما، کیست خدایی غیر اللّه که بیاورد برای شما آن را؟»

تمام موجودات، با وسایل و آلات مادی و جسمی، یا توسط وسایل غیر مادی مثل الهام و غیر آن، عالم می شوند؛ ولی خداوند متعال بالذات و بدون هیچ وسیله ای عالم و دانا است، پس نفی علم از ممکنات با قطع نظر از آلات و جوارح و وسائط و وسایل صحیح است و ممکن است بگوییم: «الانسان لیس بعالم» یعنی عالمیت و انسانیت متصادق نیستند، و «الانسان او الممکن عالم» به حمل هو هو صحیح نیست؛ بلکه به حمل ذو هو نیز حقیقةً و بالذات صحیح نیست، هرچند مجازا و بالعرض صحیح باشد، به این لحاظ که اوصاف خدا عین ذات و ذات او مصداق واقعی این صفات است که می گوییم: «هو السمیع البصیر» با اینکه انسان ها نیز با واسطه و بالعرض سمیع و بصیرند، و نیز می گوییم:

«هو العلیم القدیر و هو العزیز الحکیم العلیم، عالم الغیب و الشهاده» از این لحاظ سمیع و بصیر و علیم و قدیر، منحصر به ذات اقدس او است و بر باقی مجازا و عرضا اطلاق می شود و نفی آن به این ملاحظه از همه

۱- سوره انعام، آیه ۴۶.

ممکن است، و صحیح است بگوییم: «هو السمیع البصیر» چون مقام، مقام بر شمردن صفات الوهیّت و واجب الوجود و ابراز فقر ممکن به حیثیّت امکانی که نیستی محض است می باشد.

در حدیث است از هشام بن سالم:

«قـالَ: دَخَلْتُ عَلی أَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السـلام فَقالَ لِی: أَ تَنْعَتُ اللّه ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، قالَ: هاتِ، فَقُلْتُ: هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ، قالَ: هـذِهِ صِفَهٌ یَشْتَرِکُ فِیهَا الْمَخْلُوقُونَ. قُلْتُ: فَکَیْفَ تَنْعَتُهُ؟ قـالَ: هُوَ نُورٌ لا ظُلْمَهَ فِیهِ، وَحَیـاهٌ لا مَوْتَ فِیهِ، وَعِلْمٌ لا جَهْلَ فِیهِ، فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَأَنَا أَعْلَمُ النّاسِ بِالتَّوْحِیدِ»

که ظاهرا مستفاد از این روایت است که اطلاق سمیع و بصیر بر ذات واجب، با اطلاق آن بر ممکن به یک نحو نیست؛ زیرا در مقـام اطلاـق آن بر واجـب، اطلاـق و وجه صـحّت، حمـل و اطلاـق حقیقی است و آن این است که حقیقت صـفت، عین ذات موصوف است، او حیّ و زنـده ای است که موت و فنا در او راه نـدارد، و نور و سـمیع و بصـیر و عالمی است که از حیث ذات خود، تـاریکی و ناشـنوایی و نابینایی و ناآگاهی به هیـچ وجه در او تصور نمی شود، حقّی است که باطل در آن نیست، ازلی و ابدی و اول و آخر و تمام حیثیت او، حیثیت وجود و حیات و علم و قدرت است، و با آن حی و زنده ای که قائم به غیر است و صفـاتش ذاتی او نیست، در یـک عرض نیسـتند. اطلاـق عـالم و بصـیر و خبیر بر او، حقیقت و اطلاق آنها بر غیر او، بالعرض و مجاز است.

خدا دانای نهان و آشکار است، ما هم به آشکار و آنچه محسوس است، به واسطه حواس ظاهری داناییم و به بسیاری از نهان ها هم داناییم به واسطه حواس باطنی یا به اعلام انبیا و اخبار آنها.

ولی صفت عالم الغیب و عالم الشهاده، به آن حیثیتی که بر خدا اطلاق می شود، بر بنده صحّت اطلاق ندارد، پس معلوم شد آن علم غیبی که برای خدا هست و برای غیر او نیست، علمی است که برای غیر او محال است و آنکه برای غیر او اثبات می کنیم علمی است که برای غیر او ممکن است و سنخش سنخ علم خدا نیست و برای افراد اکمل و اشرف باید حاصل شود، چون در مبدأ فیاض بُخل نیست و در افرادی مثل پیغمبر و امام نیز صلاحیت و لیاقت هست و «العَطِیّاتُ بِقَدْرِ الْقابِلِیّاتِ»(۱) اقتضا دارد که این عمل برای آنها حاصل باشد، به هر نحو تمام تر و کامل تر است. بله بعضی علوم که ذاتا از دسترس بشر خارج است، و بالذّات برای بشر محال باشد که حتی به واسطه الهام و افاضه، به آن علم پیدا کند، مثل علم ذات باری تعالی به ذات خود، از این بحث خارج است و شاید از این قبیل باشد معرفت یک حرف از هفتاد و سه حرف اسم اعظم که مختص به خود خداوند متعال است.

پس خلاصه این بیان، این شد که علمی که اختصاص به خدا دارد و از غیر او منفی است، غیر از علمی است که برای بشر ثابت است و موضوع نفی و اثبات واحد نیست و گرنه چگونه می شود موضوعی

۱- بخشش ها باید به اندازه لیاقت و قابلیّت افراد باشد.

که خارجاً وجود دارد؛ یعنی علمی که ما به امور غیبی مثل بهشت و جهنم و عرش و کرسی، و حوادث آینده از راه اعلام پیغمبر و امام داریم، در قرآن و یا روایات نفی شود.

وجه ششم:

اینکه علم پیغمبر و امام بر دو نوع است:

اوّل: علم عادی که از راه همین حواس ظاهری و باطنی برای همه حاصل می شود و آن بزرگواران مأمور بوده اند جز در یک موارد استثنایی جریان امور و رفتار خود را براساس آن گذارده و به طور عادی رفتار کنند.

دوم: علم غیر عادی که از طریق الهام و تحدیث ملائکه و وحی و جفر و جامعه و سایر طرقی که در اختیار دارند، حاصل می شود که با این علم کارهای دنیا و امور متعارف را اداره نمی کردند، مگر استثنائا و بر سبیل اعجاز، و در مورد امور غیبی، آنچه که منفی است علم عادی است و علم خداوند این دوگانگی را ندارد و نسبت به همه معلومات بر یک منوال است و به طور اطلاق ثابت است.

و به عبارت دیگر، در اطلاقات و محاورات عرفی نسبت به انسان ها آنچه اثبات یا نفی می شود، علم عادی است، مگر اینکه قرینه ای بر خلاف باشد. در مورد علم غیب نیز آنچه نفی شده، علم عادی است و به این حساب ممکن است بگوییم: فلانی علم غیب ندارد و خدا دارد، چون نسبت به علم خدا، علم عادی و غیر عادی فرض نمی شود.

وجه هفتم:

این است که: آنچه از امـام در مثـل موضوعـات پنجگـانه نفی شـده معلومـات غیر متنـاهی واقعی یا عرفی به وصف غیر متناهی بودن است، که دانسـتنش برای امـام نه کمال است و نه مصـلحتی دارد. لـذا این علوم به وصف نامتناهی بودن، مخصوص ذات الوهیّت است.

پس ممکن است مراد این باشـد که در این امور جزئی و موضوعات، علم پیغمبر و امام خواه حضوری باشـد، خواه حصولی در حـدودی است که مصـلحتی بر آن مترتّب شود؛ زیرا به طور مجموع، یـا امکـان نـدارد و یا در افاضه علم آن به امام، مصـلحتی فرض نمی شود.

این چنـد وجهِ جمع، نسبت به آیـاتی که ظاهر آن اختصاص علم غیب به خداونـد متعال است که بعضـی از آنها اشـکال را در آیات دسـته دوم نیز حل می کنند. علاوه بر اینها وجوه دیگری نیز هست که بیانش سبب طولانی گشتن کلام می شود. و اقوی و ارجح وجوه، وجهی است که با رفعت مقام پیغمبر و ائمه و اکملیّت و اشـرفیّت و سعه قابلیّت و لیاقت آنها برای کسب فیوض ربانی و انعامات و اعطائات الهی و مضامین احادیث و روایات معتبر، موافق تر باشد.

امّا آیات دسته دوم

این آیات چنانچه گفته شد، در بعضی موارد جزئی و خاصّ، نفی علم غیب از پیغمبر و امام کرده اند؛ مانند آیه:

«وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِینَهِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ

نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلى عَذابٍ عَظِيمٍ»؛(۱)

«از اهل مدینه کسانی می باشند که خو کرده و مهارت یافته اند در نفاق، تو نمی دانی آنها را، ما می دانیم ایشان را، زود باشد که عذاب کنیم آنها را دو بار. سپس به سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می شوند».

و مثل این آیه:

«قُلْ لآ أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعا وَلا ضَرّا إِلاّ ما شآءَ اللّه ُوَلَوْ کُنتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لاَسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَما مَسَّنِیَ السُّوآءُ»؛(۲)

«بگو مالک نیستم برای خودم سود و زیانی را و اگر غیب می دانستم بسیار طلب خیر می کردم و به من بدی نمی رسید».

و مثل آیه:

«وَما أَدْرِی ما یُفْعَلُ بِی وَلا بِکُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما یُوحیآ إِلَیَّ»؛(۳)

«نمی دانم چیزی را که بر من و شما می شود، متابعت نمی کنم مگر آنچه را که به من وحی می شود».

و مثل آیه:

«وَما أَدْریکَ ما عِلِّیُّونَ»؛(۴)

«و چه دانا کرد تو را که چیست علیون».

۱- سوره توبه، آیه ۱۰۱.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۸۸.

۳- سوره احقاف، آیه ۹.

۴- سوره مطففین، آیه ۱۹.

و مثل آیه:

«وَما أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّ قَلِیلاً»؛(۱)

«داده نشده اید از دانایی مگر اندکی».

و مانند آیه:

«وَلا تَقُولَنَّ لِشَیْ ءٍ إِنِّی فاعِلٌ ذلِکَ غَدا * إِلاّ أَن یَشآءَ اللّه»؛(۲)

«کاری را که قصد داری انجام دهی نگو من فردا انجام دهنده ام مگر آنکه بگویی ان شاء اللّه».

حلّ اشکال پیرامون تفسیر این آیات علاوه بر آنچه قبلاً بیان شد به چند وجه ممکن است:

راه حلّ اوّل:

از جمله اینکه ممکن است مراد از «لاـ تعلمهم» نفی علم از پیغمبر قبل از اعلام خـدا یا قبل از آنکه مشـیت آن حضـرت تعلق به علم به آن موضوع بگیرد باشـد که نفی علم از آنها در این رتبه شـده باشـد، رتبه ای که در آن رتبه بـدون تلقی علم از خدا به غیب امکان ندارد.

راه حلّ دوم:

این است که گفته شود: جمله «لاـ تعلمهم نحن نعلمهم» و امثـال این جمله هـا، گاهی در مقام تعظیم و اعتنای به موضوع آورده می شود که

۱- سوره اسراء، آیه ۸۵.

۲- سوره کهف، آیه ۲۳ و ۲۴.

گوینده ای که از مخاطب اعلم و اعظم است، با اینکه می داند مخاطب هم از آن موضوع با اطّلاع است، مثلاً برای نهایت ذم و نکوهش کسی می گوید: تو نمی دانی، یا فلانی را نمی شناسی، من او را می شناسم، که در حقیقت این نحو استعمال یک نوع استعمال مجازی می باشد.

راه حلّ سوم:

اینکه این کلام خود زمینه سازی و مقدّمه چینی برای مطّلع ساختن پیغمبر از غیب و مآل کار آنها باشد و مراد این باشد که: تو از پایان کار اینان با خبر نیستی، ما می دانیم زود باشد که ایشان را دو بار عذاب نماییم. بنابر این، این آیه و همچنین آیاتی مثل آیه: «وَما أَدْریکَ ما عِلِّیُّونَ» و آیه: «وَما أَدْریکَ مَا الْقارِعَهُ» در مقام نفی علم از غیب به نحو حقیقت نیست، بلکه در مقام تعظیم شأن موضوع و مواقف و مشاهد قیامت است، تا کسانی که قرآن را تلاوت می نمایند همیشه از عظمت این روز آگاه شوند و به فرمایش شیخ طوسی، مفاد این کلمات این است که: شنیدن کی بود مانند دیدن.

«کأنّک لست تعلمها إذا لم تعاینها، وتری ما فیها من الأهوال»؛

«گویا تو نیستی که آن را بدانی مادام که آن را معاینه نکرده ای و ندیده ای آنچه را در آن است از اهوال»

علاوه بر این در مجمع البیان(۱) و تبیان(۲) از سفیان ثوری نقل شده است که به آنچه معلوم است «ما أَدْرِیکَ» و به آنچه معلوم نیست «ما یُدْرِیکَ» گفته می شود. بنابراین شکی باقی نمی ماند که این جمله در مقام نفی علم نیست، بلکه در مقام بزرگ شمردن موضوع است.

پس این آیات اگر دلالت بر علم پیغمبر به غیب نکند، دلالت بر نفی علم غیب از آن حضرت و ائمه علیهم السلام ندارد.

راه حلّ چهارم:

در آیاتی مثل آیه: «وَلَوْ کُنْتُ أَعْلَمَ الْغَیْبِ» محتمل است اشاره به این باشد که اگر علم غیب از طرق عادی داشتم که علم به آن مجاز است بسیار طلب خیر می کردم، و شاهد بر این که مفسرین فرموده اند، این است:

«لا أَعْلَمُ الْغَیْبَ إِلّا ما شآءَ اللّه ُأَنْ یُعَلِّمَنِیهِ»؛

«من علم به غیب ندارم مگر آنچه را که خداوند بخواهد به من بیاموزد».

که غرض این است که با وسایل عادی برای من علم غیب حاصل نیست وگرنه بر طبق آن عمل می کردم.

و در آنچه خدا از طرق غیر عادی تعلیم کند هم، معلوم است که عمل محتاج به اذن است؛ زیرا به طور کلی عمل به آن برخلاف مصلحت و نقض غرض است.

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۴۳.
۲- تفسیر تبیان، ج ۱۰، ص ۹۴.

بنابراین وجه، حاصل این می شود که در این گونه امور، علم عادی نـدارم و علوم غیر عادی را مجاز نیسـتم که برطبق آن عمل کنم یا به کسی اعلام کنم، جز در بعضی موارد استثنائا.

راه حل پنجم:

نسبت به مثل آیه: «وَما أَدْرِی ما یُفْعَلُ بِی وَ بِکُمْ»

اوّلاًـ: به قرینه آیـات دیگر که همه دلاـلت بر اطّلاـع پیغمبر از عـاقبت امر کفار دارد و به قرینه روایات متواتر که دلالت دارد بر اینکه پیغمبر از آینده خود و اهل بیتش اطّلاع داشت و همچنین از آینده کفار حتی اینکه به صـریح خطبه قاصعه، آنهایی را که در قلیب چاه بـدر افکنـده می شونـد و آنهـایی را که جنـگ احزاب را برپا می کننـد می شـناخت مراد از این آیه نیز نفی علم عـادی و ذاتی اسـت، و بلکـه ایـن آیـه دلاـلت بر علم غیب دارد؛ زیرا می فرمایـد: من خـودم نمی دانم چه می شـود و آنچه را بگویم و اعلام کنم به وحی الهی است؛ یعنی علم من از مصدر وحی است:

«وَما یَنطِقُ عَنِ الْهَویآ * إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْیٌ یُوحی».(۱)

کـه در حقیقـت معنی آیه این می شـود که: من از پیش خـود علمی نـدارم؛ بلکه از آنچه بر من وحی شـود متـابعت می کنم و بدون وحی و اذن اظهار آنچه وحی شده، چیزی نمی گویم.

۱- سوره نجم، آیه ۳ و ۴.

شایـد کفار می خواسـتند به واسـطه پیغمبر، از مطالب آینـده و موضوع نفع و ضـررهای خود باخبر شوند که چون اطّلاع بر آن، خلاف مصلحت همگان و نظام اجتماع است، پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را با این بیان رد می فرماید.

راه حل ششم:

راجع به آیه: «وَلا تَقُولَنَّ لِشَیْ ءٍ إِنِّی فاعِلٌ ذلِکَ غَدا» این است که این

آیه یـک دسـتور العمـل است و مطـالبی که شـما نوشـته ایـد، در سوره کهف وارد نشـده است و بیش از تأدیب و ارشاد از آیه استفاده نمی شود.

تحقیق درباره یک حدیث

در کتاب "من لا یحضـره الفقیه" حدیثی هست از حضـرت صادق علیه السـلام که فرمود: برای بنده است (از سوگندی که یاد کرده) تا چهل روز استثنا کند، اگر اسـتثنا را فراموش کرد، به این علّت که جمعی از یهود آمدند خدمت رسول خدا صـلی الله علیه و آله و از آن حضـرت از چیزهـایی پرسـش کردنـد، فرمود: فردا به شـما جواب می دهم، و ان شـاء اللّه نفرمود. جبرئیل تا چهل روز بر آن حضرت نازل نشد، سپس آمد و گفت:

«وَلا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فاعِلٌ ذلِکَ غَدا إِلاّ أَنْ یَشآءَ اللّه ُوَاذْکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ».(۱)

و در سـیره ابن هشـام نیز خبر مفصـلی در این موضوع مخـالف این خبر نقل شـده است.(۲) مثـل اینکه نظر ایراد کننـده که می گوید: «در سوره

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۲۹، ح ۱۰۸۱/۱۲.

۲- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۰ ۳۲۲.

کهف وارد شده» به یکی از این دو خبر یا هر دو بوده است، آیا برای اشتباه کاری این طور نوشته یا نه، خدا دانا است.

به هر حال استدلال به این خبر از چند جهت مورد اعتماد نیست:

اوّلاً: از این جهت که خبر واحد است و در این گونه مسائل که مسائل فرعیه عملیه نیست، خبر واحد حجیّت ندارد.

ثانیا: این دو خبر خود با هم تنافی دارند، از جمله در خبر مذکور، ذکر شده است که یهود خدمت حضرت آمدند و در خبر ابن عباس که ابن هشام در سیره نقل کرده می گوید که مشرکین مکّه نزد احبار مدینه فرستادند و آنها مسائلی را طرح کردند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسش شود.

ثالثا: خبر اصحاب کهف بین نصاری معروف بوده و چنانچه بعضی نوشته اند، یهود از آن خبر نداشتند.

رابعا: آیات سوره کهف درباره مسائلی که در این سوره مطرح شده، با این روایت سازگار نیست.

خامسا: ثقه الاسلام کلینی، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در این موضوع، به واسطه عبداللّه بن میمون (راوی همان حدیث مذکور از حضرت صادق علیه السلام) از امیرالمؤمنین علیه السلام و موضوع آمدن یهود و سؤال آنها را ذکر نفرموده است.(۱)

۱- کافی، ج ۷، ص ۴۴۸، ح ۶ در کافی حدیث دیگر به شماره ۴ از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که مظنون این است با روایت فقیه یکی باشد.

سادسا: «شیخ الطائفه» عین این حدیث را، از عبداللّه بن میمون از حضرت صادق علیه السلام روایت فرموده است و لفظ او عین لفظ کتاب من لا یحضره الفقیه است: «لِلْعَبْدِ أَنْ یَسْتَثْنِیَ ما بَیْنَهُ وَبَیْنَ أَرْبَعِینَ یَوْما إِذا نَسِیَ» و بیش از این چیزی بر آن اضافه نفرموده است.(۱)

بنابراین، از نقل کافی و تهذیب معلوم می شود این ذیل که در فقیه و تفسیر عیاشی(۲) نقل شده است، بیان و توضیح بعضی از رُوات است و از روایت ضعیف ابن هشام اخذ شده و هیچ اعتباری ندارد.

سابعا: اینکه نوشته اید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ندانست جواب گوید، از کجا می گویید؟ و چرا نمی گویید پیغمبر صلی الله علیه و آله در پاسخ دادن به آنها منتظر نزول وحی بود؟ نگویید با اینکه منتظر وحی بود چگونه جواب را می دانست؛ زیرا نزول قرآن دفعهً واحدهً و جملگی بر قلب پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت است و از بعضی از آیات نیز استفاده می شود و نزول تدریجی آن منافات با آن نزول ندارد و آن را تشبیه کرده اند به علوم تفصیلی بالفعل پس از حصول ملکه. به هر حال این مطلب نیز از مسایل غامض و نظری است و در بین دعوا نرخ طی کردن و یک جانب را گرفتن، صحیح نیست.

پس معلوم شد که این قسمت از روایت عبداللّه بن میمون را به طور اطمینان می توان گفت که شرح و توضیح است و جزء اصل حدیث

۱- تهذیب، ج ۸، ص ۲۸۱، ح ۱۰۲۹/۲۱.

۲- تفسیر عیاشی، ص ۳۲۴، ح ۱۴۲.

نیست و روایت سیره هم که ضعیف است و قابل استناد نمی باشد. فقط ماییم و همان ظاهر آیه، آن هم به هیچ وجه نفی علم غیب از پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی نماید.

راه حل هفتم:

در قرآن، اکثر مخاطبات به نحو «إِیّاکَ أَعْنِی وَاسْمَعِی یا جارَهُ»(۱) است. و این یک روش ادبی مداولی است که خطاب به شخصی می شود ولی غرض مفاد خطاب، شخص دیگر و فهماندن مطلب به او است، مثلاً آیه:

«وَقَضی رَبُّکَ أَلّا تَعْبُدُوا إِلّا إِیّاهُ وَبِالْوالِدَیْنِ إِحْسانا إِمّا یَبْلُغَنَّ عِندَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَلا تَنْهَرْهُما وَقُلْ لَهُما قَوْلاً کَرِیما * وَاخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانِی صَغِیرا»؛(۲)

«و خدای تو حکم فرمود که جز او هیچ کس را نپرستید و درباره پدر و مادر نیکویی کنید و چنانچه هر دو یا یکی از آنها پیر و سالخورده شوند زنهار کلمه ای که آنها را رنجیده خاطر کند مگویید و کمترین آزار را به آنها مرسانید و با ایشان به اکرام و احترام سخن گویید و همیشه پر و بال تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران و بگو:

۱- ضرب المثل مشابه آن در فارسی چنین است: به در می گویند، دیوار بشنود.

۲- سوره اسراء، آیه ۲۳ و ۲۴.

پروردگـارا تو در حقّ آنهـا رحمت و مهربـانی فرمـاو بالهای تواضع خویش را از محبّت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: پروردگارا! همان گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده».

در آیه فوق، خطاب اگرچه به پیغمبر صـلی الله علیه و آله است؛ امّا غرض افهام دیگران است؛ زیرا هنگام نزول این دو آیه پدر و مادر پیغمبر صـلی الله علیه و آله زندگی را بدرود گفته و در قید حیات نبودند تا این سـفارش ها نسبت به پدر و مادر درباره آنها مورد پیدا کند. لذا محتمل است که آیه: «وَلاَ تَقُولَنَّ لِشَیْ ءٍ إِنِّی...» و آیه «وَما أَدْریکَ ما الْحاَقَّهُ» و آیه «لا تَعْلَمُهُمْ» و امثال این آیات نیز بر همین روش نازل شده باشد.

پرسش از حکمت:

اگر کسـی بگوید: اکنون که تفسـیر این آیات، در ضـمن چهارده وجه محکم، در قبال اخبار متواتری که دلالت دارند بر اینکه پیغمبر و امام علم غیب دارند، معلوم و واضح گردید و تماما رفع شـبهه شد، پرسشـی که پیش می آید، پرسش از حکمت عدم عمـل پیغمبر و امـام است به علوم غیبی؛ به عبـارت دیگر: چرا ایشـان بـا این علم و آگـاهی، در امور عـادی خود غالبا مثل افراد عادی رفتار می کردند و از بعضی موضوعات پرسش و استفهام می نمودند؟

جواب این است که: معلوم است مجرّد استفهام و پرسش، دلیل بر ناآگاهی نیست؛ زیرا برای جهاتی، مانند آشکار شدن حقایق و تعلیم به

دیگران و اتمام حجّت و حکمت ها و مصالحی دیگر، گاهی پرسش و استفهام می شود. چنانچه در کلام خداوند علاّم الغیوب نیز گاهی پرسش آمده است، مانند:

«وَما تِلْکَ بِیَمِینِکَ یا مُوسی»؛(۱)

«ای موسی اینک بازگو تا چه در دست داری؟»

و آیه:

«یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ ءَ أَنتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی وَأُمِّیَ إِلهَیْنِ»؛(۲)

«ای عیسی بن مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو خدای دیگر (غیر خدای عالم) اختیار کنید».

بله در به کار نبستن آن علوم غیبی حکمت هایی است که از آن جمله این است که: پیغمبر و امام، رهبر مردم هستند و عمل و کردارشان مثل قول و گفتارشان، باید مأخذ و مصدر تربیت و نظام امور دین و دنیای بشر باشد. اگر مسائل زندگی عادی آنها براساس خوارق و معجزات و علم غیب باشد، نقض غرض لازم می آید و وجود آنها نمونه عملی، و رفتارشان سرمشق و دستورالعمل زندگی دیگران نمی شود و برای دیگران قابل تأسّی و اقتدا نخواهد بود. و حال اینکه مردم موظفند به حکم عقل و دستور:

۱- سوره طه، آیه ۱۷.

۲- سوره مائده، آیه ۱۱۶.

«لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّه ِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ»؛(۱)

«مسلّما برای شما در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله سرمشق نیکویی است».

به پیغمبر تأسی کنند، لذا آن بزرگواران مأموریت نداشتند که در همه جا بر طبق علوم لدنّی خود عمل کنند و در محاورات و مسائل و حوائج عرفی و عادی، غالبا طبق مجاری عادی و علوم عادی عمل می کردند تا به مردم راه و رسم زندگی صحیح را بیاموزند و آنها را در هر ناحیه رهبری و راهنمایی کنند و به علم نبوّت و امامت، فقط در موارد خاص و به مقداری که خلاف این هدف نباشد و بلکه مؤید آن شود بإذن اللّه وإراده اللّه عمل می فرمودند.

و حکمت دیگر این است که: اگر در موارد عادی به علم امامت عمل می کردند و در هر مورد از غیب خبر می دادند، بسا اسباب سوء تفاهم می شد و بعضی در غلوّ می افتادند و آنها را از رتبه امکانیّت بالاتر می شمردند و گمان می کردند علوم آنها ذاتی است و افاضه ای نیست.

این پرسش و استفهام ها سبب شد که مردم آنها را آن طور که باید و در مرتبه ای که هستند، بشناسند و در حقیقت، بقای پیچیدگی و غموض موضوع علم پیغمبر و امام و احتیاج فهم واقع آن، به بررسی جنبه امکانیت آنها تأیید، و حدود علم آنها مشخص، و وارد حریم علم ذاتی الهی شمرده نشود.

۱- سوره احزاب، آیه ۲۱.

«وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّهَ إِلاّ بِاللّه ِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ».

امیدواریم با این مقدار مختصر در بیان این حقیقت، اذهان کسانی که پرسش از علم پیغمبر و امام می نمایند، روشن شود و ضمنا یادآور می شویم که بیش از اینها، جز برای افراد نادر و ممتاز، بحث از امثال این موضوعات، ضرورتی ندارد و به طور اجمال هم که انسان معتقد باشد هرچند تفصیل آن را نداند یا نتواند کفایت می کند.

نباید بررسی این مضوعات مانع از اشتغالات عملی و انجام تکالیف شود، چنانچه نباید این بحث را سبب تفرقه و پراکندگی قرار دهند و همه باید به دستور «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّه ِ جَمِیعا وَلا تَفَرَّقُوا»(۱) معتصم شوند و از خدا خلوص نیت درخواست نمایند.

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۱۰: دعای ندبه و آیه مودّت

اشاره

در جمله «ثُمَّ جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِی کِتابِکَ، فَقُلْتَ: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرا إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی» چند ایراد شده است:

۱ اینکه ضد قرآن است؛ زیرا با آیه ۱۰۴ سوره یوسف: «وَما تَسْئَلُهُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ» و آیه ۸۶ سوره ص: «قُلْ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ» و آیات دیگر منافات دارد، پس چگونه در آیه سوره شوری، که آیه مودّت است و در دعای ندبه آورده شده، خدا فرموده: بگو اجر رسالتم دوستی با اهل بیت من است؟

چگونه یک جا می فرماید اجر از شما نمی خواهم، و در جای دیگر می فرماید می خواهم؟

۲ سوره شوری مکی است و آن وقت امام حسن و امام حسین علیهماالسلام نبودند و اهل بیت و آیه تطهیری نازل نشده بود، تا اینکه خدا بفرماید: به مشرکین چنین بگو؟

۳ مشرکین، رسالت آن حضرت را قبول نداشتند، چگونه اولاد و عترت او را دوست بدارند و آن را اجر رسالت حساب کنند؟

بنـابراین تفسـیر آیه این نیست که بگـو من اجری نمی خـواهم مگر مـودّت خویشاونـدانم را، بلکه این آیه خطـاب به مشـرکین است. خدا فرموده: به مشـرکین بگو مرا به خیر شـما امید نیست، شـرّ مرسانید؛ یعنی به ایشان بگو: از شـما چیزی نمی خواهم تا خیال کنید ادعای من برای دنیاطلبی است، بلکه خویشـی مرا با خودتان مراعات کنید؛ زیرا رسول خدا با مشـرکین قریش فامیل بود. پس در این آیه می خواهد بفرماید، مودّت و خویشی مرا مراعات کنید و مرا آزار و انکار نکنید.

در اینجا مفسّـرینی که متوجّه نزول آیه بوده انـد «الّا» را به معنی «بل» گرفته انـد و اگر غیر این باشد آیه لغو می شود و خدا که لغو نمی گوید. مفسرین شیعه و سنی اکثرا بر خلاف ظاهر آیه سخن گفته اند.

جواب:

إِذا أَوْجَبَ الرَّحْمنُ فِی الْوَحْیِ وُدَّهُمْ فَأَیْنَ عَنِ الْوَحْیِ الْعَزِیزِ ذَهابٌ

وَأَیْنَ عَنِ الذِّکْرِ الْعَزِیزِ مَذاهِبٌ وَأَیْنَ إِلی غَیْرِ الْاءِلهِ إِیابٌ(۱)

۱- زمـانی که واجب کرده رحمـان در وحی (قرآن) دوستی ایشـان را، پس به کجـا (و که) از وحی عزیز رفتن است (می توان رفت)؟ و به کجا از قرآن عزیز مذهب ها (رفتن ها یا محل رفتن ها) و به کجا به سوی غیر خدا بازگشت است؟

اگر این سخنان را یک نفر از نواصب و خوارج می گفت، خیلی تعجب نداشت «فَکُلُّ إِنآءٍ بِالَّذِی فِیهِ یَنْضَحُ»؛ از کوزه همان برون تراود که در اوست». ولی از یک نفر که خود را در شمار محبان اهل بیت می شمارد، ردّ قول اهل بیت علیهم السلام و پیروی از رأی عکرمه خارجی و دشمنان اهل بیت (در عصری که بعضی از نواصب هم انصاف می دهند و این آیه را دلیل وجوب محبّت و مودّت عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله می گیرند) بسیار عجیب است.

برای اینکه این موضوع کاملاً روشن شود، پیرامون این آیه در چند مورد بحث می کنیم:

۱ مکان نزول آیه.

۲ تفسیر آیه و اینکه با قطع نظر از روایات متواتر، موافق تر با ذوق مستقیم چه تفسیری است؟

۳ ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر.

۴ روایاتی که از طریق اهل سنّت در تفسیر این آیه و موافق با اجماع شیعه رسیده است.

اینک بررسی را شروع می کنیم:

۱ مکان نزول آیه

اوّلاً: من نمی دانم چرا این اشکال کننده، تمام آیات سوره شوری را مکّی دانسته، و از استثنایی که علمای بزرگ علم تفسیر، در کتاب های تفسیر و اسباب النزول و غیر آن کرده اند، غمض عین کرده است، یا

فرصت مراجعه نداشته یا اگر مراجعه کرده، اشاره ای به آن نکرده و به طور قاطع در موضوعی که رأی او برای دیگران حجت نیست، اظهار نظر نموده است.

از تفاسیر شیعه مثل تفسیر بسیار معتبر مجمع البیان، صرف نظر می کنیم و تفاسیر اهل سنّت را در اینجا تا حدی بررسی می نماییم:

"تفسیر قرطبی" (ج ۱۶، ص ۲۱) از قتاده و ابن عباس روایت کرده است که این سوره مکی است، مگر چهار آیه آن که در مدینه نازل شده، آیه: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ» تا آخر چهار آیه.

"زمخشری" در "تفسیر کشاف" (ج ۴، ص ۲۰۸) می گوید: این سوره مکی است مگر آیه ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۷ که مدنی است.

"التفسیر الواضح" (ج ۲۵، ص ۸) نیز به همین موضوع تصریح دارد.

"تفسیر الخازن" (ج ۴، ص ۹۰) نیز از ابن عباس روایت کرده است که این چهار آیه که اوّل آنها «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ...» است، مدنی است.

"مراغی" شیخ اسبق جامع ازهر در تفسیر خود (ج ۲۵، ص ۲۵) می گوید سوره مکّی است، غیر از آیه ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ که مدنی است (ج ۲۵، ص ۱۳).

"شوکانی" در "فتح القدیر" (ج ۴، ص ۵۲۴) از ابن عباس و قتاده روایت کرده است که سوره مکی است، مگر این چهار آیه: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ» که مدنی است.

"نیشابوری" در تفسیر خود می گوید: سوره مکی است مگر این چهار آیه.

علاوه بر این، مستفاد از روایاتی که جمعی دیگر از اهل سنّت روایت کرده اند این است که این آیات مدنی است، و مکی بودن این سوره مورد اتفاق نیست.

مانند "واحدی" در "اسباب النزول" (ص ۲۸۰) و "ابن سلامه" در "الناسخ و المنسوخ" (ص ۲۷۳) و "عبدالجلیل القاری" در "شرح الناسخ و المنسوخ ابن المتوج" (ص ۱۷۸) و "تفسیر بیضاوی" (ج ۴، ص ۱۲۳) و "تفسیر ابی السعود" (ج ۵، ص ۳۴) و "تفسیر نسفی" (ج ۴، ص ۱۰۵) و "طبری" (ج ۲۵، ص ۲۵) و "فخر رازی" (ج ۷، ص ۳۸۹) و "ابن کثیر" (ج ۴، ص ۱۱۲) و "ذخائر العقبی" (ص ۲۵) و "حلیه الاولیاء" (ج ۳، ص ۲۰۱) و "مستدرک الصحیحین" (ج ۳، ص۱۷۲) و "الدر المنثور" و "اسد الغابه" و کتاب های دیگر.

پس موضوع مدنی بودن این آیات، به حکم آنچه در این کتاب های معتبر نزد اهل سنّت ضبط شده، قول مسلّم و مورد اعتماد و بلامعارض است؛ زیرا در برابر این قول، قول خاص به اینکه این چهار آیه مکی باشد، جز اینکه سوره شوری را بعضی مکی گفته اند، نداریم. پس این قول بلامعارض و مثل خاص در مقابل عام است، علاوه بر اینکه اجماع اهل بیت صحّت این قول را اثبات و عموم مکی بودن سوره را مردود می سازد.

ثانیا: امکان دارد آیه یا سوره مکّی باشد؛ ولی بعد از هجرت مثلاً در

حجّه الوداع در مکّه نازل شده باشد.(۱) چون مقصود از مکی بودن، تعیین تاریخ نزول نیست؛ بلکه غرض تعیین مکان نزول است و این مطلب را در علم معرفت آیات مدنی و مکی و کتاب هایی که در این موضوع تألیف شده، شرح داده اند.

ثالثا: چنان که علمای علوم قرآن تصریح کرده اند، بعضی از آیات قرآن در مکّه نازل شده است و حکم آن مدنی است و به عبارت دیگر مورد و مصداق آن، پس از نزول، موجود یا معلوم شده، مانند بعضی آیاتی که در مکّه نازل شد، و در مدینه مصداق یافت. و می گویند این نحو تقدّم و تأخّر متعدّدا واقع شده است. (الاتقان، ج ۱، ص ۳۷) بنابراین فرضا این آیات مکی باشد منافات ندارد که مراد، مودّت ذی القربی و عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد.

۲ تفسیر آیه

اشاره

ما نخست تفاسیری را که بعضی از آیه کرده اند، نقل می کنیم، سپس تفسیر صحیح آن را از اهل بیت عصمت که اعدال قرآن مجید هستند بیان می نماییم.

یکی از تفاسیری که از آیه شده، این است که: بر تبلیغ رسالت و تعلیم شریعت، مزدی نمی خواهم، مگر آنکه با یکدیگر دوستی نمایید در آنچه سبب تقرّب به خداوند متعال می شود. این تفسیر

۱- در مکی یا مدنی بودن سوره و آیه سه اصطلاح است که یکی از آن سه این است: مکی آن آیه و سوره ای است که در مکّه نازل شده اگرچه بعد از هجرت باشد.

خلاف ظاهر است؛ زیرا ظاهر «فی القربی» نزدیک رحمی است و آیه شریفه ظهور در این تفسیر ندارد. و به علاوه با آیه:

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرى عَلَى اللّه ِ كَذِبا»؛(۱)

«آیا می گویند بر خدا دروغ بسته است».

که بر حسب تفاسیر راجع به این موضوع است، این تفسیر مناسبت ندارد.

قول دیگر آنکه به این معنی باشد: مگر آنکه مرا دوست دارید به واسطه قرابت و خویشی که من با شما دارم، و آزار ندهید و انکار نکنید. این تفسیر نیز صحیح نیست؛ زیرا هم آیه مخصوص به قریش می شود، بدون وجه اختصاص و هم با صدر آیه که سخن از عموم عباد مؤمنین است، سازگار نیست. به علاوه این درخواست و پیشنهاد از کسی که مدعی رسالت است و علیه تمام عقاید و عادات و اوضاع یک جامعه ای قیام کرده و می خواهد بزرگ ترین انقلابات فکری و اجتماعی را به وجود آورد، به کسانی که با دعوت او مخالفت دارند، و دعوت او را ضد تمام حیثیات خود می دانند و در مقام منع و دفع او از آیین و مسلک اجتماعی خود هستند، موافق عرف و منطق نیست؛ زیرا نزاع، نزاعی نیست که ملاحظه قرابت و خویشاوندی بتواند آن را پایان دهد و التماس و خواهش در آن اثری داشته باشد، چنانچه آنها هم اگر به

۱- سوره شوری، آیه ۲۴.

پیغمبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد می دادند که قرابت و خویشاوندی را رعایت نماید و دعوت خود را ترک کند، منطقی نبود و پذیرفته نمی شد.

پس این تفسیر که ایراد کننده آن را پسندیده به نظر بسیار سست و با منطق قرآن مناسبت ندارد و خود به خود مردود است.

سومین تفسیر این است که مراد این باشد که من برای تبلیغ اجری نمی خواهم و مودّت خویشاوندی باعث شده و مرا به تبلیغ برانگیخته است. این وجه را "سید قطب" در تفسیر فی ظلال (ج ۲۵، ص ۲۸۳) بیان کرده است، ولی این تفسیر از دو تفسیر قبل سست تر و نامقبول تر است؛ زیرا تبلیغ احکام خدا و ادای رسالت، انگیزه اش علاقه و محبّت خویشاوندی نیست که منحصرا به این علّت آنها را دعوت و تبلیغ کرده باشد، بلکه علتش امر و فرمان خدا و ادای مأموریت و رسالت الهی است.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام

به نظر می رسد کسانی که سه تفسیری را که به آن اشاره شد، مطرح کرده و دنبال نموده اند، غرضشان دست و پا کردن و انکار فضیلت اهل بیت علیهم السلام و تعصب باطل مذهبی باشد. امّا تفسیر صحیح این آیه و سایر آیات قرآن (که حجت و معتبر و تفسیر به رأی و هوا و تعصب نباشد) تفسیر اهل بیت علیهم السلام است که اجماع دارند بر اینکه آیه در موضوع مودّت و تعظیم ذی القربی و عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و صحّت انتساب این تفسیر به اهل بیت مثل امیرالمؤمنین و امام حسن

و زین العابدین علیهم السلام از مسلّمات است و علاوه بر شیعه، اهل سنّت نیز در روایات متعدد آن را روایت کرده اند و معلوم است که کسی از اهل بیت، اعلم به علوم قرآن و شأن نزول و موارد آن نیست، و قول احدی بر قول آنها راجح نمی شود.

خطاب بنابر این تفسیر، عام و متوجّه به همه امّت است و با تفسیر: «وَمَن یَقْتَرِفْ حَسَنَةً» که از امام مجتبی علیه السلام وارد شده و با تفسیر آیه: «أَمْ یَقُولُونَ افْتَری عَلَی اللّه ِ کَذِبا» و آیه: «وَهُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ...» موافق است و به هر حال تفسیر اهل بیت، بنابر مذهب شیعه و بنابر روایات متواتر از طرق اهل سنّت، حجت و معتبر است و ترک آن جایز نیست؛ زیرا امن از ضلالت و گمراهی، بر حسب حدیث متواتر ثقلین، در تمسک به آنها است و ما در کتابی که در حجیّت اقوال ائمه علیهم السلام و وجوب رجوع به آنها در تمام علوم اسلامی نگاشته ایم، این موضوع را به طور کامل با ادلّه بسیار ثابت کرده ایم.

۳ ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر

در اینجا لازم به تذکّر است که استثنا بر این چهار وجه، یا منقطع است یا متصل، اگر منقطع باشد معنی این می شود که مودّت فی القربی اجر نیست، که در این صورت «الاّ» به معنی «لکن» می شود.

و اگر متصل و حقیقی باشد که فقط بنا به تفسیر اوّل و دوم و چهارم صحیح است و معنایش این است که مودّت فی القربی برای من مانند

اجر است، اجری که سود آن برای اجر دهنده است نه گیرنده.(۱)

چنانچه این آیه هم بر همین معنی دلالت دارد:

«قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»؛(۲)

«بگو آنچه را از اجر از شما می خواهم پس آن برای خودتان است».

چون ثواب مودّت قربی نیز به خودشان عاید می شود.

و این عینا مثل همان توصیه طبیب است به عمل به دستور و نسخه؛ زیرا مودّت قربی از ارکان بزرگ اسلام و مراجعه به آنها و پیروی و اطاعت از آنها، سبب استقامت بر امر دین و آشنایی به معارف و علوم

اسلام، و مانع از انحراف از صراط مستقیم است، و این لطف بیانی است در این موارد، برای اینکه مخاطب اشتیاقش زیاد شود؛ مانند آیه:

«مَنْ ذَا الَّذِی يُقْرِضُ اللّه َقَرْضا حَسَنا»(۳)

بنابراین، این به هر معنایی که تفسیر شود و خصوص به تفسیر صحیح که همان مودّت عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله است، هیچ ناسازگاری با آیاتی مثل «قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» ندارد.

۱- حضرت مستطاب آیت اللّه العظمی آقای حاج سیّد محمّد رضا گلپایگانی رضی الله عنه به مناسبتی، در این مورد بیان لطیفی فرمودند، که خلاصه آن این است: مفهوم آیه، مثل این است که طبیب بسیار حاذق عارف به امراض و معالجات، به بیماران خود بگوید: من از شما مزد و حق الطبابه (ویزیت) نمی خواهم، مزد من و ویزیت من این است که شما به نسخه و دستوری که می دهم، عمل کنید.

۲- سوره سبأ، آیه ۴۷.

۳- سوره بقره، آیه ۲۴۵.

و مثل اینکه در خود دعا نیز به دفع توهم تنافی عنایت شده است؛ زیرا بلافاصله پس از جمله: «ثُمَّ جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِی کِتابِکَ، فَقُلْتَ: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرا إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی» می فرماید:

«وَقُلْتَ: ما سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ. وَقُلْتَ: ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلاّ مَنْ شآءَ أَنْ یَتَّخِذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلًا،(۱) فَکانُوا هُمُ السَّبِیلَ إِلَیْکَ وَالْمَسْلَکَ إِلی رِضْوانِکَ»؛

«پس قرار دادی اجر محمّد صلواتک علیه و آله را مودّت اهل بیت او در قرآن و گفتی بگو نمی خواهم از شما اجری را، مگر مودّت قربی و عترتم را فرمودی آنچه را از شما به عنوان مزد سؤال می کنم، آن از برای شما است. و فرمودی سؤال نمی کنم بر تبلیغ رسالت از شما مزدی را مگر کسی را که بخواهد بگیرد به سوی خدا راهی را (راه ولایت و مودّت اهل بیت) پس اهل بیت می باشند راه به سوی تو، و محل سلوک به سوی خوشنودی تو».

آیا اگر ایراد کننده در همین دعای ندبه دقت می کرد، جایی برای ایرادی که کرده می دید؟ و آیا مع ذلک احتمال منافات می داد؟ انصافا این حقیقت از دعا که استشهاد به قرآن است نکته علمی و جالبی را

۱- سوره فرقان، آیه ۵۹.

متضمن است و لطف تعبیرات آیات را نشان می دهد، و این معنی را می پروراند که اجر رسالت، مودّت عترت است و سودش برای خود مردم است و مانند اجرها و مزدهایی که سودش را مزد گیرنده می برد نیست. و دیگر آنکه مودّت عترت، راه خدا است و از کسانی خواسته می شود که بخواهند سالك راه خدا شوند.

"فخر رازی" در تفسیر خود، (ج ۷، ص ۳۸۹ و ۳۹۰) پس از مطالبی که در این زمینه دارد، می گوید: «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى» از باب قول شاعر است:

وَلا عَيْبَ فِيهِمْ غَيْرَ أَنَّ سُيُوفَهُمْ بِها مِنْ قِراعِ الدّارِ عَيْنَ فَلُولٍ

«و عیبی نیست در ایشان غیر از اینکه شمشیرهایشان از بس به زره پوشان خورده، خرد شده است».

پس معنی آیه این می شود که: من طلب نمی کنم از اجر مگر این را و این در حقیقت اجر نیست.

۴ روایات اهل سنّت

روایات و احادیثی که موافق با عقیده شیعه در تفسیر این آیه از طرق اهل سنّت وارد شده، در جوامع بزرگ حدیث و مسانید و معاجم و تفاسیر و تواریخ، تخریج شده است که از آن جمله چند حدیث برای مزید بصیرت و روشنی چشم دوستان اهل بیت در اینجا نقل می کنیم:

۱ در تفسیر ابی السعود (ج ۵، ص ۳۴) و تفسیر نسفی (ج ۴، ص ۱۰۵) و کشاف (ج ۴، ص ۲۱۹ و ۲۲۰) و تفسیر الواضح (ج ۲۵، ص ۱۹)

و تفسیر قرطبی (ج ۱۶، ص ۲۱) و تفسیر فخر رازی (ج ۷، ص ۳۹۰) و تفسیر ابن کثیر (ج ۴، ص ۱۱۲) و تفسیر بیضاوی (ج ۴، ص ۱۲۳) و تفسیر نیشابوری و فتح القدیر (ص ۵۳۷) و ذخائر العقبی (ص ۲۵) و طبرانی و ابن ابی حاتم و حاکم و احمد به نقل صواعق (ص ۱۶۸) و هیثمی در مجمع الزوائد (ج ۹، ص ۱۶۸ و ج ۷، ص ۱۰۳) و احیاء المیت به فضایل اهل البیت (ح ۲) از ابن منذور و ابن ابی حاتم و ابن مردویه در تفاسیرشان، و طبرانی در معجم کبیر و جماعت دیگر، همه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که چون آیه مودّت نازل شد، از آن حضرت سؤال شد که نزدیکانت که بر ما مودّت و دوستی آنها واجب شده کیستند؟ فرمود: «عَلِیٌّ وَفاطِمَهُ وَابْناهُما؛ علی و فاطمه و دو پسر آنها».

و این حدیث را معاصرین از اهل سنّت مانند عبدالفتاح مکی در کتاب "ملتقی الاصفیاء فی مناقب الامام علی و السبطین و الزهراء" (ص ۱۱) و شیخ محمّد سعید الکردی در «نشر الاعطار المحمدیه فی الدیار الاسلامیه» (ج ۲، ص ۵۲) روایت کرده اند.

۲ ابن حجر در صواعق (ص ۱۶۸) از ابوالشیخ و دیگران روایت کرده است که آنها نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که فرمود:

«فِینا آلُ حمآ آیَهٌ لا یَحْفَظُ مَوَدَّتَنا إِلّا کُلُّ مُؤْمِنٍ. ثُمَّ قَرَأَ: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرا إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی»».

و متقی در کنزالعمال (ج ۱، ص ۲۱۸) آن را روایت کرده است و خلاصه مضمون این است که می فرماید: در شأن ما آل حم، آیه ای

است که حفظ نمی کند مودّت ما را مگر کسی که مؤمن باشد، سپس این آیه را «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ...» قرائت فرمود.

صاحب مجمع البیان می فرماید: به این معنی کمیت در این شعر اشاره کرده است:

وَجَدْنا لَكُمْ فِی آلِ حمآ آیَةً تَأَوَّلَها مِنّا تَقِیٌّ وَمُعْرِبٌ

۳ تفسیر طبری (ج ۵، ص ۱۶ و ۱۷) از سعید بن جبیر و عمرو بن شعیب، و الدرالمنثور از ابن عباس، و تفسیر قرطبی از علی بن الحسین علیهماالسلام و عمرو بن شعیب و سدی روایت کرده اند که مراد از قربی، قربای رسول خدا است، یعنی:

«إِلّا أَنْ تَوَدُّوا فِی قِرابَتِی وَأَهْلِ بَیْتِی»؛

«مگر اینکه نزدیکان و اهل بیت مرا دوست بدارید».

و در احیاء المیت (ح ۱) از سنن سعید بن منصور، از ابن جبیر نقل کرده است.

۴ ابن حجر در صواعق (ص ۱۶۸) از بزاز و طبرانی از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در ضمن خطبه ای روایت کرده است که فرمود:

«وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَیْتِ الَّذِینَ افْتَرَضَ اللّه مَوَدَّتَهُمْ وَمُوالاتَهُمْ، فَقالَ: فِینا أَنْزَلَ عَلی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله : قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ...»؛

«من از اهل بیتی هستم که مودّت و موالاتشان را خدا واجب فرموده است، پس فرمود: در ما نازل شده است بر محمّد صلی الله علیه و آله : قل لا اسألکم...».

۵ حاکم در مستدرک (ج ۳، ص ۱۷۲) نیز از حضرت مجتبی علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَیْتِ الَّذِینَ افْتَرَضَ اللّه ُمَوَدَّتَهُمْ عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ فَقالَ تَبارَکَ وَتَعالی لِنَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله : قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرا إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی، وَمَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَهً نَزِدْ لَهُ فِیها حَسَناً، فَاقْتِرافُ الْحَسَنَهِ مَوَدَّتُنا أَهْلُ الْبَیْتِ»؛

«من از اهل بیتی هستم که مودّت شان را بر هر مسلمان، خدا واجب قرار داده و به پیغمبرش فرموده «قل لا اسألکم...» و به جا آوردن حسنه، مودّت ما اهل بیت است».

و صواعق نیز این حدیث را (ص ۱۶۸) روایت کرده است.

۶ طبری (ج ۲۵، ص ۲۵) به سند خود روایت کرده است که آنگاه که علی بن الحسین علیهماالسلام را به اسیری به دمشق آوردند، مردی از اهل شام به آن حضرت گفت:

سپاس خدای را که شما را کشت و مستأصل کرد و ریسمان فتنه را قطع نمود.

حضرت به او فرمود: آیا قرآن خوانده ای؟

مرد گفت: آری.

امام فرمود: آیا آل حم را خوانده ای؟

مرد (از روی تعجب) گفت: قرآن خوانده ام و آل حم را نخوانده ام؟

امام فرمود: این آیه را نخوانده ای: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرا إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی»؟

مرد گفت: شما هرآینه ایشانید؟

امام فرمود: بله.

و ابن حجر در صواعق (ص ۱۶۸) از طبرانی، و دیگران این حدیث را روایت کرده اند.

۷ حلیه الاولیاء (ج ۳، ص ۲۰۱) به سند خود از جابر روایت کرده است که مردی اعرابی به محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و عرض کرد: یا محمّد! اسلام را بر من عرضه بدار.

فرمود: شهادت بدهی به اینکه معبودی غیر از خدا نیست، و اینکه محمّد بنده و فرستاده او است.

اعرابی عرض کرد: آیا مزدی از من می خواهی؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، مگر مودّت و دوستی نزدیکان را.

اعرابی عرض کرد: نزدیکان من، یا تو؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیکان من.

اعرابی عرض کرد: دست بده با تو بیعت کنم.

«فعلی من لا یحبّک و لا یحبّ قرباک لعنه اللّه»؛

«بر آن کس که تو و نزدیکانت را دوست نمی دارد لعنت خدا باد».

پیغمبر صلی الله علیه و آله : آمین.

و این حدیث را «زرقانی» در «شرح المواهب» و دیگران روایت کرده اند (نشر الاعطار المحمدیه فی الدیار الاسلامیه، ص ۷۰ و ۷۱).

۸ طبرانی در معجم کبیر و اوسط، روایت کرده است که انصار

خواستند برای رسول خدا صلی الله علیه و آله مالی جمع کنند. خدمت حضرت مطرح کردند. خداوند این آیه را نازل فرمود: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ...» وقتی از خدمت حضرت بیرون آمدند، بعضی گفتند این را فرمود: که ما در راه اهل بیت او جنگ کنیم، و آنها را یاری کنیم. این آیه نازل شد: «أَمْ یَقُولُونَ افْتَری عَلَی اللّه ِ کَذِبا» تا «وَهُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبادِهِ» ... (مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۰۳).

و نظیر این روایت در شرح الناسخ و المنسوخ (ص ۱۷۹) و در صواعق (ص ۱۶۸) از بغوی و ثعالبی روایت شده و واحدی نیز در اسباب النزول (ص ۲۸۰) و ابن سلامه در الناسخ و المنسوخ (ص ۲۷۴ و ۲۷۵) در هامش اسباب النزول آن را روایت کرده اند.

۹ ابن اثیر در اسد الغابه (ج ۵، ص ۳۶۷) از حبیب بن ابی ثابت در ضمن حدیثی قریب به این مضمون روایت کرده است که شیوخ انصار به حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام عرض کردند: شیوخ ما برای ما حدیث کرده اند که خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتند، و از آن حضرت اجازه خواستند که خانه و اموال خود را به آن حضرت واگذار کنند، برای آنچه که خدا به آنها به سبب پیغمبر عطا فرمود و آنها را تفضیل و برتری داد و به سبب پیغمبر گرامی داشت. خدا این آیه را نازل کرد «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ...»، شیوخ انصار به حضرت زین العابدین علیه السلام عرض کردند: «نَحْنُ نَدُلُّکُمْ عَلَی النّاسِ»؛ یعنی ما کمک برای شما هستیم در برابر مردم.

۱۰ ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر آیه

«وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً» که اقتراف حسنه، مودّت آل محمّد علیهم السلام است (احیاء المیت، ج ۴).

۱۱ ابن حجر در ذیل آیه پنجم از آیات نازل شده در مورد اهل بیت در صواعق (ص ۱۵۰) در ضمن حدیثی از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که در جمله اوصاف ائمه اهل بیت علیهم السلام فرمود:

«اَلَّذِينَ أَذْهَبَ اللّه ُعَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرا وَبَرَأَهُمْ مِنَ الْآفاتِ وَافْتَرَضَ مَوَدَّتَهُمْ فِي الْكِتابِ»؛

«آنچنان کسانی که خدا رجس را از ایشان برده و پاک قرار داده پاک قرار دادنی، و از آفات بری ساخته و دوستی ایشان را در کتاب واجب کرده است».

اینها برخی از روایاتی است که از طرق اهل سنّت روایت شده است و هر کس طالب زیاده بر این باشد می تواند به کتاب "خصایص الوحی المبین فی مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام " و "عمده" ابن بطریق، و "الفصول المهمه" رجوع نماید.

آیا با این همه روایات از اهل سنّت، عجیب نیست اگر کسی که خود را شیعه می داند، با عکرمه خارجی و اعدای اهل بیت موافقت نموده و تفسیر مأثور از آنها را ترک کند و با دشمنان آنها که فاقد علم و دانش، یا معاند و متعصب بوده اند، هم آواز شود؟

آیا کسی از حضرت علی بن ابی طالب، و حضرت مجتبی و حضرت زین العابدین و سایر ائمه علیهم السلام اعلم به تفسیر قرآن و شأن نزول آن است؟

آیا این همه نقل های ارباب تفاسیر و روایات، در اینکه این چهار آیه سوره شوری مدنی است، کافی نبود که اقلاً ایراد کننده به طور قطع این آیات را مکی نشمارد، و قول اهل بیت را رد نکند؟

حال که علی رغم تمام روایات وارده می گوید: این آیات مکی است، جا داشت در چنین مقامی که می خواهد متن دعای ندبه را تضعیف کند به قول مخالف هم اشاره ای نماید و میان دعوا نرخ تعیین نکند.

واقعا من نمی دانم غرض از این شبهه تراشی ها و انکار فضایل اهل بیت چیست؟

باشد تا روز داوری برسد و در دادگاه عدل الهی از رسول خدا صلی الله علیه و آله خجلت بکشند و از این گفته ها و انکار فضایل اهل بیت آن حضرت پشیمان شوند.

اگر افرادی در قلب تشیّع این صداهای ناهنجار را بلند کرده اند، دیگران از خارج به ولای اهل بیت می پیوندند.

و حتی فردی مثل عبدالباقی عمری فاروقی شاعر و ادیب معروفی که نسبش به عمر بن الخطاب منتهی می شود و دیوانش «التریاق الفاروقی» پر است از مدایح و فضایل ائمه اثنی عشر به خصوص مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام در قصیده «الباقیات الصالحات» در این موضوع این گونه داد سخن می دهد:

سَلِ الدَّعَی بْنَ زِیادٍ الَّذِی إِلی أَبِی یَزِیدٍ نَسَبا

الْمُصْطَفی وَابْنَتُهُ وَصِهْرُهُ لِمَنْ غَدَوْا جَدّا وَأُمّا وَأبا

وَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ لَمّا نَزَلَتْ مَعَ النَّبِیّ بِالْعَبا مَنْ احْتَبا

وَعَهْدُ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ لِمَنْ بِهِ الْوَلا قَدْ وَجَبا(۱)

و شافعی هم در این مورد می گوید:

یا أَهْلَ بَیْتِ رَسُولِ اللّه ِ حُبُّکُمْ فَرْضٌ مِنَ اللّه ِ مِنَ الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ

کَفاکُمْ مِنْ عَظِیمِ الْقَدْرِ أَنَّکُمْ مَنْ لَمْ یُصَلِّ عَلَیْکُمْ لا صَلاهَ لَهُ(۲)

و شمس الدین العربی هم در این معنی می گوید:

رَأَیْتُ وِلآئِی آلَ طهآ فَرِیضَهً عَلی رَغْمِ أَهْلِ الْبُعْدِ یُورِثُنِی الْقُرْبا

فَما طَلَبَ الْمَبْعُوثُ أَجْرا عَلَی الْهُدی بِتَبْلِیغِهِ إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی(۳)

دیگری می گوید:

هُمُ الْعُرْوَهُ الْوُثْقی لِمُعْتَصِمٍ بِها مَناقِبُهُمْ جآءَتْ بِوَحْیٍ وَإِنْزالٍ

۱- بپرس از زنازاده ابن زیاد که به سوی پدر پدر یزید نسبت داده شده است، مصطفی صلی الله علیه و آله و دختر و دامادش، جدّ و مادر و پدر کیستند؟ و بگو آیه «تعالوا ندع» وقتی نازل شد، با پیغمبر صلی الله علیه و آله در عبا چه کسی بود. و عهد «لا اسألکم علیه من اجر» از برای چه کسی ولایت را واجب قرار داد. (التریاق الفاروقی، ص ۹۵).

۲- ای اهل بیت رسول خدا، دوستی شما واجب و فرضی است از خدا که در قرآن نازل کرد است، کفایت می کند در بزرگی شما اینکه هر کس بر شما صلوات نفرستد نماز برای او نیست. (الصواعق، ص ۱۴۶).

۳- دیدم ولایت خود را نسبت به آل طه فریضه ای است که علی رغم اهل دوری موجب قرب به خدا می گردد. پس طلب نکرد پیغمبر صلی الله علیه و آله بر تبلیغ هدایت، مگر مودّت قربی (اهل بیت) را. (الصواعق، ص ۱۶۸).

مَناقِبُ فِی شُوری وَسُورَهُ هَلْ أَتی وَفِی سُورَهِ الْاٴَحْزابِ یَعْرِفُهَا التّالِی

وَهُمْ آلُ بَیْتِ الْمُصْطَفی وَوِدادُهُمْ عَلَی النّاسِ مَفْرُوضٌ بِحُکْمٍ وَإِسْجالٍ(۱)

۱- ایشان عروه الوثقی و دستگیره استوارند برای کسی که به آن چنگ زند. مناقب ایشان به وحی آمده است. مناقبی در سوره شوری و سوره هل اتی و سوره احزاب که تلاوت کننده آنها را می شناسد. و ایشان اهل بیت مصطفایند و دوستی ایشان نیز بر مردم به حکم خدا واجب شده است. (الفصول المهمه ابن صباغ المالکی، ص ۱۱).

۱۱: دعای ندبه و عقل

ایراد دیگر این است که: دعای نـدبه با عقل مخالف است؛ زیرا این دعا را در هزار مکان و مسـجد و خانه می خوانـنـد. آیا امام زمان علیه السـلام همه جا حاضـر و شـنوا و لا مکان است، و حاضـر فی کل مکان استماننـد خدا؟ البته خیر؛ زیرا امام صـفات خدا را ندارد، و امام حسـین علیه السـلام فرمود: «سُـبْحانَ اللّه ِ عَنْ صِـفاتِ الْمَخْلُوقِینَ» و اگر همه جا حاضـر نیست، پس چرا در این دعا او را صدا می زنند و می گویند:

«یَابْنَ السّادَهِ الْمُقَرَّبِینَ! یَابْنَ النُّجَبآءِ الاْءَکْرَمِینَ»؛

«این پسر سادات مقربین، ای فرزند نجبای اکرمین».

آیا ندا کردن و خطاب نمودن، مخاطب و منادی نمی خواهد؟

آیا مخاطبی که بشنود، همه جا هست یا خیر؟ خود این دعا که می گوید امام همه جا نیست؛ زیرا در اواخر می گوید:

«فَبَلِّغْهُ مِنّا تَحِیَّهً وَسَلاما»؛

«ای خدا سلام و تحیت ما را به امام برسان».

اگر امام همه جا هست، دیگر خدایا سلام ما را به او برسان

نمی خواهد، خودش می شنود؟ اگر امام حسین علیه السلام همه جا حاضر است دیگر «فطرس ملک» سلام شیعیان را به او می رساند یعنی چه؟ اگر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله همه جا هست، پس چنانچه در کتاب کافی و وسائل الشیعه، (باب زیاره النبی من بعید) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من سلام امتم را از راه دور نمی شنوم؛ بلکه ملائکه الهی به من می رسانند» پس جایی که پیغمبر خدا که اشرف از تمام مخلوقات است همه جا حاضر و شنوا نیست، چگونه جانشین او همه جا حاضر و شنوا است؟ اگر امام همه جا حاضر است، چرا علمای شیعه روایت کرده اند که ملائکه نامه اعمال را خدمت او می برند؟ اگر خود او حاضر است، دیگر نامه رسان نمی خواهد.

پس بدان، که محال است یک نفر، دو نفر یا هشت نفر بشود و در آن واحد، در هشت مکان باشد. اگر هشت نفر شد یک نفر نیست، چه برسد به اینکه هزاران جا باشد؟

آیا عقل حجت نیست؟ عقل می گوید محال است شی ء واحدی در یک آن در دو مکان باشد، چه برسد به صد مکان! ما از این مردم عوام می پرسیم، آیا اگر امیرالمؤمنین همه جا بود، چگونه او را در مسجد کوفه شهید کردند؟ آیا پیغمبر اسلام چون از مکّه فرار نموده و به مدینه رفت، باز هم در مکّه بود یا خیر؟ آیا امامی که همه جا هست، در حمام زنانه، در میخانه و در امکنه فساد، همه جا هست یا خیر؟ اگر هست پس به همه زنان مردم محرم است! اگر به هر زنی محرم بود، پس چرا با

خواندن عقد زنی را به خود محرم می نمود؟ آیا امام مانند خدا بدون تکلیف است و حلال و حرامی برای او نیست؟ اگر مکلّف است پس چرا او که در همه جا هست نهی از منکر نمی کند، و از امکنه فساد جلو نمی گیرد؟

جواب:

اوّلاً: هیچ یک از این اشکالات و پرسش ها با فرض صحّت آن در موارد دیگر، نسبت به دعای ندبه وارد نیست؛ زیرا این دعا برای ندبه است، و اظهار تأسف از غیبت امام، و نگرانی از بدی اوضاع و ابراز علاقه به ظهور حکومت حقّ، و ... و در مثل این مورد، گوینده بعید را قریب، و غایب را حاضر و بلکه گاهی مرده را زنده فرض می کند و اظهار تأثر می نماید، مخاطب هر که باشد، خواه بشنود یا نشنود، مانند نوحه و مرثیه بر میت که به او خطاب می شود، و در صد جا او را می خوانند، و در اشعار از این گونه خطاب ها بسیار است.

ثانیا: از کجا می گویید که با خبر بودن امام و رسیدن ندا و سلام شیعیان به آن حضرت، ملازمه دارد با اینکه حضرت در همه جا حضور حقیقی جسمانی داشته باشد؟!

کسی که می گوید: امام به اذن خدا در همه جا هست، غرضش این است که از همه جا اطّلاع دارد، و فاصله زمان و مکان، مانع از علم و رؤیت آن حضرت نمی شود، و سلام و خطاب مردم به او می رسد، خواه به توسط فطرس یا ملائکه دیگر، و خواه بدون واسطه.

در اینجا سخن از کیفیت و نحوه علم و اطّلاع امام به سلام و خطاب

ما، و فرق بین سلام بعید و قریب مطرح نیست، و واقع این موضوع هر نحو باشد، به دعای ندبه و مطالب حقّ دیگر ضرر نمی زند که شما به باب استحباب زیاره النبی صلی الله علیه و آله و لو من بعید» از "وسایل الشیعه" و غیره استشهاد کرده و می گویید پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من سلام امتم را از دور نمی شنوم بلکه ملائکه الهی به من می رسانند»، مگر حال که ملائکه سلام و خطاب را می رسانند، فرمود سلام نکنید؟

مقصد از این احادیث همین است که سلام به پیغمبر را ترک نکنید و گمان ننمایید که آن حضرت از سلام شما مطّلع نمی شود. این گونه روایات همه مؤید خطاب و ندا و سلام است، و انگهی حقیقت و نحوه این شنیدن و رسیدن سلام و ندا بر ما معلوم نیست، امّا لازم هر دو را که علم پیغمبر و امام به ندا و سلام است، از آن استفاده می کنیم. در این مطالب که به نقل ثابت می شود، همین قدر که عقل حکم به امتناع آن نکند، و حتی به طور اعجاز، احتمال آن را بدهد قبول می کنیم و تسلیم هستیم.

چرا شما می گویید: این گونه روایات متن دعای ندبه را ضعیف یا خلاف عقل می سازد؟ این روایت این را می پروراند که در حال ممات پیغمبر صلی الله علیه و آله هم، نسبت به ایشان مثل این وظایف را که در حال حیات انجام می دادید از قبیل استغاثه و توسل به آن حضرت انجام بدهید، پیغمبر صلی الله علیه و آله مطّلع می شود.

به علاوه می توان گفت: ظاهر این اخبار، بیان کننده فرق بین نحوه

و کیفیت اطّلاع از قریب و بعید و شنیدن و رسیدن نیست، تا کسی مفهوم بگیرد و بگوید از دور نمی شنود، بلکه ظاهر این است که برای دفع توهم کسانی که ندا و سلام از بعید را استبعاد می نمایند چون سلام در مقابل قبر مطهر و در نفس روضه منوّره متعارف بوده و آن را مسموع می دانستند می فرماید، سلام از قریب را که می شنود و سلام از بعید هم به آن حضرت می رسد؛ یا خودش می رسد، چنان که مقتضی اکثر روایات این باب است، و یا به وسیله ملائکه، چنان که روایت ضعیفی بر آن دلالت دارد. غرض این است که آن را هم می شنود، نه اینکه مراد این باشد که از دور نمی شنود؛ ولی از نزدیک می شنود.

به هر حال شنیدن از دور موضوعی است که در دنیای ما عملی شده است. نسبت به عالم برزخ که معلوم نیست این فاصله های زمان و مکان در آنجا مانع از شنیدن و رؤیت باشد، یا نسبت به روح مقدّس پیغمبر و امام که به مراتب لطیف تر و کامل تر از فرشته است مخصوصا به طور اعجاز، به هیچ وجه استبعاد ندارد.

ثالثا: اینکه گاهی به عبارت دعا «فَبَلِّغْهُ مِنّا تَحِیَّةً وَسَلاما» و گاهی به اینکه چون ملائکه نامه اعمال را خدمت آن حضرت می برند و به ایشان عرضه می دارند، استشهاد می کنید بر اینکه امام همه جا حاضر نیست و گاهی می گویید چون «فطرس» سلام شیعه را به امام حسین علیه السلام می رساند، پس معلوم می شود امام همه جا حاضر نیستند.

جوابش این است که: مگر ما می گوییم امام در هر مجلس و مکان

حضور دارنـد؟ آنچه در این مورد گفته می شود و صـحیح است، این است که امام به هر کجا و هر مکان اراده کند به اذن اللّه تعالی می تواند برود، و به احوال رعایا و شیعیان خود و آنچه تحت نظر ولایت او قرار گرفته، ناظر و آگاه است.

و جمله «فَبَلِّغْهُ مِنّا تَحِیَّهً وَسَلاما» با این معنی هیـچ منافاتی نـدارد؛ زیرا ممکن است امام خودش از سـلام و عرض ادب ما آگاه باشـد، ولی مـا برای قابـل شـدن سـلام و رفع موانع قبول، از خداونـد درخواست ابلاغ آن را می کنیم، مثل آنان که در محضـر پیغمبر یا در حرم پیغمبر از خدا می خواهند که تحیت آنها را به پیغمبر ابلاغ فرماید.

و در موضوع ملائکه ای که اعمـال را به آن حضـرت عرضه می دارنـد و فطرس که سـلام شـیعیان را می رسانـد، جوابش این است که این هم دلیل بر عدم علم امام نیست، چنانچه ملائکه حفظه، دلیل بر عدم علم خدا به اعمال مردم نیست.

هرچه آنجـا بگوییم اینجـا هم می گوییم. این امور برنـامه هایی است برای تربیت و تنبیه مردم، و در واقع الطافی است از جانب خدا و هیچ یک دلیل بر عدم علم خدا و پیغمبر و امام نمی شود.

رابعا: اینکه می گویـد اگر امام در همه جا حاضـر باشـد لازم می شود که یک نفر، چنـد نفر بلکه چنـد هزار نفر و بیشتر باشد، جوابش این است که ما نمی گوییم امام در همه جا به معنایی که شـما می گویید حاضـر هستند ولی می گوییم امکان دارد که در اماکن متعدد به نحوی از حضور حاضر باشند، و فاصله زمان و مکان نسبت به ایشان برداشته شود.

چطور می گویید فطرس همه جا حاضر می شود، و سلام شیعیان را از هر شهر و مجلس به عرض آن حضرت می رساند؟ ولی برای امام این معنی را امکان پذیر نمی دانید؟

آقای عزیز! ملک الموت یک نفر بیشتر نیست، چطور در یک آن، در دو مکان و صد مکان حاضر می شود؟ ما که وارد عالم ملائکه و عوالم روح و جهان برزخ نیستیم، تا حقایق این امور را به طور قاطع بتوانیم تشریح کنیم؛ امّا این قدر می دانیم که با یک مشت الفاظ و چون و چرا و استبعادات، نمی توان این امور را انکار کرد. اینقدر امکان دارد که بُعد و فاصله زمان و مکان برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام و بسیاری از ارواح، و برای ملائکه، پرده نباشد و چنانچه قریب چهارده قرن پیش، با این فاصله زمانی طولانی، اوضاع کنونی را می دیدند، امکان دارد از مسافت بعید هم افراد را اگر خواستند، ببینند.

چطور شما با تلویزیون آمریکا را می بینید، اروپا را می بینید، و در یک آن با رادیو صداهای همه جا را می شنوید؟

آقای من! اینها چه اشکالاتی است می کنید، اوّل معنی حضور امام را در اماکن مختلف بفهمید، بعد این فرمایش را بکنید، اگر نمی فهمید این اشکال های عامیانه چه معنی دارد؟

اگر یک قرن پیش برای شما می گفتند، تا یک قرن دیگر انسان ها همه از مسافت دور هم دیگر را می بینند، و در همه جا حاضر می شوند و با هم سخن می گویند، می گفتید این خرافات چیست؟ اینها افسانه است،

با عقل سازگار نیست، امّا حالا می فهمید آن قضاوت شما منشأش بی علمی و بی اطلاعی بوده است.

شما که می گویید: نمی شود امام در یک زمان در همه جا حاضر شود، بفرمایید ببینم وقتی فلان شخص را که در صفحه تلویزیون شما می بینید، دیگران همه می بینند، در همه جا می بینند، یک نفر چند میلیون نفر شده است؟

جام جهان نما را شنیده اید، چه مانعی دارد که باطن ملکوتی امام مثل همان جام جهان نما باشد، در عین حال که در مسجد کوفه باشد، و آنجا شهید شود، از اقصی نقاط جهان هم مطّلع باشد.

شما گمان می کنید اینکه می گوییم: امام در همه جا حاضر است؛ یعنی باید توی حمام زنانه ها، و توی العیاذ باللّه کاباره ها، و مراکز فساد هم تشریف ببرند، مگر هر کس هر کاری را بتواند انجام دهد انجام می دهد؟ یا می گوییم از امام رفع تکلیف شده است؟

واقعا انسان از این سخنان شما که نفهمیده و نسنجیده، پیرامون یک چنین حقایق بلند و عمیق گفته اید، بی اختیار خنده اش می گیرد، و از بلندپروازی های جاهلانه تعجب می کند.

پشه چون داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است

تو که در علم خود زبون باشی عارف این علوم؛ چون باشی؟

۱۲: بررسی جمله: «يَابْنَ الطُّورِ وَالْعادِياتِ»

یکی دیگر از مواردی را که در دعای ندبه، بعضی آن را خلاف عقل شمرده اند، این جمله است:

«يَابْنَ يسآ وَالذّارِياتِ! يَابْنَ الطُّورِ وَالْعادِياتِ!».

یعنی ای پسر یس و بادهای وزنده، و ای پسر کوه طور و اسبان دونده. سپس گفته: این توهین به امام عالی مقام، و به علاوه مخالف عقل است؛ زیرا امام فرزند کوه طور و اسبان دونده نیست. چگونه شیعیان حیا نمی کنند، و این جملات را می خوانند. اگر کسی می گوید چگونه حضرت سجاد علیه السلام فرموده:

«أَنَا ابْنُ مَكَّهَ وَمِنى. أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَصَفا».

جمله دعای ندبه نیز مانند گفتار حضرت سجاد علیه السلام است.

جواب این است که خیر مانند آن نیست؛ زیرا هر کس در هر شهر و یا قصبه ای زندگی کرده و بزرگ شده، می گویند بچه آنجا است؛ مثلاً به قمی می گویند بچه قم است و به کاشانی می گویند بچه کاشان است،

و چون حضرت سجاد و یا پدر و جدّش در مدینه و مکّه و زمزم و صفا بزرگ شده اند، می فرماید:

«أَنَا ابْنُ مَکَّهَ وَصَفا».

امّا امام زمان، نه خودش در کوه طور بزرگ شده و نه پدر و جدش. به اضافه با جمله «وَالْعادِیاتِ وَالذّارِیاتِ» چه می کنند؟

به هر حال ما که جرأت نمی کنیم چنین توهینی به امام زمان بنماییم برای خاطر یک دعای بی مدرک!

جواب: اگر فحش و دشنام یاد گرفته بودم، پاسخ می دادم: آیا شما حیا نمی کنید که این جملات را می نویسید و شیعیان را بی حیا می شمارید؟ فقط عرض می کنم:

عجب اشتباه غریبی، یا عجب مغلطه کاری بی ذوقی! سخن به این فصاحت و بلاغت را که هر سخن شناس در برابر آن خاضع می شود، و هر اهل معنی آن را درک می کند، چگونه معرفی می کنید؟!

آقا! «الطور»، «العادیات»، «یس»، «الذاریات» و «طه» هر یک اسم یکی از سوره های قرآن است، چنانچه ما می گوییم:

«یا أَبْنآءَ الْقُرْآنِ! یا أَبْنآءَ الْاِسْلامِ! یا أَبْنآءَ سُورَهِ التَّوْحِیدِ! یا أَبْنآءَ الصَّلاهِ»؛

«ای فرزندان قرآن، ای فرزندان اسلام، ای فرزندان سوره توحید، ای فرزندان نماز».

و همه صحیح و موافق با ذوق است، یعنی ای تربیت شدگان مکتب قرآن و سوره توحید و اسلام و نماز.

اینجا هم همین طور عرض می کنیم: «ای پسر سوره یس و سوره ذاریات، و ای پسر سوره طور و سوره عادیات، و ای پسر سوره طه و آیات محکمات.

شما مثل کسی که اصلاً قرآن مجید را نخوانده باشد و اسم سوره ها را نشنیده باشد این جمله های روان را اینطور به غلط معنی می کنید.

کیست که در معانی این جمله ها شک داشته باشد؟ و حتی معنایی را که شما از این جمله ها کرده اید، احتمال بدهد؟

معنی این جمله ها نه فقط با قرآن مخالف نیست، بلکه کمال موافقت را دارد و کیست سزاوارتر از ائمه علیهم السلام و فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله به این خطابات؟ من که باور نمی کنم یک نفر، هرچه هم کم ذوق باشد، اینقدر کج فکر باشد که این جمله ها را مثل شما معنی کند.

به هر حال اگر شما معنی این جمله ها را نمی فهمید و جرأت نمی کنید آن را بگویید، ما و دیگران با صدای بلند می گوییم، و امام را با این جمله های پر معنی و فیاض، مدح و ستایش می نماییم.

۱۳: دعای ندبه، و کفر و شرک

اگر کسی بگوید: دعای ندبه کفر و شرک است، چون خواندن غیر خدا شرک است، و در این دعا امام را می خوانید و برای حوایج خود او را ندا می کنید و ... .

جواب این است که: اکنون از مرگ ابن تیمیّه (متوفی ۷۲۸ ق) بیش از هفت صد سال می گذرد، صدها سال است شبهات او مطرح شده و پاسخ های مستدل و برهانی، به شبهات او و پیروانش که فتنه ها برپا کرده و آن همه قتل نفوس مرتکب شدند و تفرقه ایجاد کردند، و آلت دست استعمار شدند، داده شده است. و صدها کتاب از اهل سنّت و شیعه بطلان این فرقه را آشکار ساخته اند، و اکنون که برخی از پیروان ابن تیمیه و محمّد بن عبدالوهاب رو به اعتدال کرده، و متوجّه می شوند گذشتگان آنها خسارت های جبران ناپذیر به اسلام وارد کردند، و می فهمند که تهمت هایی که به مسلمانان می زدند، و آنها را کافر و مشرک می شمردند، مبنی بر جمود و تعصب باطل فرقه ای یا تحریک و دسایس سیاسی بوده، نمی دانم چرا این زمزمه ها از نو آغاز شده، و از

کجا و کدام منبع استعمار طلب، الهام می گیرند و با التزام به عقاید تشیّع، این نغمه ها را برای چه آغاز کرده و مقصدشان چیست؟!

اگر بگوییم تحفه نو ظهوری است، که همه می دانند که بچه های شیعیان حجاز و قطیف نیز جواب این شبهه را یاد گرفته اند.

علمایی مانند «کاشف الغطاء» و سید محسن امین که افتخار عالم اسلام می باشند، در عصر خودمان به این شبهات جواب داده اند.

مسأله شفاعت و توسل و دعا، همه حدود و ثغور و مرزهایش روشن شده است.

شما بگویید این آیات:

«فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّه ِ أَحَدا»؛(۱)

«پس نخوانید با خدا احدی را».

و «قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبِّی وَلآ أُشْرِکُ بِهِ أَحَدا»؛(۲)

«و بگو این است و غیر از این نیست که می خوانم پروردگارم را و شریک نمی گیرم برای او احدی را».

و «إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللّه ِ عِبادٌ أَمْثالُکُمْ»؛(۳)

«به درستی که آن کسانی که غیر از خدا می خوانید، بندگانی مثل شما هستند».

و «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن یَدْعُوا مِن دُونِ اللّه ِ مَن لا یَسْتَجِیبُ لَهُ

۱- سوره جن، آیه ۱۸.

۲- سوره جن، آیه ۲۰.

۳- سوره اعراف، آیه ۱۹۴.

إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ وَهُمْ عَن دُعآئِهِمْ غافِلُونَ»؛[(۱)]

«و کیست گمراه تر از آنکه می خواند غیر از خدا کسی را که پاسخ به او نمی دهد تا روز قیامت، و ایشان (خوانده شدگان) از خواندن آنها (خوانندگان) غافلند».

چه ارتباط با دعای ندبه و خطاب به امام عصر علیه السلام دارد که:

اوّلاً: گفتم مخاطب قرار دادن غایب، در مقام اظهار علاقه و تألّم از هجر و فراق، و این گونه امور، یک امر عرفی و ذوقی است که غرض خطاب حقیقی نیست؛ بلکه به داعی اظهار انـدوه و تأسف این گونه خطابات می شود. بنابراین دعای نـدبه به حساب ایراد کننده هم کفر و شرک نخواهد بود؛ زیرا خطاب به داعی دیگر، یا معنی دیگر، استعمال می شود.

و ثانیا: مسلما دعایی که در آیات شریفه مورد نهی واقع شده، دعای خاصی است؛ زیرا مطلق دعا و خواندن غیر، حتی به قول شما دعاهای متعارف و روزمره مراد نیست. بنابراین می گوییم: آنچه از این آیات استفاده می شود، و شواهد بسیار از آیات و اخبار و حکایات، آن را تأییـد می کند، این است که دعا و خواندن غیر، که منهیّ عنه و شرک است، این است که غیر خدا را به عنوان اینکه متصرف مستقل و نافذ الامر در اسباب و مسبّبات کاینات و مالک امور دنیا و آخرت است، در عرض

۱- سوره احقاف، آیه ۵.

خدا بخوانند، یا او را با خدا، کارساز و شریک قرار داده و خالق و رازق و قاضی الحاجات شمارند.

امّا اگر کسی را مقرب بدانیم و بر نظام اسباب از جانب خدا مسلط بشناسیم و او را بخوانیم، در حالی که او در درگاه خدا دارای چنین تقربی نباشد و چنین تسلط و قدرتی به او عطا نشده باشد، اطلاق شرک بر آن، اگرچه مجازا صحیح است، ولی به طور حقیقت شاید صحیح نباشد.

بله این عمل، افترا و اختراع بوده و داخل در «ما أنزل اللّه به من سلطان» است ولی ادخال چیزی که «ما أنزل اللّه به من سلطان» است در «ما انزل اللّه به من سلطان؛ چیزی که خدا بر آن حجت نازل کرده است» هرچند حرام است، ولی «ما لا ینزّل اللّه به من سلطان؛ چیزی که خدا بر آن حجت نازل نمی کند»، نیست و شرک حقیقی نمی باشد. و کفر بودن آن هم در صورتی است که به انکار ضروری برگشت کند، و الاّ بدعت و حرام است.

بنابراین، اگر مثل انبیا و اولیا را که تقرب خاص به درگاه الهی دارند و می دانیم دعایشان مستجاب می شود و به واسطه صدور معجزات و کرامات معلوم شود که باذن اللّه تسلط بر نظام اسباب دارند، چنانچه درباره عیسی بن مریم می فرماید:

«أَنِّیٓ أَخْلُقُ لَکُم مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ»؛(۱)

«همانا من از گل، پیکر مرغی را برای شما می سازم».

۱- سوره آل عمران، آیه ۴۹.

کسی بخواند که باذن اللّه کار او بگشاید، و مشکل او را حل کند، نه کفر است و نه حرام، تا چه رسد به اینکه از او بخواهد که از خدا درخواست کند حاجت او را برآورد؛ چنانچه «حواریین» از عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام مائده خواستند، و سؤال خود را به صورت این جمله: «هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّکَ...» عرض کردند، و عیسی دعا کرد و مائده نازل شد.

حال آیا شما می گویید: مگر حواریین خودشان نمی توانستند از خدا مسألت نمایند، و مگر درخواست از خدا واسطه و شفیع لازم دارد؟

حاصل اینکه: استشفاع و توسل به انبیا و اولیا که تقرّبشان به درگاه الهی و تسلطشان به امر خدا بر نظام اسباب معلوم است خواه در حال حیاتشان و خواه پس از ارتحالشان از این دنیا، نه شرک است و نه کفر.

و آیه:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوآا أَنفُسَهُمْ جآءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّه َوَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّه َ تَوّابا رَحِیما»؛(۱)

«و اگر ایشان، وقتی ظلم به خودشان کردند، آمدند نزد تو، پس از خدا طلب آمرزش کردند، و طلب آمرزش کرد پیامبر برای آنها، هرآینه می یابند خدا را بسیار توبه پذیر و رحیم».

بر رجحان آن صراحت دارد.

۱- سوره نساء، آیه ۶۴.

و حتی نسبت دادن بعضی کارها که از افعال خاصه الهی است به آنها، مثل شفای امراض درحالی که نسبت دهنده فقط خدا را شافی و خالق و رازق می دانـد کفر نیست؛ زیرا این اعتقاد معلوم او قرینه حالیه است بر اینکه این اطلاقات به نحو مجاز است، که نظایر آن در کلام عرب و عجم زیاد است، مثل «أَنْبَتَ الرَّبِیعُ الْبَقْلَ» که اگر یک فرد مادی آن را بگوید، بر معنی حقیقی حمل می شود و کفر است و اگر موحد بگوید بر معنی مجازی حمل می شود و چنین کسی، غیر خدا را فاعل این افعال نمی داند، یا فاعل را باذن اللّه فاعل می داند، مثل:

«أَنِّی قَدْ جِئْتُکُم بِآیَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ أَنِّیآ أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ فَأَنفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْرا بِإِذْنِ اللّه ِ وَأُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْیِ الْمَوْتی بِإِذْنِ اللّه ِ»؛(۱)

«همانا من از گل، پیکر مرغی را برای شما می سازم و بر آن نفس قدسی می دمم تا به امر خدا مرغی گردد و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را به امر خدا شفا داده و مردگان را زنده می کنم».

معلوم است این گونه اطلاقات صحیح است و موحدین در عین حالی که این اطلاقات را جایز می دانند و به انبیا و اوصیا (چه در حال وجودشان در این دنیا و چه پس از رحلتشان به عالم دیگر) متوسل

۱- سوره آل عمران، آیه ۴۹.

می شونـد، انبیا و اولیا را مسـتقل در تصـرّف در عرض خـدا، و شـریک در کار خـدا نمی داننـد؛ بلکه آنها را عامل اراده اللّه و عمّال اللّه می شناسند.

خلاصه سخن اینکه: خواندن انبیا و اولیا برای مقاصد، از شخص موحد (خواه در حیاتشان در این دنیا باشد یا پس از حیات این دنیا باشد) ارتباطی با کفر و شرک ندارد.

در جایی که در قرآن مجید مثل این آیات باشد:

«فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ»؛(۱)

«پس روزی دهید ایشان را از آن».

و «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتاهُمُ اللّه ُوَرَسُولُهُ وَقالُوا حَسْبُنَا اللّه ُسَیُؤْتِینا اللّه ُمِن فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ»؛(۲)

«و اگر ایشان می پسـندیدند آنچه را خـدا و رسول او ایشان را داده اند و می گفتند: بس است خدا ما را، به زودی می آورد ما را خدا از فضل خودش و رسول خدا».

و «وَما نَقَمُوآا إِلآّآ أَنْ أَغْنیهُمُ اللّه ُوَرَسُولُهُ»؛(۳)

«و انکار نمی کنند مگر اینکه بی نیاز کرده ایشان را خدا و رسول خدا».

چگونه می تواند دعا و بعضی تعبیرات متعارف بین موحدین را نسبت به انبیا و اولیا، کفر و شرک شمرد.

۱- سوره نساء، آیه ۸.

۲- سوره توبه، آیه ۵۹.

۳- سوره توبه، آیه ۷۴.

و امّا خبر «الدُّعآءُ مُخُّ الْعِبادَهِ» دلالت ندارد بر اینکه مطلق افراد دعا و خواندن، عبادت و پرستش و کفر و شرک باشد؛ زیرا اگر مراد از دعـا، مطلق انواع آن باشـد یقینـا مراد از عبـادت در اینجـا پرسـتش خـاص نمی باشـد؛ زیرا بعضـی انواع دعا، مثل دعا و خواندن اشـخاص، (زید و عمرو و بکر) پرسـتش آنها نیست، و ناچار باید در اینجا دعا را به معنی لغوی آن، که ذلّت و خضوع است، گرفت.

و اگر مراد از دعا، مطلق افراد آن نباشـد، قـدر متیقن آن، دعا و خوانـدن مـدعو است در نهایت تـذلّل و خضوع، و درخواسـت کفایت مهمات و قضای حوایج از او، از این جهت که او فاعل مستقل و قادر مطلق و بالذات، و مالک و قاضـی حقیقی حوایج است.

پس هر کس مخلوقی را به این نحو بخواند، عبادت او را کرده و کافر و مشرک است.

امّا به غیر این نحو که او را بخواند تا واسطه یا شـفیع شود، یا از این جهت او را بخواند که از جانب خدا بر کاری مسلط است، مثل عیسی که بر شفا و ابرای کور مادرزاد و صاحب مرض پیسی باذن اللّه مسلّط بود، عبادت و کفر و شرک نیست.

و امّا اینکه نوشته ایـد: بهتر این است که دیگران را از گناه خود مطّلع نکنیـد، و خـدا ستار العیوب است و هیچ رسول و امامی مانند او مهربان و رحیم نیست، و از جهالت و بدبختی است که خدا بگوید: «اُدْعُونِیآ

أَسْتَجِبْ لَكُمْ»(۱) و یا بگوید: «وَاسْئَلُوا اللّه َ مِن فَضْلِهِ»(۲) و بنده اعتنا نکند و بگوید: خیر، من باید بنده تو را بخوانم.

پاسخش این است که: گویا این آیه قرآن را نخوانده اید که همان خدایی که می فرماید: «اُدْعُونِیآ أَسْتَجِبْ لَکُمْ» می فرماید:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوآا أَنفُسَهُمْ جآءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّه َ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّه َ تَوّابا رَّحِیما»؛(۳)

«و اگر ایشان هنگامی که بر خودشان ستم کردند، بیایند به نزد تو، پس از خدا طلب آمرزش کنند و پیامبر بر ایشان آمرزش بخواهد، هر آینه خدا را تواب و مهربان می یابند».

این آیه ظهور دارد در این معنا که گناه کاران، خواه گناهشان آشکار شده باشد و خواه در پنهان گناهی مرتکب شده باشند، سزاوار است که هم خود استغفار کنند و هم به محضر پیغمبر شرفیاب شوند، تا آن حضرت برایشان استغفار کند.

این همان دعا و خواندن خدا و سؤال از فضل خدا است، و در نهایت این دعا گاهی بدون واسطه و گاهی با واسطه انجام می گیرد و هر دو بجا و به موقع است.

اگر این سخن شما درست بود و این گونه دعا، کفر و شرک بود، وقتی فرزندان یعقوب او را خواندند که بر ایشان استغفار کند و گفتند:

۱- سوره مؤمن، آیه ۶۰.

۲- سوره نساء، آیه ۳۲.

۳- سوره نساء، آیه ۶۴.

«یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئِینَ»؛

در جواب آنها نمی فرمود:

«سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّیآ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ»؛(۱)

«زود باشد که استغفار کنم برای شما از پروردگارم به درستی که او است آمرزنده و مهربان».

اگر این منطق باطل شما صحیح بود، حضرت یعقوب پیغمبر به آنها می گفت: شما خودتان خدا را بخوانید، این چه جهالت و بدبختی است که خدا خودش فرموده مرا بخوانید و شما مرا می خوانید و واسطه قرار می دهید و کفر و شرک می گویید؟ آیا پیغمبر خدا بهتر می دانست یا شما؟

آقای عزیز! چرا بی جهت افکار را مَشوب و اذهان را مشوّش و ناراحت می سازید؟

چه بهره و فایده ای از این مغلطه ها و اشتباه کاری ها می برید؟

خوانندگان محترم! این شبهه ها ریشه های غرض آلوده دیرینه دارد که دست استعمار هم همواره پشت آن بوده و به تأییدش برخاسته، مع ذلک در عصر ما دیگر افکار مسلمانان این اشتباه کاری ها را نمی پذیرد و حنای این گونه افراد آب و رنگی ندارد.

بله، گاهی همان حرف ها را به لباس های تازه و در زیر اصطلاحات

۱- سوره یوسف، آیه ۹۷ و ۹۸.

جدیـد و به صورت انـدیشه های نو عرضه می کننـد، ولی به زودی باطن آنها آشـکار و مقاصد تخریبی آنان ظاهر می گردد و دعوت هایشان مصداق آیه ذیل می شود:

«کَسَرَابِ بِقِیعَهٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مآءً حَتّیآ إِذا جآءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئا»؛(۱)

«مثل سـرابی که شـخص تشـنه آن را در بیابان هموار و بی آب، آب پنـدارد و به جانب آن شـتابد، چون بدانجا رسد هیچ آب نیابد».

مع ذلک اگر بخواهیـد از سوابق این زمزمه ها و پاسـخ به سـخنان این گروه های وهابی یا وهابی مسـلک، آگاه شوید به کتاب هـایی که بخصوص در این موضوع تـألیف شـده مثل «کشف الارتیاب» علّامه مجاهـد عالی قـدر سیّد محسن امین قـدس سـره مراجعه فرمایید.

۱- سوره نور، آیه ۳۹.

۱۴: دعای ندبه و رکود فعالیت های اسلامی

پرسش چهاردهم: خواندن این گونه دعاها، سبب رکود فعالیت های اسلامی و خمود و تخدیر افکار و انصراف از مبارزه و تلاش برای پیشبرد مقاصد اصلاحی، و تبلیغ رسالت اسلام می شود و خواننده با خواندن دعای ندبه خود را قانع ساخته و به جای حرکت و اقدام و مبارزه، گریه و ناله تحویل می دهد.

پاسخ این است که: ما هم با شما در این جهت موافقیم که نباید برای این گونه برنامه ها جنبه های سلبی و منفی بسازند، و باید جنبه های حقیقی و ایجابی و مثبت آن را در نظر گرفت. متأسفانه به عللی که مهم تر از همه جهل و دست خائن استعمار است، دین در چهارچوب استفاده های منفی و سلبی سیاسی خاص محبوس شده، و در حالی که جنبه های مثبت، و بسیاری از جنبه های سلبی عمده و حساس آن را می کوبند، بعضی از جنبه های سلبی آن را برای اغراض پلید سیاسی وارد میدان می سازند و این کار علاوه بر اینکه ارج و ارزش دین را در

انظار کم می کند، در برابر آرا و مکتب های دیگر آن را یک مکتب منفی ساده نشان می دهد.

دعا هم منبع رکود و خمود و کناره گیری و رهبانیت نیست، و نباید از آن برای این هدف ها استفاده کرد، بلکه دعا قوّت بخش روح و اعصاب، و سرچشمه نشاط و امید و تلاش و فعالیت است.

یکی از حالات خطرناک که در تعالیم دین و علم و اخلاق مورد نکوهش واقع شده، حال وقوف و ماندن در یک مرحله است.

بشر در این جهان، مانند مسافری است که به سوی یک مقصد معین رهسپار است، و منازل و مراحل را طی می کند. چنان که در هر یک از این مراحل بماند و سیر و حرکت را متوقف سازد، به مقصد نمی رسد. در تمام شعبه های کمال، علم، اخلاق، ایمان، صنعت و ... حدی که بشر در آن توقف کند، معین نشده و همواره می تواند قدمی به پیش باشد.

همه تعلیمات و برنامه های اسلام، پیشرفت و کمال بیشتر را پیشنهاد می نماید، و پرستش و عبادت خدا و کار نیک و عمل خیر را در هیچ مرتبه ای متوقف نمی سازد. تا بشر زنده است باید پیش برود، و باید تحصیل کمال کند، و باید ترقی داشته باشد.

وقوف و ماندن در یک مرحله از مراحل ترقی، بالاخره آغاز سیر قهقرایی و ارتجاع و بازگشت به عقب است.

مسلمان نمی تواند بنشیند، و در راه مقاصد اسلام کار و اقدامی نکند، چون اسلام هنوز به هدف هایش نرسیده است.

هنوز انسان ها آزاد نشده اند، هنوز عدالت اجتماعی برقرار نشده، هنوز اختلاف طبقاتی و عنصری و نژادی و کشوری و رژیمی، بشر را فشار می دهد. هنوز اقویا و زورمندان، حاکم و صاحب اختیار ضعفا هستند. هنوز افق جهان از ظلم و بیداد تاریک است. هنوز فحشا و منکرات رواج دارد. هنوز زن بازیچه امیال پست و هوسرانی مردها هستند و در اسارت های تازه و نوظهور افتاده اند، هنوز شرک و بشرپرستی به صورت های گوناگون رواج دارد. هنوز انسان هایی خود نیافته و آزاد نشده و خودباخته، در برابر افرادی چون خودشان یا بی سوادتر و نالایق تر تا حدّ رکوع، خضوع می نمایند، و آنها را به تکبر و ظلم و استبداد تشویق می کنند. هنوز احکام خدا در جوامع بشری حکومت نیافته است، بلکه این مفاسد و معایب روزافزون است.

مسلمان نمی تواند در چنین اوضاع و احوالی، حال وقوف و سکوت به خود گیرد و به خواندن دعا و ندبه و گریه، خود را قانع ساخته و ترک امر به معروف و نهی از منکر نموده، خاموش و بی حرکت بنشیند.

هرگز دین برای این نیست و عبادت ها و پرستش ها و نماز و روزه و دعا و ذکر و مناجات، این نتیجه را ندارد که مسلمان از کارهای اجتماعی و سیاسی و آنچه در حفظ و نگاهبانی عظمت اسلام و افزایش شوکت مسلمین مؤثر است، دست بکشد.

اسلام دین دنیا و آخرت و سیاست و معنویّت است، و جدا کردن

اسلام از دنیا و سیاست و اجتماع و اداره تمام امور و شؤون، امکان پذیر نیست. انجام وظایف اجتماعی و تطبیق احکام دین بر شؤون دنیا و برنامه اقتصاد و سیاست و تجارت و تعلیم و تربیت، جزء جوهر دین است و حبس اسلام در محیط عبادت و دعا، خیانت به اسلام و تعلیمات قرآن مجید است.

پس مسلمان در هر پایه ای که باشد و هر برنامه ای را که انجام می دهد نمی تواند آنجا را نقطه وصول به مقصد و نیل به اهداف اسلامی شناخته و منتهی الیه مسیر خود بداند. باید سیر خود را ادامه دهد و مراحل و منازل بیشتر را طی کند و همواره در سیر و حرکت باشد و با همین تکرار فرایض دینی و دعا و پرستش خدا، از درجه ای به درجه بالاتر صعود کند.

برنامه، برنامه سیر و حرکت و ترقی و مجاهده است.

متأسفانه ما هم تصدیق می کنیم که امروز تحرّک در مسلمان ها کم شده و آن طور که اسلام از آنها تحرک خواسته، قرن ها است حرکت نشان نمی دهند لذا در میدان حیات این همه عقب مانده، و افتخارات اسلامی خود را از دست داده ایم، و بسیاری از برنامه های دینی مثل جسم بی روح گردیده است.

برنامه های اسلامی و مساجد و نماز جماعت ها و مجالس روضه و موعظه و سخنرانی و دعا، همه باید مراکز تحرک و نهضت و بسیج نیروهای انسانی باشد.

این جنبه سلبی و منفی که در دعای ندبه فرض می کنید، در هر کار و برای هر کس ممکن است پیدا شود که خطرناک است. یک دانشجوی مستعد و موفّق که نمره های خوب می گیرد، ممکن است توجهش به وضع ترقی موجودش، مانع از پیشرفت و ترقی بیشتر او شود و او را متوقف سازد. یک جامعه ای که در مسیر رشد و ترقی است، به همین حال خطرناک ممکن است گرفتار شود. این یک خطری است که به هر شخص و هر جامعه و مملکت ممکن است متوجّه شود. اختصاص به دعا و عبادت ندارد و محال است اسلام که دین تحرک و جنبش های مترقی است، با این حال که در حقیقت سرآغاز انقراض و زوال است، مبارزه نکند.

دعای ندبه، دعای کمیل، دعای سمات هم باید نیروهای انسانی ما را بسیج کنند و از تسلط ضعف و ناامیدی و اندیشه های مأیوس کننده و مخرب، مانع شده و توان بخش ارواح شوند.

مجالس این دعاها، مراکز حساس تربیت افراد مبارز و قوی، و وسیله رشد افکار اسلامی مسلمانان خصوصا جوانان می باشد.

دعای ندبه، علاوه بر ثمرات و آثار عمومی دعا، به مناسبت مطالبی که در جمله های بلندش مندرج است، خواننده را به یک قسمت و یک سلسله از هدف های تحقق نیافته اسلام که باید تحقق یابد متوجّه می سازد و مفاسد اجتماع را بر می شمارد.

این دعا و ندبه است، ولی در ضمن ندبه کسی که بر وضع فاسد

اجتماعی، بر روش های ستمگرانه، بر کژی ها و کمبودها، و نابسامانی ها و گمراهی ها، نـدبه می کند و غصه می خورد، نمی توانـد دست روی دست بگـذارد و در برابر این مفاسد سکوت اختیار کند و به سـهم خود و برای روی کار آوردن یک روش اجتماعی نسبتا اسلامی تر، کار و اقدامی نکند.

جمله های دعای نـدبه احساسات را به هیجان می آورد و خواننـده را تکان می دهـد و از کفر و شرک و تجاوز و ظلم و ستم متنفر می سازد، و اینها همه آثار ایجابی و مثبت است.

حـال اگر بهره ما از این دعا و از برنامه هایی که داریم آثار سلبی و منفی باشـد، مربوط به دعا نیست، مربوط به جهل و غفلت است. هر نعمتی از نعمت های خدا را می شود وسیله اتلاف وقت و گذراندن عمر کرد.

پس دعای ندبه، نه وسیله تخدیر است و نه باعث وقوف و رکود؛ بلکه سبب رشد فکری و بسیج نیروها و حرکت و اقدام است.

این هم خیلی کم است که کسی بگویـد این مجالس دعـای نـدبه فایـده اش این است که جوان هـا را از رفتن به مراکز فسـاد اخلاق و اشتغال به تفریحات به اصطلاح سالم، و در واقع بسیار ناسالم، باز می دارد.

نه؛ دعای ندبه برای این است که جوانان درهای آن مؤسسات را هم ببندند و افرادی مبارز و آمر به معروف و هم فکر و متّحد و متشکل و مدافع از اسلام تربیت شوند.

شما اگر گاهی ظواهر بعضی از افراد کم اطّلاع و کم معرفت را می بینید همه را به آنها قیاس نکنید، و جهل و غفلت آنها را از وظایف مهمی که دارند، پای حساب دعای ندبه ننویسید. راهنمایی کنید که از این همه وسایل برای تجهیز نیروهای انسانی بهتر استفاده شود و افراد عالِم و آگاه به اهداف اسلامی و اوضاع اجتماعی در این مجالس مردم را بیدار کنند و دعا را به غرض های شخصی و خصوصی و تجزیه و تفرقه آلوده ننماید و همه برای عملی شدن احکام اسلام و مبارزه با معاندین و هدایت منحرفین جدا و دلسوزانه بکوشند.

بهترین خدمت و وسیله تقرب به درگاه حضرت ولی عصر ارواحنا فداه احیای سنن اسلامی و میراندن سنّت های کفر و مبارزه با روش های کفار است، که نزدیک است اجتماعات مسلمانان را به کلی مسخ نماید.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹